





پاسخ بہ شبہات قرآنی فضای مجازی
(جلد دوم)

نویسنده

احمد پودینہ ٹی

شناسنامه کتاب

پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد دوم)

نویسنده: احمد پودینه‌ئی

تنظیم‌کننده: سمیه فنایی

آماده‌ساز: علی عبادی فرد

سال انتشار: زمستان ۱۴۰۳

خطبه كتاب

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعماءه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون. الذي لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حدّ محدود، ولا نعت موجود، ولا وقت معدود، ولا اجل ممدود، فطر الخلائق بقدرته ونشر الرياح برحمته ووتد بالصخور ميدان أرضه.

الحمد لله الذي فطر الخلائق وبرأ النسمات، وأقام على وجوده البراهين و الدلالات، ومن لطفه لم يترك الخلق عبثاً حائرين، بل أرسل إليهم مبشرين و منذرين، ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسي نعمته، و أيدهم بالمعجزات و الآيات البيّنات.

و صلّى الله على خيرة خلقه محمد ﷺ، الذي ختم الله به الرسالات و النبوات، و على آله الأوصياء المصطفين، و الحجج المنتجبين، و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين.

پیشگفتار

کتابی که در پیش روی دارید به فضل الهی در ادامه مباحث پاسخ به شبهات فضای مجازی با موضوع پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی تنظیم شده است که در گذشته جلد اول از این کتاب منتشر شد و در دسترس شما عزیزان قرار گرفت و هم اینک جلد دوم آن برای استفاده شما گرامیان منتشر می‌شود.

در این جلد بخشی از شبهات در موضوع ذکر شده ارائه می‌شود و ادامه شبهات به امید خدا در سایر مجلدات منتشر می‌شود.

کتاب مذکور حاوی تازه‌ترین سؤالات و شبهات مطرح شده در فضای مجازی پیرامون قرآن کریم است که به صورت استدلالی و با استناد به منابع متقن مورد بحث و بررسی و پاسخگویی نویسنده قرار گرفته است.

شبهات پاسخ گفته شده به گونه‌ای است که مولف با شبهه‌یابی میدانی و دقیق، در طول سالها فعالیت در عرصه فضای مجازی آنها را گردآوری کرده و مورد پاسخگویی قرار داده است و نویسنده معتقد است که مجموعه پاسخ به شبهات فضای مجازی که در موضوعات مختلف در دست انتشار است، حاوی بروزترین شبهات و جامع‌ترین و استدلالی‌ترین پاسخ‌ها با تکیه بر منابع معتبر و مستند است که به خواننده این توانایی را می‌دهد تا با مطالعه این مجموعه، دید وسیع و عمیقی نسبت به معارف اسلامی بدست آورد.

فهرست مطالب

۱. آیا قرآن معتقد است که خداوند دارای زمان و مکان و دارای تخت و عرش است؟ ۱۰
۲. پاسخ به شبهه معاند در مورد فلسفه تغییرات هلال ماه و پاسخ قرآن در این رابطه؟! ۱۳
۳. از نظر نویسندگان قرآن حتی پیامبر اسلام هم عصمت ندارد؟! ۱۸
۴. سوار شدن جفتی از تمام حیوانات کره زمین بر کشتی نوح بر اساس خبر دادن قرآن؟! ۲۳
۵. پاسخ به شبهه معاند در مورد بیان قرآن پیرامون تعداد اصحاب کهف؟! ۲۸
۶. الله در قرآن نسبت به بسیاری از اتفاقات بی تفاوتی است اما کاملاً هوای پیامبرش را دارد و به نفعش آیه نازل می‌کند؟ ۳۱
۷. پاسخی به معاند در مورد وعده خداوند به پیروزی مجاهدین در آیاتی از قرآن؟! ۳۴
۸. آیا مجازاتهای الهی که در قرآن خبر داده شده با جنایات ظالمینی چون هیتلر شباهت دارد؟! ۳۹
۹. آیا قرآن می‌گوید که خداوند مادی بوده و دو دست دارد؟ ۴۳
۱۰. آیا قرآن می‌گوید که خداوند در بین یهودیان کینه و دشمنی ایجاد می‌کند؟ ۴۸
۱۱. آیا قرآن در توضیح شرح حال حضرت مریم علیها السلام عفت بیان را رعایت نکرده است؟ ۵۱
۱۲. آیا قرآن معتقد است که شیطان یکی از فرشتگان خداوند بوده است؟ ۵۴
۱۳. پاسخ به اشکالات معاند در مورد آیه ۱۷۵ سوره اعراف؟! ۵۹
۱۴. آیا خداوند در بیان آیه ۱۷۶ سوره اعراف دچار اشتباه شده است؟ ۶۳
۱۵. آیا قرآن به تورات تحریف شده تحدی می‌کند و محتوای آن را تایید می‌کند؟ ۶۸
۱۶. خدای مهربان از آدم کشتی موسی میگذرد، اما از تا ابد عذاب کردن خدانا باور نیکوکار نمیگذرد!!! ۷۱
۱۷. تناقض گویی قرآن در بیان جریان ابراهیم نبی و بشارت او به تولد فرزندش؟ ۷۵
۱۸. آیا قرآن معتقد است که شرور عالم را خداوند ایجاد می‌کند؟ ۸۰
۱۹. آیا قرآن تازیانه زدن همسر را تجویز می‌کند؟ ۸۵

۲۰. مقصود از مشارق و مغارب در قرآن و نقدی بر نواخباریون در مورد تفسیر قرآن؟! ۹۰
۲۱. قرآن می‌گوید آبریان برای شما حلال شده است، در حالی که در میان آبریان صد نوع موجودات یافت شده است که خوردن آنها، جان انسان را می‌گیرد؟! ۹۶
۲۲. قرآن به پیروی از تورات و انجیل می‌گوید خداوند آسمان و زمین را در شش روز آفرید در حالی که علم این سخن را تأیید نمی‌کند؟! ۱۰۱
۲۳. توضیحاتی در مورد خلقت شش روزه جهان در قرآن و تورات!!! ۱۰۸
۲۴. پاسخی به کمال حیدری در مورد جایگاه قرآن در حوزه‌های علمیه!!! ۱۱۴
۲۵. آیا قرآن معتقد است که هود نبی هیچ معجزه‌ای برای هدایت قومش ارائه نکرد و بیان قرآن با بیان پیامبر اسلام در تضاد است؟! ۱۱۹
۲۶. توصیه‌ی قرآن به تحقیر و اهانت شدید به مسیحیان و یهودیان!!! ۱۲۷
۲۷. پاسخ به شبهه معاندین در مورد تعبیر صلب و ترائب در قرآن؟! ۱۳۳
۲۸. چرا در قرآن از خداوند گاهی با ضمیر مفرد یاد شده است و گاهی با ضمیر جمع؟! ۱۴۰
۲۹. پاسخ به شبهه‌ای در مورد سخن قرآن پیرامون دفع شیاطین توسط شهاب سنگها؟! ۱۴۵
۳۰. برخی از آیات قرآن از جمله سوره توحید در زمان‌های قبل از محمد نیز وجود داشته است و ادعای بی‌نظیر بودن آیات و تحدی قرآن از بیخ و بن باطل است؟! ۱۵۰
۳۱. چرا در قرآن از خرس و برف سخنی به میان نیامده است؟ ۱۵۵
۳۲. قرآن می‌گوید همه موجودات را برای بهره‌مندی انسان خلق کرده است در حالی که پرسش است موجوداتی چون دایناسورها و آبریان چه فایده‌ای برای انسان دارند؟ ۱۵۸
۳۳. آیا دستور قرآن به ذبح و قربانی حیوانات با فطرت و انسانیت همخوانی دارد؟ ۱۶۳
۳۴. آیت الله حیدری: قرآنی که با قرائت حفص است دارای ایرادات ادبی و گرامری است!!! ۱۶۷
۳۵. آیا قرائت کنونی قرآن غیر معتبر است زیرا این قرائت به روایت حفص است و حفص فرد دروغگویی بوده است؟! ۱۷۴
۳۶. پاسخ به شبهات معاند در مورد بیان قرآن پیرامون ذو القرنین و توضیح اینکه آیا ذو القرنین که قرآن معرفی اش می‌کند همان کوروش است؟ ۱۷۹
۳۷. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن پیرامون پذیرش توبه!!! ۱۸۶
۳۸. آیا قرآن کپی شده از آثار یونان و... است؟ ۱۸۸
۳۹. اینکه قرآن کپی برداری از داستانها و اسطوره‌های باستانی است در خود قرآن آمده است؟؟؟ ۱۹۳

۴۰. پاسخ به شبهه معاند در مورد تعبیر قرآن پیرامون فرشتگان حامل عرش الهی؟ ۱۹۶
۴۱. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن پیرامون تعداد بهشت!!! ۲۰۱
۴۲. آیا قرآن می‌گوید که زنان و کودکان بی‌گناه هم دچار عذاب الهی می‌شوند؟؟!! ۲۰۴
۴۳. مسلمانان مدعی‌اند که برتری تنها به تقوا است اما قرآن در مساله قصاص، افراد آزاد را برتر از بردگان می‌داند؟؟!! ۲۰۸
۴۴. آیا قرآن دستور به ترور و کشتن غافلگیرانه می‌دهد؟ ۲۱۳
۴۵. چرا قرآن به صورت تدریجی نازل شد اما سایر کتب آسمانی مانند تورات به صورت دفعی نازل شدند؟ ۲۱۵
۴۶. قرآن بارش تگرگ را به کوهها نسبت داده که اشتباهی است فاحش؟؟!! ۲۱۸
۴۷. چرا قرآن می‌گوید که خداوند بر چشم و گوش کفار مهر می‌زند؟ آیا این مطلب با عدالت خداوند همخوانی دارد؟ ۲۲۱
۴۸. عبدالله بن ابی سرح کاتب قرآن بود اما وقتی دید که پیامبر اسلام آیه‌ای از قرآن را به پیشنهاد ابن ابی سرح تغییر داد پی برد که این قرآن نمی‌تواند کلام خدا باشد؟؟!! ۲۲۶
۴۹. برخی ادعا می‌کنند داستان نوح نبی در قرآن برگرفته از افسانه گیلگمش است؟؟!! ۲۲۹
۵۰. پاسخ به ادعای تناقض در قرآن در مورد سرنوشت نهایی پیامبر اسلام؟؟!! ۲۳۳
۵۱. آیا بودن الفاظ غیر عربی در قرآن با فصاحت و بلاغت آن در تضاد است؟ ۲۳۶
۵۲. در قرآن به جای کلمه سینا از کلمه سینین استفاده شده که از نظر ادبی کاملاً اشتباه است؟؟؟؟ ۲۳۸
۵۳. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن در مورد خلقت آسمان و زمین و اینکه نخست آسمان خلق شد یا زمین؟! ۲۴۱
۵۴. توضیحی در مورد فصاحت و بلاغت قرآن و فرق غیب‌گویی قرآن با اخبار مرتاضان؟؟؟ .. ۲۴۳
۵۵. قرآن می‌گوید که الله مسلمانان انسانها و جنیان را آفریده تا جهنم را پر کند؟؟!! ۲۴۶
۵۶. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن در مورد وجود نور و سایه در بهشت!!! ۲۵۲
۵۷. مدرکی محکم از قرآن که ثابت می‌کند آموزه‌های قرآن تنها برای اعراب است نه ایرانیان؟؟؟؟! .. ۲۵۷
۵۸. بررسی تواتر قرآن نزد شیعه و اهل سنت؟؟؟؟! ۲۶۶
۵۹. آیا قرآن دستور به مثله‌کردن و سر بریدن دشمنان می‌دهد؟ ۲۷۳
۶۰. آیا قرآن می‌گوید که افراد بیگناه قوم هود نبی نیز عذاب شدند؟ ۲۷۸
۶۱. تناقض در قرآن در بیان جریان قوم لوط و پیشنهاد ازدواج آنان با دختران لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ!!! ۲۸۱
- دیگر تالیفات نویسنده ۲۸۵

۱. آیا قرآن معتقد است که خداوند دارای زمان و مکان و دارای تخت و عرش است؟

پرسش اول:

آیا خداوند جسم نیست و زمان مند و دارای مکان نیست؟ قرآن خلاف این را بیان میکند!

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾

«کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می کند آنگاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدارش آن چنان که شما [آدمیان] برمی شمارید هزار سال است به سوی او بالا می رود»

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾

«و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و «عرش او بر آب بود» تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویید شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعاً کسانی که کافر شده اند خواهند گفت این [ادعا] جز سحری آشکار نیست»

توضیح: آیه پنجم سوره سجده به ما میگوید فاصله ی خدا از انسان به مقدار

هزار سال با محاسبات انسان است. بسوی او بالا می‌رود. سو و سمت دارد و هزار سال طول میکشد تا به او برسد؟!

آیه هفتم سوره هود میگوید خدا تخت دارد و این تخت بر آب بوده است. پس خداوند اسلام جسم است. و چنانکه متکلمین و فلاسفه‌ی مسلمان می‌گویند که خدا مکان مند و زمان مند نیست و بسیط است، خلاف نص صریح قرآن است و ارزش معرفتی ندارد؟!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ «امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمیرید به سوی او باز می‌گردد (و دنیا پایان می‌یابد).» (سجده ۵)

بر اساس آیه شریفه، خداوند تمام عالم هستی را از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، و جز او مدبری در این جهان وجود ندارد و سپس می‌افزاید: «تدبیر امور در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمایید به سوی او باز می‌گردد»

توضیح اینکه:

خداوند این جهان را آفریده، و آسمان و زمین را با تدبیر خاصی نظم بخشیده، و به انسانها و دیگر موجودات زنده لباس حیات پوشانده، ولی در پایان جهان این تدبیر را بر می‌چیند، خورشید تاریک و ستارگان بی‌فروغ می‌شوند و به گفته قرآن، آسمانها را همچون طوماری در می‌نوردد، تا به حالت قبل از گسترش این جهان در می‌آیند: ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِكُتُبٍ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ﴾: «آن روز که آسمان را همچون طوماری در هم می‌پیچیم، سپس همانگونه

که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم» (انبیاء ۱۰۴)
و به دنبال در هم پیچیده شدن این جهان طرحی نوین و جهانی وسیعتر ابداع می‌گردد، یعنی پس از پایان این دنیا جهان دیگر آغاز می‌شود.
این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است از جمله در آیه ۱۵۶ سوره بقره می‌خوانیم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾: «ما از آن خدا و از سوی او هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم»

و در سوره روم آیه ۲۷ چنین آمده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ «او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس باز می‌گرداند و این بر او آسانتر است».

و در آیه ۳۴ یونس می‌خوانیم: ﴿قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾:
«بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده سپس آن را باز می‌گرداند، با اینحال چرا از حق رویگردان می‌شوید؟»

با توجه به این تعبیرات و تعبیرات دیگری که می‌گوید تمام امور سرانجام به خدا باز می‌گردند ﴿وَالِيهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾ (سوره هود آیه ۱۲۳)
روشن می‌شود که آیه مورد بحث نیز از آغاز و ختم جهان و بر پا شدن روز قیامت سخن می‌گوید.

بنا بر این مفهوم آیه چنین می‌شود که «خداوند تدبیر امر این جهان از آسمان به زمین می‌کند (از آسمان آغاز و به زمین منتهی می‌گردد) سپس همه اینها در روز قیامت به سوی او باز می‌گردند».

در تفسیر «علی بن ابراهیم» در ذیل همین آیه می‌خوانیم:
«منظور تدبیر اموری است که خداوند به تدبیر آن می‌پردازد، و همچنین امر و نهی که در شرع وارد شده و اعمال همه بندگان، تمام اینها روز قیامت آشکار می‌شود، و مقدار آن روز به اندازه هزار سال از سالهای این دنیا است» «یعنی الأمور

التي يدبرها، والأمر والنهي الذي أمر به، وأعمال العباد، كل هذا يظهر يوم القيامة، فيكون مقدار ذلك اليوم ألف سنة من سني الدنيا.»^۱

معاند از تعبیر «بازگشت به سوی خدا» مکان داشتن خداوند را برداشت کرده است در حالی که چنین نیست، ما می‌گوییم در قیامت به سوی خدا بازگشت می‌کنیم و قیامت لقاء الله و ملاقات با خداست، یعنی ملاقات و مشاهده آثار قدرت خداوند در صحنه قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای او، و همینطور ملاقات شهودی و قلبی خداوند است، در گذشته بیشتر توضیح داده‌ایم؛^۲

در رابطه با عرش الهی و بودن عرش بر روی آب نیز در ذیل توضیحات مفصلی داده‌ایم:^۳

۲. پاسخ به شبهه معاند در مورد فلسفه تغییرات هلال ماه و پاسخ قرآن در این رابطه!؟

پرسش دوم:

الله میگوید خالق دو تریلیون کهکشان عالم هستی است بینیم نظر او در مورد حالات قمر زمین چیست!!!

«در باره هلالهای ماه می‌پرسند، بگو: برای آن است که مردم وقت، کارهای خویش و زمان حج را بشناسند و پسندیده نیست که از پشت خانه هابه آنها داخل شوید، پسندیده آن است که پروا کنید و از درها به خانه هادرایید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.» (بقره ۱۸۹)

۱. تفسیر قمی، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۱۴

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4706

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12122

https://t.me/Rahnamye_Behesht/13032

هلال‌های ماه برای این است که ما وقت کارها را بشناسیم؟؟ زمان حج را بدانیم؟ و البته از پشت بام وارد خانه‌ها نشویم و از در وارد شویم و دیگر هیچ!!!
پاسخ:

متأسفانه معاند بدون توجه به معنا و مفهوم آیه اشکال تراشی کرده و سطح درک و فهم خود را به ما نشان داده است!!!
استناد معاند به آیه شریفه ذیل است که می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

«در باره «هلالهای ماه» از تو سؤال می‌کنند، بگو: «آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است». و (آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج، که جامه احرام می‌پوشیدند، از در خانه وارد نمی‌شدند، و از نقب پشت خانه وارد می‌شدند، نکنید!) کار نیک، آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید! و از در خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید» (بقره ۱۸۹)

«در رابطه با شان نزول آیه شریفه، در حدیثی می‌خوانیم که معاذ بن جبل خدمت پیغمبر اکرم ﷺ رسید و گفت بسیار از ما سؤال می‌کنند که این هلال ماه چیست؟ و چه فایده دارد (چرا ماه تدریجا به صورت بدر کامل در می‌آید و باز به حالت اول بر می‌گردد) خداوند آیه فوق را نازل فرمود و به آنان پاسخ گفت.»
در روایت دیگری آمده است که جمعی از یهود از رسول خدا ﷺ پرسیدند هلال ماه برای چیست؟ و چه فایده دارد آیه فوق نازل شد و فواید مادی و معنوی آن را در نظام زندگی انسانها بیان کرد.»^۱

۱. شان نزول آیات قرآن، ص ۵۱ (به نقل از «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث؛ «بحار الانوار»،

همانطور که در شان نزول آمده است گروهی در مورد هلال ماه از پیغمبر اسلام ﷺ پرسشهایی داشتند و از علت و نتایجی که این موضوع در بر دارد، جويا می شدند که قرآن سوال و پاسخ را به صورت فوق منعکس کرده است.^۱

می دانیم که ماه از خود نوری ندارد، بلکه از خورشید نور می گیرد. و لذا نیمه ماه که به سمت خورشید است نورانی، و نیمه دیگر آن تاریک است.

کره ماه در مدت یک ماه (سی روز) یک بار به دور خود می چرخد، و لذا در ابتدا قسمت باریکی از ماه روشن است و به تدریج بر قسمت روشن ماه افزوده می گردد، و این مطلب تا نیمه ماه ادامه دارد که در آن زمان تمامی ماه روشن می شود. و پس از آن، تدریجاً روشنی ماه تحلیل می رود و کم می شود. نتیجه این که علت تغیراتی که در سطح کره ماه به چشم می خورد دوران ماه بر گرد خویش در طول یک ماه است.

خداوند متعال در پاسخ سؤال از هلال ماه، می فرماید:

ماه یک تقویم طبیعی برای زندگی انسانهاست که در دل آسمان نهاده شده، تا هر کس در هر نقطه ای از زمین و با هر میزان سواد و علم و دانایی، با استفاده از این تقویم طبیعی به زندگی خود نظم دهد.

هر چند تقویم شمسی نیز این هدف را تأمین می کند ولی همگانی نیست، و با نگاه به آسمان نمی توان پی برد که در چه روزی از ماه به سر می بریم، اما این کار با نگاه به قسمت پر و خالی ماه امکان پذیر است.

این تقویم طبیعی برای دو هدف مهم آفریده شده است:

۱. نظم و برنامه در زندگی؛ چرا که زندگی بدون نظم مایه بدبختی و شکست

ج ۵۵، ص ۱۱۸؛ «بحر المحيط»، ج ۲، ص ۲۲۹، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر رازی»، ج ۵، ص ۲۸۰، ذیل آیه مورد بحث؛ «تفسیر آلوسی»، ج ۲، ص ۷۱، ذیل آیه مورد بحث

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۹

است، خداوند ماه را آفرید تا انسانها با نظم و برنامه خاصی به سراغ کارهایشان بروند.

۲. عبادات دینی نیز مطابق این تقویم انجام می‌پذیرد. با طلوع ماه، اول ماه قمری آغاز می‌شود و در ماه رمضان مردم روزه می‌گیرند. با طلوع ماه شوال، ماه رمضان پایان می‌پذیرد و عید فطر از راه می‌رسد، که در این روز روزه گرفتن حرام می‌باشد. با گذشتن نُه روز از ماه ذی‌الحجه حجّاج به عرفات می‌روند، و در روز دهم به سمت منی حرکت کرده، و اعمال مخصوص منی را بجا می‌آورند. و پس از سپری شدن دوازده روز از ذی‌الحجه از منی به مکه بازگشته، اعمال مکه را بجا می‌آورند.

خلاصه این که هلال ماه هم به زندگی طبیعی و عادی ما نظم می‌بخشد، و هم با استفاده از این تقویم طبیعی اعمال و عباداتمان را بجا می‌آوریم.^۱ بنابراین خداوند فلسفه تغییرات هلال را حاکم کردن نظم در مسائل عادی زندگی و نیز مسائل عبادی نظیر حج و روزه و مانند آن بیان داشته است. جالب این که در ذیل آیه شریفه به نکته‌ای اشاره می‌کند که نمونه‌ای از بی‌نظمی مردم عصر جاهلیت است. توجه کنید:

«در عصر جاهلیت آثاری از حجّ ابراهیمی وجود داشت، ولی آمیخته با انواع و اقسام خرافات بود، از جمله این خرافات همان چیزی است که در ذیل آیه مورد بحث بدان اشاره شده و آن این که: وقتی لباس احرام می‌پوشیدند و محرم می‌شدند از در خانه وارد خانه نمی‌شدند، بلکه همانند حیوانات از پشت خانه سوراخی ایجاد کرده، و نقبی می‌زدند و وارد خانه می‌شدند.»

«كان المحرمون لا يدخلون بيوتهم من ابوابها، و لكن كانوا ينقبون» (في ظهور بيوتهم - أي في مؤخرها - نقبا يدخلون و يخرجون منه، فنهوا عن التدنن بذلك).

۱. از تو سوال می‌کنند (مجموعه سوالات قرآنی از پیامبر اکرم ﷺ)، ص ۲۰

قال: ورواه أبو الجارود عن أبي جعفر (عليه السلام)^۱

قرآن مجید این بی‌نظمی را تقبیح و سرزنش کرده، و آن را نشانه بَرّ و نیکوکاری نمی‌داند و به آنان دستور می‌دهد مطابق معمول و قبل از احرام از در خانه وارد شوند.

بسیاری از مفسران گفته‌اند در زمان جاهلیت هنگامی که لباس احرام به تن می‌کردند از راه معمولی و در خانه، به خانه خود وارد نمی‌شدند و معتقد بودند این کار برای محرم ممنوع است به همین دلیل در پشت خانه نقبی می‌زدند و هنگام احرام فقط از آن وارد می‌شدند، آنها معتقد بودند که این عمل یک کار نیک است چون ترک عادت است و احرام که مجموعه‌ای از ترک عادات است باید با این ترک عادت تکمیل شود و بعضی گفته‌اند این کار به خاطر آن بود که در حال احرام زیر سقف نروند زیرا گذاشتن از سوراخ دیوار در مقایسه با گذاشتن از در برای این منظور بهتر بود ولی قرآن صریحاً می‌گوید نیکی در تقوا است نه در عادات و رسوم خرافی و بلافاصله دستور می‌دهد حتماً از همان طریق عادی به خانه‌ها وارد شوید.^۲

از ذیل آیه مورد بحث استفاده می‌شود که هر کاری را باید از راهش وارد شد. تمام کارهای مربوط به دنیا و آخرت راه صحیح و معقولی دارد که باید از همان راه وارد شد تا به نتیجه رسید. این که در برخی از روایات بیوت به اسلام و ابواب البیوت به حضرات معصومین علیهم‌السلام تفسیر شده (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۰۸) به همین مطلب اشاره دارد.

یعنی ورود به خانه اسلام و شناخت صحیح و درست آن، در صورتی امکان‌پذیر خواهد بود که از راه صحیح، یعنی معارف اهل بیت علیهم‌السلام، به دست

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۸؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۴۸

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۲

آید، و لذا ادّعاهایی که هر از چندی از گوشه و کنار به گوش می‌رسد و برخی از شیّادان مردم را به سوی خود دعوت نموده، و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند بر خلاف آیه شریفه است و اعتباری ندارد.^۱

۳. از نظر نویسندگان قرآن حتی پیامبر اسلام هم عصمت ندارد؟!

پرسش سوم:

در آیه ۵۵ از سوره غافر، خطاب به پیامبر اسلام توصیه به توبه و تقاضای بخشش گناهانش شده است

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»

«پس صبر کن (خطاب به محمد) که البته وعده الله حق است و برگناه خود آموزش طلب کن و صبح و شام به تسبیح و ذکر و ستایش پروردگار خود بپرداز»
(غافر ۵۵)

به این آیه دقت کنید در این آیه خطاب به پیامبر اسلام گفته شده که از گناه خود توبه کند. یعنی از نظر نویسندگان قرآن حتی پیامبر اسلام هم عصمت نداشته است؟!

پاسخ:

شما اگر در رابطه با عصمت پیامبر گرامی اسلام قرآن برایت ملاک و معیار است، همین قرآن با صراحت تمام در آیه ابتلاء و تطهیر و اولی الامر، عصمت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و امامان علیّه را به اثبات می‌رساند که ما در ذیل از این آیات بحث کرده‌ایم.^۲

۱. از تو سوال می‌کنند، ص ۲۲

2. https://t.me/Rahnamey_Behesht/8271
https://t.me/Rahnamey_Behesht/13894
https://t.me/Rahnamey_Behesht/13232
https://t.me/Rahnamey_Behesht/13610

اگر بخواهیم به آیات دیگری نیز در عصمت پیامبر گرامی اسلام استدلال کنیم، می‌توان به آیاتی استدلال کرد که دستور به اطاعت از پیامبر گرامی اسلام به صورت مطلق می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرد و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمایید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.» (حشر ۷)

و می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ «کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سرباز زند، تو در برابر او مسئول نیستی.» (نساء ۸۰)

و می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ «به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این‌که تو را در اختلافات خود به داوری می‌طلبند، و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.» (نساء ۶۵)

طبق این آیه باید در برابر اوامر و نواهی پیامبر ﷺ تسلیم مطلق بود تسلیم و اطاعت بی‌قید و شرط، جز در برابر معصوم ممکن نیست؛ زیرا در صورت خطای ارتکاب گناه یا معصیت نه تنها نباید تسلیم بود، بلکه باید تذکر داد، یا نهی کرد.

بنابراین در مجموع آیات سه‌گانه فوق یک حقیقت را با عبارات مختلف و متنوع بیان می‌کند؛ و آن این‌که باید در برابر دستورها، برنامه‌ها و داوری‌های پیامبر ﷺ به طور کامل تسلیم بود، و این جز با قبول مقام «عصمت» او ممکن نیست.

قابل توجه این‌که فخر رازی در تفسیر خود پیرامون آیه دوم مورد اشاره می‌گوید:

«این آیه از قوی‌ترین دلایل عصمت پیغمبر اسلام در جمیع اوامر و نواهی، و در جمیع ابلاغ‌های او از سوی خدا است؛ زیرا اگر او در چیزی خطا کند اطاعت او اطاعت خدا نخواهد بود، و نیز واجب است در افعالش نیز معصوم باشد؛ چرا که خداوند امر به متابعت او - به طور مطلق - کرده است»^۱
همینطور خداوند می‌فرماید:

«برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می‌کنند.» ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب ۲۱)
آیا اقتدای کامل و بی‌قید و شرط نسبت به کسی بدون داشتن مقام عصمت امکان‌پذیر است؛ پس این دستور، گواه روشنی بر این حقیقت است که او باید معصوم باشد و الا ممکن نبود در همه چیز و برای هر کس و در هر زمان و مکان سرمشق باشد. روی این جهت آیه فوق از یک نظر هماهنگ با آیاتی که مؤمنان را امر به اطاعت از پیغمبر اکرم بدون قید و شرط می‌کند است.
باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ «او (پیامبر اسلام) هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید - آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.» (نجم ۳ و ۴)

از این تعبیر به خوبی به دست می‌آید که پیامبر اسلام هرگز دروغ و خلافی نمی‌گوید، و هیچ‌گاه در سخنش مرتکب خطا نمی‌شود، و گمراهی و انحراف در مورد او وجود ندارد **مَا صَلَّى صَاحِبُكُمْ وَمَا عَوَى**^۲.
و لذا به گفته بعضی از مفسران از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که

۱. تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۹۳

۲. پیام قرآن، ج ۷، ص ۷۵ به بعد

سنت پیامبر همانند «وحی منزل» است: «قرطبی در تفسیر خود می‌گوید: وَ فِيهَا
اَيْضاً دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّ السُّنَّةَ كَالْوَحْيِ الْمُنَزَّلِ فِي الْعَمَلِ»^۱

آیات متعدد دیگری نیز بر عصمت تمام پیامبران الهی و پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد که استدلال به آنها بحث را به درازا می‌کشد، جهت آگاهی رجوع کنید به کتاب:^۲

در روایات اسلامی نیز تاکید شده است که پیامبر اسلام ﷺ پاک و مبرا از تمام گناهان است.

در نقلی خود پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین ﷺ پاک و معصوم هستیم.» «أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ
مَعْصُومُونَ»^۳

در نقل دیگری، امام صادق ﷺ پیرامون پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«ما كان له ذنب، ولا هم بذنب» «پیامبر هیچگاه گناه نکرد و هیچگاه حتی فکر و تصمیم بر گناه نیز نداشت»^۴

یا در نقل دیگر آمده است که جبرئیل خطاب به پیامبر گرامی ﷺ فرمود:

«تو هیچ گناهی نداری تا خداوند بخواهد آن را ببخشد» «قَالَ جِبْرَائِيلُ ﷺ

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۷، ص ۸۵

۲. منشور جاوید، سبحانی تبریزی، ج ۷، ص ۲۶۵ به بعد - ج ۳، ص ۱۸۹ به بعد

۳. کفایه الاثر، ص ۱۹؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۶۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰؛ اعلام الوری، ص ۳۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۰۹

۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۷؛ متشابه القرآن، ابن شهر آشوب، ج ۲،

ص ۱۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۵

لَيْسَ لَكَ ذَنْبٌ أَنْ يُغْفِرَهَا لَكَ.^۱

اگر در آیاتی هم گفته شده است که پیامبر اسلام از گناهش استغفار کند، مقصود گناه اصطلاحی به معنای عصیان و مخالفت با امر خداوند نیست، بلکه مقصود همان است که ما از آن تحت عنوان «حسنات الأبرار، سيئات المقربين» یاد می‌کنیم و در ذیل پیرامون آن توضیحات مفصلی دادیم:^۲
لذا در تفسیر نمونه پیرامون آیه مذکور، می‌خوانیم:

«مسلم است پیامبر بخاطر مقام عصمت مرتکب گناهی نمی‌شد، ولی چنان که گفته‌ایم این گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام ﷺ و سایر انبیاء ﷺ اشاره به گناهان نسبی است، چرا که گاهی اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می‌شود چرا که «حسنات الأبرار سیئات المقربین».» (کارهای خوب نیکوکاران گناه محسوب می‌شود بالنسبه به مقربین)»

یک لحظه غفلت و حتی یک ترک اولی در مورد آنها سزاوار نیست، و به خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان باید از همه این امور برکنار باشند و هرگاه از آنها سرزند از آن استغفار می‌کنند.^۳

بنابراین استغفار کردن پیامبر اسلام ﷺ به معنای عصیان و گناه ورزی آن بزرگوار نیست، بلکه این استغفار از همان جهتی بوده است که توضیحش گذشت، لذا می‌بینیم که امام صادق ﷺ فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِئَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ»

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۱۹؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۹۰

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12642

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۱۳۴

«همانا پیامبر خدا همواره توبه می‌کرد و در هر شبانه روز، صد بار استغفار می‌کرد، بدون این که گناهی داشته باشد.»^۱

۴. سوار شدن جفتی از تمام حیوانات کره زمین بر کشتی نوح بر اساس خبر دادن قرآن؟!

پرسش چهارم:

آیا حضرت نوح تمام حیوانات را از همه نقاط زمین جمع کرد و در کشتی سوار کرد؟ جمع کردن حیوانات از فاصله‌های دور دست چگونه ممکن است؟
پاسخ:

قرآن تصریح می‌کند که نوح نبی ﷺ مامور شد از تمام انواع حیوانات، جفتی را به همراه خود، سوار بر کشتی کند تا نسل آنان منقرض نشود، چنان که می‌فرماید:

«(این وضع هم چنان ادامه یافت) تا فرمان ما فرارسید و تنور جوشیدن گرفت، (به نوح) گفتیم از هر جفتی از حیوانات (نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن، همچنین خاندانت را مگر آنها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده (همسر نوح و یکی از فرزندانش) و همچنین مؤمنان را، اما جز عده کمی به او ایمان نیاوردند.»

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (هود ۴۰)

برخی از مفسرین احتمال داده‌اند که طوفان نوح جهانی نبوده، بلکه منطقه‌ای بوده است و نوح ﷺ هم مامور شد که جفتی از حیوانات همان منطقه‌ای را که در آن می‌زیسته است را سوار بر کشتی کند، و می‌نویسند:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۰، ح ۲؛ معانی الأخبار، ص ۳۸۴، ح ۱۵؛ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۷۷.

«ولی با این حال احتمال منطقه‌ای بودن آن نیز بکلی منتفی نیست، زیرا اطلاق کلمه «ارض» بر یک منطقه وسیع جهان در قرآن مکرر آمده است چنان که در سرگذشت بنی اسرائیل می‌خوانیم: ﴿وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا﴾: «مشرقها و مغربهای زمین را در اختیار گروه مستضعفان (بنی اسرائیل) قرار دادیم» (اعراف ۱۳۷)

حمل حیوانات در کشتی نیز ممکن است به خاطر این باشد که در آن قسمت از زمین، نسل حیوانات قطع نگردد، بخصوص اینکه در آن روز نقل و انتقال حیوانات از نقطه‌های دوردست کار آسانی نبود (دقت کنید)»^۱

اما ما معتقدیم که از ادله اسلامی با صراحت جهانی بودن طوفان نوح استفاده می‌شود، چنان که در ذیل گفته‌ایم:^۲

بر این اساس، حیواناتی هم که با نوح در کشتی سوار شدند، جفتی از حیوانات از تمام نقاط زمین بوده است.
امام صادق علیه السلام فرمود:

«چون حق تعالی اراده نمود که قوم نوح را هلاک گرداند، عقیم گردانید رحمهای زنان ایشان را چهل سال که فرزندی در میان ایشان متولد نشد، پس چون نوح از ساختن کشتی فارغ شد خدا امر کرد او را که ندا کند به زبان سریانی که نماند چهار پای و جانوری مگر حاضر شود، پس از هر جنس از اجناس حیوان یک جفت را داخل کشتی نمود و آنچه به او ایمان آورده بودند از جمیع دنیا هشتاد مرد بودند، پس خدا وحی نمود که **احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ...**

و تراشیدن کشتی در مسجد کوفه بود، پس چون آن روز شد که خدا خواست

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۰۳

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/8224

که ایشان را هلاک نماید، زن نوح نان می‌پخت در موضعی که معروف است در مسجد کوفه به «فار التنور»، و نوح از برای هر قسمی از اجناس حیوان موضعی در کشتی قرار داده بود، و جمع نموده بود از برای ایشان در آن موضع آنچه به آن احتیاج داشته باشند از خوردنی، و صدا زد زن نوح که آب از تنور جوشید، پس نوح بر سر تنور آمد و گِل بر آن گذاشت و مهر بر آن گِل زد که آب بیرون نیامد تا آنکه جمیع جانوران را سوار کشتی نمود پس بسوی تنور آمد و مهر را شکست و گِل را برداشت، و آفتاب گرفت و از آسمان آمد آبی ریزنده بی آنکه قطره قطره بیاید، و از جمیع چشمه‌ها آب جوشید...»

«لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَلَاكَ قَوْمِ نُوحٍ عَقَمَ أَرْحَامَ النِّسَاءِ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَلَمْ يَلِدْ [يُولِدْ] فِيهِمْ مَوْلُودٌ فَلَمَّا فَرَعَ نُوحٌ مِنَ اتِّخَاذِ السَّفِينَةِ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُنَادِيَ بِالشَّرْيَانِيَّةِ لَا يَبْقَى بَهِيمَةٌ وَلَا حَيَوَانٌ إِلَّا حَضَرَ فَأَدْخَلَ مِنْ كُلِّ جِنْسٍ مِنْ أَجْناسِ الْحَيَوَانِ رَوْجَيْنِ فِي السَّفِينَةِ...»^۱

می‌بینیم که جفتی از تمام حیوانات زمین سوار بر کشتی نوح شدند و جمع شدن آنان نیز به اعجاز الهی و با یک ندای نوح علیه السلام صورت گرفته بود، و از طریق عادی صورت نگرفته بود.

انواع حیوانات وحشی نیز در کشتی به اعجاز الهی رام شده بودند و حیوانی به حیوان دیگر آسیب نمی‌رساند، چنان که در نقلی آمده است:

«چون نوح علیه السلام در کشتی سوار شد، خداوند، سکینه و آرامش انداخت بر آنچه در کشتی بودند از چهارپایان و مرغان و وحشیان، پس هیچ‌یک از ایشان به دیگری ضرر نمی‌رسانیدند، گوسفند خود را به گرگ می‌مالید و گاو خود را به شیر می‌سایید و گنجشک بر روی مار می‌نشست، پس هیچ‌یک به دیگری آسیبی نمی‌رسانیدند، و در آنجا نزاعی و فریادی و دشنامی و نفرینی نبود و همه به غم

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۰۷؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۰۳

جان خود گرفتار بودند، و خدا زهر هر صاحب زهری را برطرف کرده بود...

«لَمَّا رَكِبَ نُوحٌ ٱلْمَلِكَةَ فِي السَّفِينَةِ ٱلَّتِي ٱللهُ عَزَّ وَجَلَّ ٱلسَّكِينَةَ عَلَىٰ مَا فِيهَا مِنَ الدَّوَابِّ وَ الطَّيْرِ وَ ٱلْوَحْشِ فَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ فِيهَا يَضُرُّ شَيْئاً كَانَتِ الشَّاةُ تَحْتَكُ بِٱلدَّبِّ وَ ٱلْبَقَرَةُ تَحْتَكُ بِٱلْأَسَدِ وَ ٱلْعُصْفُورُ يَقَعُ عَلَىٰ ٱلْحِيَّةِ فَلَا يَضُرُّ شَيْءٌ شَيْئاً وَ لَا يُهَيِّجُهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا صَجَرٌ وَ لَا صَخَبٌ وَ لَا سَبَّةٌ وَ لَا لَعْنٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ وَ أَذْهَبَ ٱللهُ عَزَّ وَجَلَّ حُمَّةَ كُلِّ ذِي حُمَّةٍ»^۱

ساختن چنین کشتی عظیمی که بتواند حیوانات مختلف را بر خود حمل کند، به اعجاز الهی و وحیانی بوده است، چنان که در نقل دیگری آمده است:

«پس خدا امر کرد او را که کشتی بتراشد، و امر فرمود جبرئیل را که نازل شود و تعلیم او کند که چگونه بسازد، پس طولش را هزار و دویست ذراع و عرضش را هشتصد ذراع و ارتفاعش را هشتاد ذراع گردانید، (فاصله بین آرنج تا مچ را ذراع گویند) پس گفت: پروردگارا! که مرا یاری خواهد کرد بر ساختن کشتی؟ خدا وحی نمود به او که: ندا کن در میان قوم خود که هر که مرا یاری نماید بر ساختن کشتی و چیزی از آن بتراشد، آنچه می تراشد طلا و نقره خواهد شد. پس چون نوح این ندا در میان ایشان کرد، او را یاری کردند بر این، و سخریه می کردند او را و می گفتند: در بیابان کشتی می سازد»

«فَأَمَرَ ٱللهُ أَنْ يَتَّخِذَ ٱلسَّفِينَةَ وَ أَمَرَ جَبْرئِيلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِ وَ يُعَلِّمَهُ كَيْفَ يَتَّخِذُهَا فَقَدَّرَ طُولَهَا فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْفَأْوَ مِائَتِي ذِرَاعٍ وَ عَرْضَهَا ثَمَانِ مِائَةِ ذِرَاعٍ وَ طُولَهَا فِي ٱلسَّمَاءِ ثَمَانُونَ ذِرَاعاً...»^۲

در نقل دیگری آمده است که ساختن کشتی، صد سال طول کشید: «صَنَعَهَا

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۹۵

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۵۱

فِي مِائَةِ سَنَةٍ^۱

بنابراین ساختن آن کشتی عظیم و جمع کردن جفت‌های مختلف حیوانی از نقاط مختلف زمین با اعجاز الهی و یک ندای نوح نبی ﷺ صورت گرفته است و به عنوان معجزه نوح نبی ﷺ شناخته می‌شود و از تحقق آن هم محال عقلی لازم نمی‌آید، تنها از طریق عادی چنین امری ممکن نبود که معجزه می‌آید و همین محالات عادی را ممکن می‌سازد.

به بیان دیگر: کسانی که می‌گویند چنین معجزاتی از امور محال است و مورد قبول ما نمی‌باشد، توجه ندارند که معجزه به معنای انجام یک محال عقلی نیست، زیرا محال عقلی (خواه محال ذاتی باشد مانند اجتماع نقیضین و ضدین در محل واحد و در زمان واحد، یا محال بالغیر مانند کاری که وجود آن سرانجام منتهی به یک محال عقلی می‌شود) به حکم عقل غیر ممکن است، یا به تعبیر دیگر از دایره قدرت بیرون باشد، یعنی اصولاً به کاربردن کلمه «قدرت» در مورد آن بی‌معناست، مثل این که پیامبر یا امام بخواهد در آن واحد چیزی موجود باشد و موجود نباشد، و یا صخره عظیمی را در پوست یک تخم مرغ جا دهد بی آن که صخره کوچک شود یا تخم مرغ بزرگ گردد، این گونه پیشنهادها در درون خود تضادی را پرورش می‌دهد، یعنی خود پیشنهاد غلط است و در حقیقت مفهومی این است که انسان چیزی را بخواهد و نخواهد (دقت کنید).

بنابراین محالات عقلی نه در بحث اعجاز و نه در هیچ بحث دیگری قابل طرح نیست، آنچه قابل طرح است محال عادی می‌باشد، بنابراین معجزه فقط یک محال عادی را ممکن می‌سازد، یعنی طبق روال معمولی قانون علت و معلول، چنین چیزی با اسباب و شرایط معمولی و با نیروی انسانی قابل تحقق نمی‌باشد،

ولی هیچ مانعی ندارد که با نیروی الهی حاصل گردد.^۱

۵. پاسخ به شبهه معاند در مورد بیان قرآن پیرامون تعداد اصحاب کهف!!!؟

پرسش پنجم:

وقتی محمد با نزاع بین یهودیان و مسیحیان راجع به تعداد اصحاب کهف مواجه می‌شود، می‌خواهد خودی نشان دهد و کلامی به عنوان فصل الخطاب که پایان‌دهنده این نزاع باشد را از قول الله بیان کند! غافل از اینکه خود الله هم نمی‌داند تعداد اصحاب کهف چند نفر است! اما طبق معمول، درست مانند «انسانی جاهلی، اما مغرور» که شهادت اقرار به جهلش را ندارد می‌گوید: الله به تعداد اصحاب کهف آگاه تر است! و در ادامه محمد را از بحث و جدل با اهل کتاب منع می‌کند

آیه ۲۲ سوره کهف:

«بعضی خواهند گفت که عده آن اصحاب کهف سه نفر بود چهارمین هم سگ آنها، و برخی دیگر از روی خیالبافی و غیب‌گویی می‌گویند عده آنها پنج نفر بود ششمین سگ آنها، و برخی دیگر گویند: هفت نفر بودند و هشتمین سگ آنها. بگو: خدای من به عده آنها آگاه‌تر است، که بر عدد آنها به جز افراد قلیلی هیچ کس آگاه نیست، پس تو (با اهل کتاب) درباره آنها مجادله مکن جز آنکه هر چه به ظاهر وحی دانستی اظهار کن و دیگر هرگز فتوا از احدی در این باب مپرس؟!»

پاسخ:

معاند جاهل با جعل و تحریف در معنای آیه در صدد شبهه پراکنی است و مثلاً می‌گوید که:

۱. درباره تعداد نفرات اصحاب کهف اختلاف شده بود و قرار بود که خداوند

رفع اختلاف کند، در حالی که آیه مذکور با صراحت و با استفاده از (سین) تصریح می‌کند که در آینده این اختلافات رخ خواهد داد و می‌فرماید:

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَمْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ «گروهی خواهند گفت آنها سه نفر

بودند که چهارمین شان سگ آنها بود، و گروهی می‌گویند پنج نفر بودند که ششمین آنها سگشان بود - همه اینها سخنانی بدون دلیل است - و گروهی می‌گویند آنها هفت نفر بودند و هشتمین شان سگ آنها بود، بگو پروردگار من از تعداد آنها آگاهتر است، جز گروه کمی تعداد آنها را نمی‌دانند، بنا بر این در باره آنها جز با دلیل سخن مگوی و از هیچکس پیرامون آنها سؤال منما.» (کهف ۲۲)

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«در اینجا خداوند خبر می‌دهد که بزودی در باره عده اصحاب کهف، اختلاف پیدا میشود. هنگامی که نصارای نجران، خدمت پیامبر گرامی اسلام، شرفیاب شدند، این اختلاف پیدا شد. نصارای یعقوبی گفتند: آنها سه نفرند و چهارمی سگ ایشان است. نصارای نسطوری گفتند: آنها پنج نفرند و ششمی سگ ایشان است. مسلمانان گفتند: آنها هفت نفرند و هشتمی سگ ایشان است.»^۱

۲. یا می‌گوید خداوند از ذکر تعداد اصحاب کهف امتناع کرده است، در حالی که خداوند با کنایه نسبت به این موضوع نکاتی را مطرح کرده است، چنان که مفسرین می‌گویند:

«گر چه در جمله‌های فوق قرآن با صراحت تعداد آنها را بیان نکرده است، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می‌توان فهمید که قول سوم همان قول صحیح

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۸

و مطابق واقع است، چرا که به دنبال قول اول و دوم کلمه «رجما بالغیب» (تیر در تاریکی) که اشاره به بی‌اساس بودن آنها است آمده، ولی در مورد قول سوم نه تنها چنین تعبیری نیست، بلکه تعبیر «بگو پروردگارم از تعداد آنها آگاه‌تر است» و همچنین «تعداد آنها را تنها گروه کمی می‌دانند» ذکر شده است که این خود دلیلی است بر تایید این قول^۱

و می‌گویند:

«قرآن مجید صریحاً در این زمینه اظهار نظر نکرده، و از میان سه نظریه مذکور هیچ کدام را به طور صریح انتخاب ننموده است. زیرا اقتضای کلام فصیح و بلیغ همین است، که گاه نباید به طور آشکار و صریح مطلبی را اظهار نمود، بلکه باید با اشاره و کنایه و قرینه آن را بیان کرد. در این جا نیز قول اول و نظریه دوم (پنج نفر) هر دو صریحاً رد شده و گفتاری بی‌دلیل شمرده شده است، اما نظریه سوم صریحاً رد نشده بلکه با لحن قبول و موافقت آمیز بیان گردیده، که نشان می‌دهد نظریه حق همان نظریه سوم است. آری آنها شش وزیر دقیانوس و یک چوپان به همراه سگ چوپان بودند که دست از زندگی عادی و راحت خود کشیده، و به موقعیت و مقام خویش پشت پا زده و راه سخت و پرزحمت حق را در پیش گرفته، و همه ناملایمات آن را به جان خریدند.»^۲

در تفسیر مجمع البیان می‌خوانیم:

«ابن عباس گوید: من از همان عده کم هستم. آنها هفت نفرند و هشتمی سگ ایشان است. ظاهر این است که وی این مطلب را از پیامبر گرامی اسلام بدست آورده است.» «ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که آنها عبارتند از: ۱. مکسلمینا، ۲. تملیخا، ۳. مرطولس، ۴. نینونس، ۵. سارینوس، ۶. دربنوس.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۸۳

۲. داستان یاران، ص ۶۱

۷. کَشُوطِينُونَسْ شِبَان. (به علاوه سگشان)»^۱

۳. و در ادامه می‌گوید که خداوند پیامبر را از مطلق جدال در این رابطه نهی می‌کند در حالی که این سخن صحیح نیست، بلکه در پایان آیه اضافه می‌کند «در مورد آنها بحث مکن جز بحث مستدل و توأم با دلیل و منطق» (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا).

بنابراین جمله (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا) مفهومی است که آن چنان با آنها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد.

مفهوم سخن این است که تو باید به اتکاء وحی الهی با آنها سخن بگویی زیرا محکمترین دلیل در این زمینه همین دلیل است، «و بنا بر این از احدی از آنها که بدون دلیل سخن می‌گویند در باره تعداد اصحاب کهف سؤال نکن» (وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا)^۲

۶. الله در قرآن نسبت به بسیاری از اتفاقات بی تفاوت است اما کاملاً هوای پیامبرش را دارد و به نفعش آیه نازل می‌کند؟

پرسش ششم:

الله در هنگام تمام بلاها و فجایع انسانی که منجر به مرگ میلیون‌ها زن و کودک بیگناه شده است مطلقاً هیچ اثر و واکنشی از خود نشان نمی‌دهد و فقط نظاره‌گر زجر و مرگ انسان‌هاست. اما به محض اینکه اصحاب محمد صدایشان از صدای محمد بلندتر می‌شود، فریاد الله در می‌آید که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» (حجرات/۲) «ای

مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید»!؟

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۳۸

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۸۴

پاسخ:

این که چرا خداوند در دنیا در تمام موارد، جلوی جنایات ظالمین را نمی‌گیرد و آنان را با اختیاری که به آنان داده است و می‌گذارد، پاسخ روشنی دارد که در ذیل پیرامون آن بحث کرده‌ایم^۱:

اما این که چرا خداوند در برابر بی‌ادبان نسبت به پیامبر گرامی واکنش نشان می‌دهد، آن هم پاسخ روشنی دارد، زیرا از یک سو افراد هتاک را رسوا کرده و نشان می‌دهد که آنان شایستگی زعامت و پیشوایی را پس از پیامبر گرامی ندارند و از سوی دیگر ادب برخورد با کسانی را که بر ذمه انسان حق بزرگی دارند را به مسلمین آموزش می‌دهد زیرا قرآن کتاب آموزش اخلاق و ادب است.

در شان نزول آیه مذکور آمده است:

«چون سوارانی از بنی تمیم نزد پیامبر آمدند، ابوبکر خطاب به پیامبر گفت که «قعقاع بن معبد» را امیرشان گردان و عمر گفت «اقرع بن حابس» را امیر گردان. ابوبکر به عمر گفت تو می‌خواهی با من مخالفت کنی و عمر گفت نخیر چنین نیست. کار آنها به جدال و دعوا کشید و صداها را در حضور پیامبر بلند کردند تا جایی که نوشته‌اند نزدیک بود آن دو هلاک شوند و این آیات نازل شد:

﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ «ای کسانی که ایمان

آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید» (حجرات آیه ۲)

«أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمْرُ الْقُعْقَاعِ بْنِ مَعْبِدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمْرُ الْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي، قَالَ

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4780

عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ، فَتَمَارِيَا حَتَّىٰ ازْتَفَعْتَ أَصْوَاتَهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا﴾ حَتَّىٰ انْقَضَتْ - «كَأَدَّ الْحَيْرَانُ أَنْ يَهْلِكَ. أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾^۱

در تفسیر نمونه پیرامون آیات مذکور می‌خوانیم:

«جمله اول ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...﴾ اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر ﷺ نکنید، که این خود یک نوع بی‌ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر ﷺ که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است. بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.»^۲

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق در مورد «رعایت ادب در برابر استاد که پیامبر گرامی مصداق روشنی برای آن است» فرمود:

«حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می‌دهد این است که او را بزرگ داری، مجلسش را محترم بشمیری، به سخنانش کاملاً گوش فرا دهی، و رو به روی او بنشینی، صدایت را از صدای او برتر نکنی، و هر گاه کسی از او سؤال کند تو مبادرت به جواب ننمایی، در محضرش با کسی سخن نگویی، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی، عیوبش را مستور داری، و فضائلش را آشکار سازی، با دشمنانش همنشین نشوی، و دوستانش را دشمن نداری، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می‌دهند که تو به سراغ او رفته‌ای و برای خدا از او علم آموخته‌ای نه برای خلق خدا»^۳

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۳ و ج ۶، ص ۱۷۱ و ج ۹، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱؛ سنن

نسائی، ج ۸، ص ۲۴۰

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۳۸

۳. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۵۰ (باب آداب الصحبة و المعاشرة)

۷. پاسخی به معاند در مورد وعده خداوند به پیروزی مجاهدین در آیاتی از قرآن؟!

پرسش هفتم:

رسوایی الله در جریان شکست مسلمین در جنگ احد!!!
در آیه ۱۵۲ سوره آل عمران می خوانیم که الله به مسلمین وعده پیروزی در جنگ احد را می دهد:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾

«خداوند وعده خود را به شما (درباره پیروزی بر دشمن در احد) راست گفت، در آن هنگام (در آغاز جنگ احد) دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید و (بر سر رها کردن سنگرها) و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت، سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان فضل و بخشش دارد.»

علامه طباطبایی می گوید:

«اینکه فرموده: **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ**، می خواهد صدق وعده ای را که از پیش داده بود (که شما اگر تقوا و صبر به خرج دهید سر انجام غلبه می کنید) تثبیت کند.»

به عبارتی الله که به ادعای مسلمین عالم الغیب است و از روز ازل می دانسته که در این جنگ چه رخ خواهد داد (و حتی می توانست نسخه و رهنمودی ارائه

دهد تا از بروز این شکست جلوگیری نماید) ابتدائاً به مسلمین وعده پیروزی در جنگ احد می‌دهد! و جالب آنکه وقتی که وعده‌اش محقق نمی‌شود، تقصیر را به گردن این و آن می‌اندازد و می‌گوید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ «(پیروزی از آن شما بود) تا اینکه سست شدید و در کار خود به نزاع پرداختید» این در حالی است که همین الله پیش از این در آیه ۶ سوره روم با اعتماد به نفس می‌گفت هرگز خلف وعده نمی‌کند!!!

پاسخ:

دروغ گفتن حتی درباره یک انسان عادی از زشت‌ترین کارها محسوب می‌شود، بلکه سرچشمه غالب زشتی‌ها است و نشانه بارزی از انحطاط شخصیت است، مسلماً چنین کاری در مورد خداوند از هر نظر قبیح است که العیاذ بالله سخنی به دروغ گوید، یا وعده‌ای نادرست دهد. و اگر کسی چنین احتمال نامعقولی را درباره ذات مقدّس خداوند بدهد تمام مبانی مذهبی او فرو می‌ریزد، چرا که قسمت عمده این مبانی از طریق وحی گرفته شده، و اگر احتمال دروغ و خلاف واقع در آن راه یابد اعتمادی بر وحی، و اخبار الهی، و وعده‌ها و وعیدها باقی نخواهد ماند، و همه اعتقادات مذهبی دست خوش تزلزل و نیستی می‌گردد، و این امر به قدری واضح است که نیاز به توضیح ندارد.

از سوی دیگر، سرچشمه‌های دروغ یعنی جهل و نیاز در ذات پاک او راه ندارد و این خود دلیل دیگری است.^۱

با توجه به این نکته یاد آور می‌شویم که در ماجرای جنگ احد مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند، و بزودی پیروز شدند و لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت، ولی

نافرمانی جمعی از تیراندازان که در شکاف کوه «عینین» به سرکردگی «عبد الله بن جبیر» می‌جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع‌آوری غنائم، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد گردد.

هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند با یکدیگر می‌گفتند مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟ پس چرا در این جنگ شکست خوردیم؟ آیات فوق به آنها پاسخ می‌گوید و علل شکست را توضیح می‌دهد.

در آیه مورد استناد معاند، قرآن می‌گوید: وعده خدا در باره پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برنداشته بودید ادامه داشت، شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فراگرفت یعنی اگر تصور کردید که وعده پیروزی بدون قید و شرط بوده سخت در اشتباه بوده‌اید، تمام وعده‌های پیروزی مشروط به پیروی از فرمان خدا است.^۱

بنابراین وعده خداوند به پیروزی و نصرت مشروط بوده است به پیروی از فرمان خداوند که مسلمین روز احد در ابتدای امر مطابق فرمان خداوند جهاد کردند و سستی نورزیدند، لذا پیروز شدند اما در ادامه خلاف فرمان خداوند عمل کردند و پیروزی را از دست دادند.

خداوند در آیات متعددی تصریح کرده است که وعده اش به پیروزی و نصرت مجاهدین، مشروط به سعی و تلاش و اطاعت مجاهدین از فرامینش می‌باشد چنان که فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۲۹

«خداوند (به آنها) گفت من با شما هستم، اگر نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید...» (مائده ۱۲) و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.» (محمد ۷) - ﴿وَلْيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ «و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.» (حج ۴۰)

می‌بینیم در این آیات خداوند نصرت خود را مشروط به اطاعت از فرامینش می‌کند که از این اطاعت کردن تعبیر کرده است به یاری کردن خداوند و به صورت مطلق وعده به نصرت و پیروزی نمی‌دهد. در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«تعبیر به یاری کردن خدا به وضوح به معنی یاری کردن آئین او است، یاری کردن پیامبر او، و شریعت و تعلیمات او، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده است، در سوره حشر آیه ۸ می‌خوانیم: ﴿وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلِيكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ با اینکه قدرت خداوند بی‌پایان است، و قدرت مخلوقات در برابر او بسیار ناچیز، ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می‌کند، تا اهمیت مساله جهاد و دفاع از آئین حق را روشن سازد، و تعبیری از این با عظمت‌تر برای این موضوع پیدا نمی‌شود.»^۱

امیر مومنان علی علیه السلام نیز در روایتی تصریح کرد که وعده نصرت الهی منوط است به جانانه جهاد کردن و سعی و تلاش در شکست دشمن، چنان که فرمود:

«جهاد دری است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است تا به این وسیله به کرامت و رحمتی که پروردگار برایشان ذخیره و مهیا کرده است، دست یابند. جهاد، لباس پرهیزگاری و زره محکم و سپر قابل اعتماد خداوند است. هر کس به اراده خودش آن را ترک کند، خداوند، لباس ذلت بر تن او خواهد پوشاند و او را دچار مصیبت‌ها نموده و از آرامش محروم خواهد کرد. بدی و خواری، همه قلبش را فرا خواهد گرفت و از انصاف بی بهره خواهد شد و به علت ترک جهاد، حقوقش ضایع می‌شود. همچنان که خداوند از او به علت ترک جنگ و دست کشیدن از یاری کردن مسلمانان خشمگین خواهد شد. خداوند در کتابش چنین فرموده است: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

«إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ لِلْحَاصَةِ أَوْلِيَائِهِ ... دَنَعَ اللَّهُ الْحَصِينَةَ وَ حِصْنَهُ الْوَيْقَةَ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثُوبَ الْمُنْذَلَةِ وَ شَمْلَةَ الْبَلَاءِ وَ فَارَقَ الرَّحَاءَ وَ ضَرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْأَشْبَاهِ ... وَ سِيمَ الْحَسْفِ وَ مَنَعَ النَّصْفِ وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِهِ الْجِهَادَ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِتَرْكِهِ نُصْرَتَهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۱

لذا در جای دیگر از تفسیر شریف نمونه می‌خوانیم:

«این تصور اشتباه است که وعده پیروزی و یاری خدا و دفاع از مؤمنان که در آیات فوق و سایر آیات قرآن آمده است خارج از سنت آفرینش و قوانین حیات می‌باشد، چنین نیست، این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که تمام نیروهای خود را بسیج کنند، و با همه توان به میدان آیند، و لذا در تعبیر آیات فوق می‌خوانیم: «لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» بنا بر این دفع ظالمان را خدا تنها با نیروهای غیبی و قدرت صاعقه و زلزله (جز در موارد استثنایی) نمی‌کند، بلکه به وسیله مؤمنان راستین دفع شر آنها را می‌نماید، تنها چنین کسانی را زیر

پوشش حمایت خود قرار می دهد.

بنا بر این وعده های الهی نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسئولیت از دوش شود بلکه باید موجب تحرک بیشتر و فعالیت دامنه دارتر گردد، و البته در این صورت پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است.^۱

بر این اساس سخن ابتدای کلام خود را تکرار می کنیم که وعده خداوند به پیروزی و نصرت در جنگ احد، مشروط بوده است به پیروی از فرمان خداوند که مسلمین روز احد در ابتدای امر مطابق فرمان خداوند جهاد کردند و سستی نوزیدند، لذا پیروز شدند اما در ادامه خلاف فرمان خداوند عمل کردند و سستی ورزیدند لذا پیروزی را از دست دادند و هیچ خلف وعده ای در این قضیه واقع نشده است.

۸. آیا مجازاتهای الهی که در قرآن خبر داده شده با جنایات ظالمینی چون

هیتلر شباهت دارد!!!؟

پرسش هشتم:

«راه حل نهایی» الله در قبال کفار قوم نوح و لوط، درست مانند «راه حل نهایی» هیتلر در قبال یهودیان، چیزی جز کشتار جمعی با روشی ددمتشانه نبود! اما تعصب دینی خدا باوران باعث می شود که کشتارهای هیتلر را جنایت قلمداد کنند اما از کشتارهای خدای موهومشان به سادگی بگذرند! (در حالی که هیتلر فقط در دنیا یهودیان را عذاب کرد! اما این خدای رحمان و رحیم دین اسلام در آخرت هم ول کن معامله نیست و می خواهد تا ابد کفار را در جهنم عذاب کند!) گویی که «خدا بودن» مجوزیست برای کشتار بی رحمانه و جنایت آمیز!

پاسخ:

معاند در متن مورد ارائه برای فریب مخاطبین خود مغالطات متعددی را صورت داده است که یاد آور می‌شویم:

۱. خداوند مالک جان و مال انسانها است و اگر آنچه را که به آنها داده از آنها بگیرد، در ملک خود تصرف کرده است و ظلمی در حق آنان نکرده است به خلاف افراد ظالمی چون هیتلر.

یکی از شاخه‌های توحید خداوند، توحید در مالکیت است. خداوند مالک حقیقی همه موجودات است و می‌تواند در جان و مال تمام انسان‌ها تصرف کند، زیرا وقتی خالق همه اشیاء او است طبعاً مالک همه اشیاء نیز ذات مقدس او است.^۱

خداوند در آیات متعددی به این حقیقت اشاره کرده است و می‌فرماید:
«هر چه در آسمانها و زمین است از اوست» (بقره ۱۱۶، ۲۵۵، ۲۸۴؛ آل عمران ۱۰۹، ۱۲۹؛ نساء ۱۲۶)

«مالکیت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست» (مائده ۱۷؛ انعام ۱۲؛ توبه ۱۱۶)

۲. خداوند ظالمین و مفسدین را به خاطر ظلم و فسادی که در زمین به راه انداخته‌اند، عذاب می‌کند نه بیگناهان را و مقصر در عذاب آنها اعمال ناشایست خودشان است به خلاف ظالمینی چون هیتلر که بیگناهان را از دم تیغ می‌گذراند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقَرْيَةَ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾ (و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلیش در صدد اصلاح بوده باشند.) (هود ۱۱۷)

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۴۹

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾. «خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند؛ ولی این مردمندها که به خویشتن ستم می‌کنند». (یونس ۴۴)

۳. خداوند قبل از آنکه افرادی را عذاب کند، پیامبرانش را به سوی آنان می‌فرستد تا آنان را به مسیر خیر و نیکوکاری و عدالت دعوت کنند و از طغیان و ظلم بر حذر دارند و چنین نبوده است که بدون اتمام حجت کسی را عذاب کند به خلاف ظالمینی چون هیتلر که اصلاً دعوت مردم به خیر و عدالت و اتمام حجت برایشان معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾ «پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی‌ها را هلاک نمی‌کرد تا اینکه در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما هرگز آبادی‌هایی را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلهش ظالم بودند». (قصص ۵۹)

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾ «ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذار کنندگانی برای آنها بود - تا متذکر شوند، و ما هرگز ستمگر نبودیم». (شعراء ۲۰۸-۲۰۹)

۴. یکی از اهداف خداوند از عذاب طاغیان بیدارسازی و تذکر آنان بوده است تا شاید از حوادث ناگواری که برایشان اتفاق افتاده درس بگیرند و رفتار خود را اصلاح کرده و قدم در مسیر نیکی بردارند، چنین هدفی در جنایات کسانی چون هیتلر هیچگاه معنا و مفهوم پیدا نمی‌کند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ﴾ «و ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به سختی‌ها

و رنج‌ها گرفتار ساختیم؛ شاید (به خود آیند، و به سوی خدا) بازگردند و تضرع کنند». (اعراف ۹۴)

و در مورد آل فرعون چنین می‌خوانیم:

﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْذَرُونَ﴾ «و ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند». (اعراف ۱۳۰)

در سوره مؤمنون آیه ۷۶ می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ﴾. «و به راستی ما آنها را به عذاب (و بلا) گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند)، اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند، و نه به درگاهش تضرع می‌کنند»

در یکی از خطبه‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ يَنْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَ حَسْبِ الْبَرَكَاتِ، وَ أَعْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَ يُفْلَعَ مُفْلَعٌ، وَ يَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَ يَزِدَّ جِرَ مُزْدَجِرٌ!»

«خداوند بندگان خویش را به هنگامی که اعمال بد انجام می‌دهند، با کمبود میوه‌ها، و جلوگیری از نزول برکات، و بستن درهای گنج‌های خیرات به روی آنان، مبتلا می‌سازد، تا توبه‌کاران توبه کنند، و آنها که باید دست از گناه بکشند خودداری نمایند، و پندپذیران پند گیرند، و آنها که آماده‌اند از گناه باز ایستند»^۱

۵. اگر خداوند مردمانی را در دنیا به خاطر ظلم و فسادشان عذاب می‌دهد، از این جهت است تا دیگران عبرت و درس بگیرند و قدم در مسیر ظلم و طغیان و فساد نگذارند تا با عبرت‌گیری آنان زندگی بشر اصلاح شود.

خداوند می‌فرماید:

«وَكذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقَرْيَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ - إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ»

«و اینچنین است مجازات پروردگار تو هنگامی که شهرها و آبادیهای ظالم را مجازات می‌کند، (آری) مجازات او دردناک و شدید است! - در این نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد، همان روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند، و روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند.» (هود ۱۰۲-۱۰۳)

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه‌های طرد شده‌ای در آئید - ما این جریان را مجازات و درس عبرتی برای مردم آن زمان و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرز برای پرهیزکاران قرار دادیم.» (بقره ۶۵-۶۶)

بنابراین مقایسه مجازات الهی با جنایات فاسدینی چون هیتلر از اساس باطل و اشتباه و مغالطه‌ای در جهت تحمیق مخاطبین است که توسط ملحدین صورت می‌گیرد.

در رابطه با چرایی مجازات ظالمین در آخرت، و خلود کفار در آتش در ذیل پاسخ مفصلی داده‌ایم:^۱

۹. آیا قرآن می‌گوید که خداوند مادی بوده و دو دست دارد؟

پرسش نهم:

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5927
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9204
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9316

رد ادعای مسلمین در مورد مادی نبودن الله!!!

در آیه ۶۴ سوره مائده می خوانیم:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾

«و یهود گفتند دست خدا بسته است دستهای خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنندیم هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد»

مسلمین و ماله کشان در توضیح این آیه می گویند منظور از «ید» و مشتقات آن در آیه یعنی «قدرت و روزی دادن»! در حالی که به فرض صحت چنین ادعایی، باز هم عقلانی نیست که تعداد دست نیز ذکر شود و بگوید «هر دو دست او (الله) باز است» چرا که در مقام استعاره و تمثیل نیازی به ذکر تعداد دست نیست. چنانکه در محاورات و ضرب المثل های متعددی داریم:

۱. دست بالای دست بسیار است

۲. دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

۳. دست بده ندارد (کنایه از خسیس بودن)

اما نکته جالبتر در مورد این آیه این است که در آن اشاره به کاشتن تخم کینه و دشمنی بین قوم یهود توسط الله می شود: ﴿وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ «تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنندیم»!؟

پاسخ:

هنگامی که قرآن درباره خدا می‌گوید: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ؛ هر دو دست خداوند گشاده است». (مائده ۱۴) یا می‌فرماید: «﴿رَاضِعَ الْفُلْكِ بِأَعْيُنِنَا﴾؛ (ای نوح) در برابر دیدگان ما کشتی بساز». (هود ۳۷)

هرگز مفهوم این آیات، وجود اعضای جسمانی چشم و گوش و دست برای خدا نیست، چرا که هر جسمی دارای اجزایی است و نیاز به زمان و مکان و جهت دارد، و سرانجام فانی می‌شود، و خداوند برتر از آن است که این صفات را دارا باشد، پس منظور از «یَدَاهُ» (دست‌ها) همان قدرت کامله الهی است که سراسر جهان را زیر نفوذ خود قرار داده، و منظور از «اعین» (چشم‌ها) علم و آگاهی اوست نسبت به همه چیز.^۱

بر همین اساس است که می‌بینیم عبد الله بن قیس می‌گوید:

از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «بلکه دو دست او گشوده است»

پس به امام علیه السلام گفتم: آیا خدا، دستانی این چنین دارد؟ و با دستم به دست امام اشاره کردم. امام علیه السلام فرمود: «خیر. اگر این چنین بود، خدا آفریده می‌شد». «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» فَقُلْتُ لَهُ: لَهُ يَدَانِ هَكَذَا؟ وَأَشْرْتُ بِيَدِي إِلَى يَدِهِ. فَقَالَ: لَا، لَوْ كَانَ هَكَذَا لَكَانَ مَخْلُوقًا.»^۲

مقصود از دست خداوند، قدرت و لطف خداوند متعال است، چنان که در روایتی از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای متعال: «ای ابلیس! تو را چه باز داشت از سجده کردن در برابر آنچه با دو دستم آفریدم؟» (ص ۷۵) سوال شد که امام علیه السلام فرمود:

«دست، در سخن عرب، به معنای نیرو و نعمت است. خدا فرمود: «و بنده ما

۱. اعتقاد ما، ص ۵۲

۲. توحید صدوق، ص ۱۶۸؛ معانی الاخبار، ص ۱۸

داوود دارای دست را یاد کن» (ص ۱۷) و فرمود: «و آسمان را با اید برافراشتیم» (ذاریات ۴۷) یعنی با نیرو، و فرمود: «و ایشان را به روحی از نزد خویش، نیرومند گردانیده است»، (مجادله ۲۲) یعنی آنان را نیرومند گردانیده است، و گفته می‌شود: فلانی نزد من، دستان زیادی دارد، یعنی فزون‌بخشی‌ها و نیکی دارد و [گفته می‌شود]: فلانی نزد من، دست تابانی دارد، یعنی نعمت دارد.»

«فقلت: قوله عز وجل: يَا إِنْجِلِيْسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيْ؟ فقال: «اليد في كلام العرب القوة والنعمة. قال: وَ اذْكَرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ وَقَالَ: وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدِي أَي بِقُوَّةٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ وَقَالَ: وَ ائْيَدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ أَي قُوَاهُمْ. و يقال: لفلان عندي يد بيضاء، أي نعمة»^۱

بر این اساس در مورد آیه مورد استناد معاند، گفتنی است که باید توجه داشت که «ید» در لغت عرب به معانی زیادی اطلاق می‌شود که یکی «دست» است و دیگری «نعمت» و «قدرت» و «زمانداری و حکومت» و «تسلط» می‌باشد. البته معنی اصلی همان دست می‌باشد.

و از آنجا که انسان بیشتر کارهای مهم را با دست خود انجام می‌دهد، به عنوان کنایه در معانی دیگر به کار رفته است، همانطور که کلمه «دست» در زبان فارسی نیز چنین است.

از بسیاری از روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده استفاده می‌شود که این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود در باره مساله قضا و قدر و سرنوشت و تفویض داشتند و معتقد بودند که در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است و حتی خود او هم عملانی نمی‌تواند تغییری در آن ایجاد کند.^۲

۱. توحید صدوق، ص ۱۵۳

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۴۹؛ و تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۸۶

هنگامی که زندگی یهود بهم خورد و ستاره اقبالشان غروب کرد معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی‌توان تغییر داد، زیرا از آغاز همه این سرنوشتها تعیین شده و عملا دست خدا بسته است!! خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می‌گوید: «دست آنها در زنجیر باد، و به خاطر این سخن ناروا از رحمت خدا بدور گردند». (عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا)

سپس برای ابطال این عقیده ناروا می‌گوید: هر دو دست خدا گشاده است، و هر گونه بخواهد و بهر کس بخواهد می‌بخشد. (بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ)

نه اجباری در کار او هست، نه محکوم جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می‌باشد، بلکه اراده او بالاتر از هر چیز و نافذ در همه چیز است.

قابل توجه اینکه یهود «ید» را به عنوان مفرد آورده بودند، اما خداوند در پاسخ آنها «ید» را به صورت «تثنیه» می‌آورد و می‌گوید: «دو دست خدا گشاده است» و این علاوه بر تاکید مطلب کنایه لطیفی از نهایت جود و بخشش خدا است، زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند، با هر دو دست می‌بخشند، به علاوه ذکر دو دست کنایه از قدرت کامل است.^۱

لذا می‌بینیم که صاحب‌المیزان می‌نویسد:

«اما جمله «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» این جمله جواب از گفته یهود است که با کلمه «بل» که برای اضراب و اعراض است افتتاح شده است و این جمله یعنی جمله «يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» جمله ایست معروف و شایع و کنایه است از داشتن قدرت.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینست که یهود گفته بود دست خدا بسته

است و «ید» را مفرد ذکر کرده بود با این حال چرا خدای تعالی در جواب آنها فرمود: «یداه» و «ید» را بصورت تثنیه ذکر فرمود؟

جواب اینست که اصولاً در ادبیات عرب دست کنایه است از قدرت و دو دست کنایه است از کمال قدرت و از همین جهت خدای تعالی بصورت تثنیه آورد تا به کمال قدرت خود اشاره کرده باشد کما اینکه در آیه ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ نیز برای افاده همین معنا به صورت تثنیه آورد، عرب هم وقتی میخواهد در سلب قدرت از کسی مبالغه کند و بگوید فلانی به هیچ وجه قدرت بر آن عمل و حق مداخله در آن را ندارد میگوید: «لا یدین بها له» یعنی فلانی هیچ گونه اختیاری در آن کار ندارد^۱

در رابطه با اینکه معاند مدعی است که خداوند تا روز قیامت، میان یهود کینه و دشمنی قرار داده است، در پاسخ بعدی توضیح می دهیم.

۱۰. آیا قرآن می گوید که خداوند در بین یهودیان کینه و دشمنی ایجاد می کند؟

پرسش دهم:

عملی بی شرمانه در قرآن:

الله محمد در آیه ۱۴ مائده می گوید که در میان مسیحیان تا روز قیامت دشمنی

و عداوت و کینه انداخته است!!!

آیا چنین عملی عادلانه و عاقلانه و اخلاق است؟

پاسخ:

خداوند می فرماید:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا

بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۴﴾

«و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم ولی آنها قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه به آنان تذکر داده شده بود بدست فراموشی سپردند، لذا در میان آنها تا دامنه قیامت عداوت و دشمنی افکندیم و خداوند در آینده آنها را از آنچه انجام داده‌اند (و از نتایج آن) آگاه خواهد ساخت.» (مائده ۱۴)

عیسی بن مریم علیه السلام پیغمبر رحمت بود و مردم را به صلح و صفا می‌خواند، و تشویقشان می‌کرد به اینکه نسبت به آخرت اشراف و توجه کامل داشته و از لذائذ دنیا و زخارف دل فریب آن اعراض کنند، و نهیشان می‌کرد از اینکه بر سر دنیا این کالای پست تکالب کنند، یعنی مانند درندگان بر سر یک شکار پنجه به روی هم بکشند که اگر خواننده عزیز بخواد کلمات آن جناب را ببیند باید به موافق مختلفی که انجیل‌های چهارگانه از آن جناب نقل کرده‌اند مراجعه کند.

لیکن پیروانش عکس العمل بر خلاف، از خود نشان داده و مواعظ و تذکرات آن جناب را از یاد بردند، و چون چنین کردند عداوت و دشمنی میان آنها پراکنده شد.^۱

این که قرآن می‌گوید خداوند میان آنها عداوت و دشمنی افکنده است به آن معنا نیست که خداوند مستقیماً چنین کاری را کرده باشد، بلکه اثر طبیعی نادیده گرفتن تعالیم مسیح علیه السلام و پیمان شکنی‌ها و خلاف کاری‌های مسیحیان، آن بود که عداوت و دشمنی و اختلاف میان آنها ایجاد شود، و از آنجایی که هر شیئی و سببی به مقتضای توحید افعالی و قاعده مسلم **(لا موثر فی الوجود الا الله)** اثرش را از ناحیه موثر حقیقی یعنی خداوند دارد، لذا ایجاد کینه و عداوت که متأثر از خلاف کاری‌های مسیحیان است به خداوند نسبت داده شده است اگر

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۹۳

چه سبب ساز اصلی ایجاد کینه و عداوت خود مسیحیان بودند. به بیان دیگر اعمال خلافی که مسیحیان انجام می‌دادند آثاری داشت که خواه ناخواه دامنشان را می‌گرفت و پرده بر چشم و گوش و عقل آنها می‌افکند، و آنها را به عداوت و کینه با یکدیگر می‌کشاند، و از آنجا که خاصیت همه اشیاء و تاثیر همه اسباب به فرمان خداوند است، می‌توان این کینه و عداوت را که ناشی می‌شود از اعمال ناپسند مسیحیان، در تمام این موارد به خدا نسبت داد، اما این نسبت عین اختیار بندگان و آزادی اراده آنها است، و اشکالی بر خداوند وارد نیست.

لذا در توضیح آیه مذکور در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«مفهوم آیه فوق چنین است که پیمان شکنی نصاری و خلاف کاری‌های آنها سبب شد که عوامل عداوت و دشمنی و بذر نفاق و اختلاف در میان آنها پاشیده شود و از آنجا که میدانیم آثار اسباب تکوینی و طبیعی بخدا نسبت داده میشود (القائه کینه و عداوت به خداوند نسبت داده شده است) و هم اکنون کشمکشهای فراوانی که بین دول مسیحی وجود دارد و تاکنون سرچشمه دو جنگ جهانی شده و هم چنان دسته بندی‌های توأم با عداوت و دشمنی در میان آنها ادامه دارد، علاوه بر این، اختلافات و عداوتهای مذهبی در بین فرق مذهبی مسیحیت بقدری زیاد است که هم اکنون نیز به کشتار یکدیگر ادامه میدهند.^۱

به فرض هم که بگوییم خداوند مستقیماً بین مسیحیان اختلاف و دشمنی ایجاد کرده است، باز هم اشکالی مطرح نمی‌شود زیرا این اختلاف و دشمنی به عنوان عقاب و مجازات خداوند بین آنها پراکنده شده است و بی‌دلیل نبوده است و آنان مستحق آن بوده‌اند، زمانی این القاء کینه و دشمنی ناپسند است که

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۱۸

خداوند بدون دلیل موجهی دست به آن بزند لذا در تفسیر آسان چنین آمده است؛

«چون این کیفر و جزاء در مقابل پیمان شکنی و اهمیت ندادن بدستورات خدا بود لذا این اشکال مورد ندارد که گفته شود چگونه می شود خدا بین آنان ایجاد عداوت و کینه ورزی کند»^۱.

۱۱. آیا قرآن در توضیح شرح حال حضرت مریم علیها السلام عفت بیان را رعایت نکرده است؟

پرسش یازدهم:

آیا بیان این جمله در قرآن، عاقلانه و اخلاقی است؟

آیه ۱۲ سوره تحریم: «و مریم دختر عمران که واژن خود را سالم نگاه داشت و ما در آن (واژنش) از روحمان فوت کردیم (دمیدیم)»

فرج در زبان عربی، به معنای آلت تناسلی زنانه یا همان واژن می باشد.

آیا گفتن این جمله که مریم آلت تناسلی اش را سالم نگه داشت اخلاقی است؟ چرا الله نگفت مریم دختران عمران جسمش یا عفتش را پاک نگه داشت؟ چرا می گوید در واژنش دمیدیم؟ آیا الله نمیتوانست بدون فوت کردن در آلت تناسلی مریم، او را حامله کند؟

پاسخ:

اشکال تراشی معاند در مورد آیه شریفه ذیل است که می فرماید:

﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ

بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِنْ الْفَائِتِينَ﴾ «و همچنین مریم دختر عمران مثل زده که دامان خود را پاک نگاه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات

پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان خدا بود.» (تحریم ۱۲)
مرحوم محمد هادی معرفت به اشکال معاند پاسخ زیبایی می‌دهد و می‌گوید:

«پنداشته‌اند در قرآن تعبیرات رکیکی دیده می‌شود که با ادبیات والای وحی تناسب ندارد. مثلاً کلمه فرج که نام عورت زن است...
اما این توهم ناشی از ناآگاهی نسبت به مصطلحات زبانی عصر قرآن و اشتباه عرف قدیم با عرف امروز است. اینک تفصیل پاسخ:

﴿الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾

این تعبیر در دو جای قرآن آمده (انبیاء ۹۱؛ تحریم ۱۲) و این اشکال را برانگیخته که چرا از عورت زن به صراحت اسم برده شده؟
باید گفت اتفاقاً این کلمه تعبیر کنایه‌آمیز است نه صریح، زیرا منظور از فرج در اینجا شکاف مورب قسمت پایین لباس یا دامن است. ابن فارض گوید: فرج ریشه لغوی صحیحی است که برگشادگی موجود در چیزی دلالت دارد و لذا بر شکاف یا ترک دیوار اطلاق می‌شود، و فروج، فاصله‌های میان نقاط خطر و کمین‌گاه است.^۱

در ادامه می‌گوید: جیب، بریدگی گریبان است که در قسمت جلو جامه امتداد دارد.^۲

جبت القمیص یعنی وسط آن شکافی ایجاد کردم. در قرآن نیز می‌فرماید:
﴿وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ باید روسری‌های خود را بر گریبان هاشان بیفکنند (نور ۳۱) که «جیوب» همان بریدگی بالای پیراهن است. یا می‌گویند:
فلانی ناصح الجیب است یعنی امانت دارد، یا طاهر الجیب است، یعنی

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۹۸

۲. همان، ج ۱، ص ۴۹۱ و ۴۹۷

پاک جامه است.^۱

بنابراین فرج در چنین تعبیراتی شکاف پیراهن و گریبان است که در پیراهن‌های عربی معمول بوده و هست و احصان فرج که در آیه آمده همان پاکدامنی است که کنایه از منزّه بودن از فحشاء و هرزگی باشد.

این کاربرد بر اساس زبان اصیل عرب کهن است که قرآن هم بر روال آن جریان دارد. اما در دوره‌های بعد نام عورت زن شده که کاربردی نو پیدا است و به قرآن ربطی ندارد. آیه‌هایی همانند ﴿وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ﴾ (احزاب ۳۵) یا ﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ (نور ۳۰-۳۱) همگی کنایه از حفاظت از پاکدامنی و پرهیز از فحشاء دارد، و کلمه فرج در آنها هرگز نام عورت یا نام عورت زن نبوده و نیست.^۲

بنابراین همانطور که از «جیب» که به معنای بریدگی گریبان است به امانتداری و پاک جامه‌ای کنایه آورده می‌شود، از فرج هم که به معنای شکاف پیراهن و گریبان است به پاکدامنی کنایه آورده می‌شود و مقصود از «احصان فرج» در آیه مورد بحث، همان پاکدامنی است.

و این که خداوند می‌گوید در «فرج» مریم از روح خود دمیدیم، یعنی در شکاف پیراهن و گریبان او از روح خود دمیدیم که کنایه از خلقت عیسی مسیح علیه السلام از روح الهی است و بر همین اساس، عیسی مسیح روح الله است، چنان که در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ﴾ «ای اهل کتاب در

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۲۸۸

۲. نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ص ۲۹۲

دین خود غلو (و زیاده روی) نکنید و در باره خدا غیر از حق نگوئید مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) او است، که او را به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود (نساء ۱۷۱)^۱

البته روشن است که منظور از تعبیر «روحنا» یک روح با عظمت و متعالی است، که در مریم دمیده شد و عیسی مسیح ﷺ از آن خلق شد. یا به تعبیر دیگر اضافه «روح» به «خداوند» «اضافه تشریفیه» است که برای بیان عظمت چیزی می آید، مانند اضافه «خانه» به «خدا» در تعبیر «بیت الله» و گرنه خداوند نه روح دارد، و نه خانه و بیت.^۲

۱۲. آیا قرآن معتقد است که شیطان یکی از فرشتگان خداوند بوده است؟

پرسش دوازدهم:

آیا شیطان یکی از فرشتگان الله بود؟

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ «وقتی به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند به جز ابلیس، مغرور شد و سرپیچی کرد و از کافران شد.» (بقره ۳۴)

در این آیه مخاطب، ملائکه هستند و نه کل موجوداتی که در بارگاه الله وجود داشته اند، با این وجود شیطان را میتوان یکی از ملائکه نامید.

آیه ای که برخی اسلامگرایان به آن استناد می کنند آیه ۱۲ اعراف است که می گوید: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ «گفت چه چیزی تو را منع کرد از سجده کردن وقتی که تو را به سجده کردن امر کردم گفت؛ من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل» (اعراف

۱. تفسیر سوره آبادی، ج ۳، ص ۱۵۸۲

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴ ص ۳۰۶

همان گروه از اسلامگرایان معتقدند که در این آیات ابلیس استثناء خورده است، و جزو گروه ملائکه نبوده و اینجا به صراحت به این موضوع اشاره کرده است. تنها دلیل آنها ادعای جن بودن و خلقت وی از آتش میباشد که این دلیل در مقابل صراحت آیات قبلی که در ابتدا نوشتیم، قوی و منطقی نیست. در واقع اطلاق نام جن به ملائکه در خود قرآن هم آمده است چنانچه در آیه ۱۵۸ صفات می بینیم: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾ «و میان او (الله) و جن ها پیوندی فرض کردند در حال آنکه جنیان دانسته اند که احضار خواهند شد.» (صفات ۱۵۸)

در این آیه لفظ اجنه به ملائکه اطلاق شده است، زمانی که قریشان ادعا کردند که ملائکه دختران الله هستند و بین الله و ابلیس یک پیوند (رابطه) فرض کرده اند به همین دلیل اطلاق لفظ جن بر ملائکه چیزی است که زبان عربی به آن دلالت می کند؟!!!!

پاسخ:

فرشتگان پاک و معصوم اند و هیچگاه معصیت و عصیان الهی را نمی کنند، چنان که خداوند می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ «تمام آنچه در آسمانها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و هیچگونه تکبری ندارند - آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند، و آنچه را ماموریت دارند انجام می دهند.» (نحل ۴۹-۵۰)

و می فرماید:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ﴾ «(فرشتگان) بندگان

شایسته او هستند - که هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و به فرمان او عمل می‌کنند.» (انبیاء ۲۶-۲۷)

و می‌فرماید:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ «هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌نمایند!» (تحریم ۶)

علی علیه السلام نیز تصریح به عصمت فرشتگان کرده و فرمود:

«لیس فیهم فترة ... و لا فیهم معصية ... لم یسکنوا الاصلاح و لم تضمهم الارحام:

«در آنها نه سستی است، ... و نه عصیان و گناه ... و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی‌گیرند»^۱

بنابراین فرشتگان معصوم‌اند و عصیان و گناهی نمی‌کنند، زیرا به حسب روایات، جوهره وجودی آنان از عقل است و شهوت در آنها وجود ندارد: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلَا شَهْوَةٍ»^۲

لذا می‌گوییم فرشتگان پاک و معصومند، و قرآن هم به پاکی و عصمت آنها اعتراف کرده است و اصولاً از آنجا که در جوهر آنها عقل است و نه شهوت بنا بر این کبر و غرور و خودخواهی، و بطور کلی انگیزه‌های گناه در آنها وجود ندارد. اما ابلیس و شیطان بزرگ، تکبر ورزید و خداوند را عصیان و نافرمانی کرد و خداوند با صراحت در مورد او می‌فرماید:

«كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» او از جن بود سپس از طاعت فرمان پروردگارش خارج شد.» (کهف ۵۰)

چگونه ممکن است فرشته معصوم نه تنها نافرمانی کند، بلکه راه کفر و

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۳۶

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۴

معارضه با پروردگار را بپوید؟!)

از سوی دیگر در آیه فوق خواندیم که می‌گوید: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ» (ابلیس از طائفه جن بود). اجنه موجوداتی هستند از چشم ما پنهان و دارای عقل و شعور و خشم و شهوت‌اند و کلمه «جن» هر گاه در قرآن اطلاق می‌شود اشاره به همین گروه است که در ذیل در مورد آنها بیشتر توضیح داده‌ایم:

از دلایل واضحی که مدعی‌ای ما را اثبات می‌کند، این است که قرآن از یک سو می‌گوید: «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ» «جن را از شعله‌های مختلط آتش آفرید» (سوره الرحمن آیه ۱۵).

و از سوی دیگر هنگامی که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچید منطقتش این بود «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش برتر از خاک است» (اعراف آیه ۱۲).

از این گذشته در آیات قرآن برای ابلیس «ذریه» (فرزند) قائل شده است، چنان که در ذیل گفته‌ایم:

در حالی که می‌دانیم فرشتگان ذریه ندارند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الملائكة لا ياكلون ولا يشربون ولا ينكحون واما يعيشون بنسيم العرش» «فرشتگان غذا نمی‌خورند و آب نمی‌نوشند و ازدواج نمی‌کنند بلکه با نسیم عرش الهی زنده‌اند»^۳

از مجموع آنچه گفته شد به ضمیمه ساختمان جوهره فرشتگان به خوبی گواهی می‌دهد که ابلیس هرگز فرشته نبوده ولی از آنجا که در صف آنها قرار داشت و آن قدر پرستش خدا کرده بود که به مقام فرشتگان مقرب خدا تکیه زده بود مشمول خطاب آنها در مساله سجده بر آدم شده و سرپیچی او به صورت یک

1. https://t.me/Rahnameye_Behesht/11670

2. https://t.me/Rahnameye_Behesht/5730

۳. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۷۴

استثناء از نوع مفرغ در آیات قرآن بیان گردیده است.

در کتاب «عیون الاخبار» از امام علی ابن موسی الرضا می خوانیم:

«فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتیها به لطف پروردگار، راوی حدیث می گوید: به امام عرض کردم مگر ابلیس فرشته نبود؟ فرمود: نه، او از جن بود، آیا سخن خدا را نشنیده اید که میفرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که یکی از یاران خاصش می گوید:

«از امام در باره ابلیس سؤال کردم که آیا از فرشتگان بود فرمود نه از جن بود، ولی همراه فرشتگان بود، آن چنان که آنها فکر می کردند از جنس آنان است (بخاطر عبادت و قربش نسبت به پروردگار) ولی خدا می دانست از آنها نیست، هنگامی که فرمان سجود صادر شد آنچه می دانیم تحقق یافت» (پرده ها کنار رفت و ماهیت ابلیس آشکار گردید)»

«سألته عن إبليس أكان من الملائكة أو هل كان يلي شيئا من أمر السماء - قال: لم يكن من الملائكة - ولم يكن يلي شيئا من أمر السماء وكان من الجن، و كان مع الملائكة وكانت الملائكة ترى أنه منها، و كان الله يعلم أنه ليس منها، فلما أمر بالسجود كان منه الذي كان»^۲

و فرمود:

«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسَبُونَ أَنَّ إبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ، فَاسْتَخْرَجَ مَا فِي نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ وَالْغَضَبِ، فَقَالَ: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «فرشتگان، گمان می کردند که ابلیس از [جنس] آنان است، و خدا

۱. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۷۰

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۴

می دانست که از آنها نیست. پس او به سبب تعصب و خشم، آنچه را در درونش بود، بیرون ریخت و گفت: «مرا از آتشی آفریدی و او را از گلی خلق کردی»^۱
معاند به آیه ای استناد کرد تا بگوید که بر فرشتگان نیز کلمه جن اطلاق می شود: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾
(صافات ۱۵۸)

در حالی که روشن است آیه مذکور ناظر به اجنه است نه فرشتگان چرا که جمعی از مشرکان عرب جن را می پرستیدند و آنها را شریک خدا می پنداشتند، و به این ترتیب رابطه ای میان آنها و خداوند قائل بودند و معتقد بودند که اجنه دختران خدایند که خداوند در آیه مذکور پاسخ آنان را داد و فرمود:
«آنها میان او و جن (خویشاوندی و) نسبتی قائل شدند، در حالی که جنیان به خوبی می دانستند که این بت پرستان در دادگاه الهی احضار می شوند.» «قوله تعالی: وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا يَعْنِي أَنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّ الْجِنَّ بَنَاتُ اللَّهِ. فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ يَعْنِي فِي النَّارِ.»^۲

۱۳. پاسخ به اشکالات معاند در مورد آیه ۱۷۵ سوره اعراف!؟

پرسش سیزدهم:

﴿وَأَنْزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ﴾ «و داستان آن کس را که نشانه های خود را به او داده بودیم برایشان بخوان که به آنها بی اعتنا شد آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد.» (اعراف ۱۷۵)
بررسی اشکالات این آیه:

نویسنده قرآن خطاب به محمد (دریافت کننده قرآن) می گوید:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۷

داستان شخصی که قبلا به او نشانه هایمان را دادیم و اعتنا نکرد را برای مردم بخوان، خوب تا اینجا مشکلی نیست و چیز عجیبی وجود ندارد اما در ادامه موضوع عجیب می شود و می گوید: چون (آن شخص) اعتنا نکرد به آیات ما سپس شیطان پیرو او شد (فاتبعه الشیطان)! یعنی آن شخص آیات و نشانه ها را دیده و گفته است بی خیال بابا اینا چیه من که باور ندارم، بعد ناگهان شیطان می آید و راه می افتد دنبال این شخص و پیرو او می شود!! طبق تعریف خود قرآن این انسانها هستند که بدنبال شیطان راه می افتند و گمراه می شوند، نه اینکه شیطان بیفتند دنبال انسان و گمراه شود!!!؟

پاسخ:

خداوند در سوره اعراف می فرماید؛

﴿وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

«و برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) از (دستور) آنها خارج گشت و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد - و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم (اما اجبار بر خلاف سنت ماست لذا او را به حال خود رها ساختیم) ولی او به پستی گرائید و از هوای نفس خویش پیروی کرد او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می کند (گویی آن چنان تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی شود) این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند این

داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند) - چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند ولی آنها به خودشان ستم می‌کردند - آن کس را که خدا هدایت کند هدایت یافته (واقعی) او است و آنها را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد زیانکاران (واقعی) آنهایند.» (اعراف ۱۷۵-۱۷۸)

از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده میشود که منظور از این شخص که آیات مذکور از او خیر می‌دهد، مردی به نام «بلعم باعورا» بوده است که در عصر موسی علیه السلام زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می‌شد، و حتی موسی علیه السلام از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد، و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت.^۱

امام رضا علیه السلام در مورد آیات مذکور فرمود:

«بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود، و با اسم اعظم دعا می‌کرد و خداوند دعایش را اجابت می‌کرد، در آخر به طرف فرعون میل کرد، و از درباریان او شد، روزی که فرعون برای دستگیر کردن موسی و یارانش در طلب ایشان می‌گشت، عبورش به بلعم افتاد، گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد، بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جستجوی موسی برود الاغش از راه رفتن امتناع کرد، بلعم شروع کرد به زدن آن حیوان، خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: وای بر تو برای چه مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی با تو بیایم تا تو بر پیغمبر خدا و مردمی با ایمان نفرین کنی؟ بلعم این را که شنید آن قدر آن حیوان را زد تا کشت، و همانجا اسم اعظم از زبانش برداشته شد، و قرآن در باره اش

فرموده: ﴿فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ، وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ﴾ این مثلی است که خداوند زده است»

«انه اعطى بلعم بن باعور الاسم الأعظم، فكان يدعو به فيستجيب له فقال الى فرعون فلما مر فرعون في طلب موسى وأصحابه قال فرعون لبلعم ادع لله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا فركب حمارته ليمر في طلب موسى فامتنعت عليه حمارته فأقبل يضربها فأنطقها الله عز وجل، فقالت: ويليكَ على ماذا تضربني؟ أتريد أن أجيء معك لتدعو على نبي الله و قوم مؤمنين؟ فلم يزل يضربها حتى قتلها و انسلاخ الاسم من لسانه، و هو قوله: فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ وَ هو مثل ضربه الله»^۱

بنابراین آیات مذکور به روشنی اشاره به داستان کسی می‌کند که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده، به همین جهت شیطان به وسوسه او پرداخته، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شده است.

تعبیر «انسلاخ» که از ماده «انسلاخ» و در اصل به معنی از پوست بیرون آمدن است، نشان می‌دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!

از تعبیر «فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» چنین استفاده می‌شود که در آغاز شیطان تقریباً از او قطع امید کرده بود، چرا که او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از

انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه‌گری پرداخت، و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوت‌مندان قرار داد.^۱

اشکال سطحی معاند در مورد تعبیر فاتبعه الشیطان است، در حالی که توجه ندارد که ماده «تبع» وقتی به باب «افعال» رود، به معنای روان شدن و ملحق شدن است، یعنی شیطان در پی گمراه‌سازی او روان شد و خود را به او ملحق ساخت و گمراهش کرد، چنان که در فرهنگ ابجدی می‌خوانیم؛ «أَتَّبَعَ - إِيْتَابَعًا [تبع] هُ: در پی او روان شد و به او رسید، - هُ كَذَا: آن را به او رسانید یا پیوست کرد»^۲

راغب نیز به این نکته تصریح می‌کند؛

«يُقَالُ: أَتَّبَعَهُ إِذَا لَحِقَهُ»^۳

متأسفانه معاند بیسواد بدون تامل در معانی لغات مورد استفاده قرآن، اشکال سطحی مطرح کرده بود که از آنچه گذشت، پاسخ او روشن گردید.

۱۴. آیا خداوند در بیان آیه ۱۷۶ سوره اعراف دچار اشتباه شده است؟

پرسش چهاردهم:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ خَمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ «و اگر می‌خواستیم قدر او را بالا می‌بردیم اما او به سوی زمین گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد! و داستانش مثل داستان سگ است،

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۳

۲. فرهنگ ابجدی، ص ۹

۳. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۶۳

اگر به او حمله کنی له له میزند و اگر او را رها کنی باز هم له له میزند این مانند آن قومی است که آیات ما را تکذیب کردند پس داستانها را برایشان حکایت کن شاید که بیندیشند» (اعراف ۱۷۶)

بررسی اشکالات آیه:

در ابتدا می‌گوید: اگر میخواستیم قدرش را بالا می‌بردیم اما او به طرف زمین گرایش پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی کرد!!

مگر قدر و منزلت انسان یک موضوع فیزیکی است که با بالا و پایین بودن آن شخص به طرف آسمان یا به طرف زمین گرایش پیدا کند؟؟ یعنی همه انسانها که بر روی زمین هستند از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند و به سوی زمین گرایش پیدا کرده‌اند؟ اصلا یعنی چه به سوی زمین گرایش پیدا کرد؟ مگر ما بودن یا نبودن روی زمین دست خودمان است؟

در ادامه اوضاع این آیه وخیم تر هم می‌شود. مثلا الله لطف می‌کند برای درک بهتر مخاطب ازین موضوع مثال میزند و میگوید: داستان این شخص که به آیات بی‌اعتنایی کرده بود مثل داستان سگ است که وقتی به او حمله کنی له له میزند (زبانش را در می‌آورد و نفس نفس میزند) و وقتی او را به حال خود رها کنی نیز له له میزند. نویسنده این آیه هرکسی بوده است در عمرش نه با سگ برخورد کرده است و نه چیزی در مورد سگها میدانسته است.

اولا؛ چرا یک انسان عاقل باید یک سگ حمله ور شود؟
دوما؛ اگر کسی به یک سگ معمولی حمله ور شود، سگ پا به فرار میگذارد و در یک فاصله‌ای می‌ایستد و به طرف همان شخص عوعو میکند.
سوما؛ سگها در حالت عادی له له نمی‌زنند و تنها وقتی احساس گرما کنند زبانشان را بیرون می‌آورند و له له می‌زنند و با اینکار بدنشان را خنک میکنند چون پوست سگها مانند ما انسانها منفذ برای عرق کردن ندارد.

چهارما؛ چطور الله ادعا میکند خالق کل هستی است و این ساده‌ترین موضوع در مورد سگها را نمیداند؟
پنجما: این مثال کاملا با موضوع آن شخص بی‌ربط بود و موضوع را کلا مبهم‌تر کرد!؟؟؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

﴿وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ حُمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ «و برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) از (دستور) آنها خارج گشت و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد - و اگر می‌خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می‌بردیم (اما اجبار بر خلاف سنت ماست لذا او را به حال خود رها ساختیم) ولی او به پستی گرائید و از هوای نفس خویش پیروی کرد او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می‌کند (گویی آن چنان تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود) این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند).» (اعراف ۱۷۵-۱۷۶)

حال بررسی اشکالات؛

۱. معاند اشکال کرده است که خداوند می‌گوید بلعم باعورا به زمین گرایش پیدا کرد و گمراه شد، مگر گرایش به سوی زمین و زندگی بر آن موجب گمراهی است

او توجه ندارد که در تعبیر مذکور، معنای کنایه‌ای از زمین قصد شده است. اخلد از ماده «اخلاد» به معنی سکونت دائمی در یک جا اختیار کردن است، بنا بر این «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است.^۱

کنایه عبارت است از لفظی است که غیرمعنایی که برای آن وضع شده است از آن اراده شده است: «لفظ آرید به غیر معناه الذی وضع له»^۲

در آیات مذکور نیز ارض در معنای کنایه خود یعنی لذات نامشروع به کار رفته است و الا روشن است که قرآن زندگی در زمین و بهره مندی از آن را ناپسند نمی‌داند و می‌فرماید؛

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ﴾ «او خدایی است که همه آنچه از

نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفریده است» (بقره ۲۹)

و می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ «و زمین را برای خلائق آفرید.» (الرحمان

(۱۰)

آنچه ناپسند است تکیه کردن بر لذات نامشروع زندگی زمینی است که در آیات مذکور همین نکته مقصود خداوند از بیان سرگشت بعلم باعورا بوده است، نه آنکه مطلق زندگی در زمین ناپسند بوده باشد.

۲. در ادامه معاند تشبیهی که به سگ در آیات مذکور صورت گرفته است را

مورد اشکال قرار می‌دهد که در پاسخ او گفتنی است؛

﴿فَتَنَّهُ كَمِثْلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ﴾ یعنی مثال بلعم

باعورا، مثال سگ هار است و «ال موجود بر کلمه کلب» برای عهد و اشاره به سگهای هار است چرا که سگهای معمولی در خدمت انسان هستند و منافع

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۲

۲. ترجمه و شرح جواهر البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۴

معقول و قابل توجهی دارند؛ به همین جهت، از نظر فقه اسلامی خرید و فروش چنین سگهایی مجاز شمرده شده است، چنان که در ذیل در این رابطه توضیح داده‌ایم؛^۱

ولی سگهای هار (سگ‌های مبتلا به بیماری هاری) - که بعضی از انسان‌ها نیز بدان مبتلا هستند - از نظر فقه اسلامی بی‌ارزش شناخته شده است؛ زیرا قبل از این بیماری، کار او مراقبت بود و اکنون مزاحمت. از ویژگی‌های سگهای هار این است که: معمولاً دهانشان باز است و زبانشان همیشه در حرکت است؛ این حالت به سبب حرارت زیاد است که بر اثر بیماری در درون بدن آنها به وجود می‌آید و حرکت زبان به حکم بادبزی است که مقداری او را خنک می‌کند.

سگ هار همیشه تشنه است و هیچ‌گاه سیراب نمی‌شود و در هر صورت - چه به او کمک کنند، چه رهایش سازند - به فرد مقابل حمله می‌کند. قرآن مجید در این مثال زیبا، عالم منحرف را به سگ هار تشبیه کرده است؛ یعنی انسان این‌چنینی نه تنها فاقد ارزش است، بلکه بسیار خطرناک است و هوا و هوس و دنیاپرستی چشم او را کور کرده است؛ به گونه‌ای که نه دوست را می‌شناسد و نه دشمن را.^۲

افرادی چون بلعم باعورا بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطش نامحدود و پایان‌ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیا پرستی می‌رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمارگونه‌ای همچون یک «سگ هار» که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و در هیچ حال سیراب نمی‌شود، این همان حالت دنیا پرستان و هوا پرستان دون همت است، که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی‌کنند. بنابراین وجه

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5255

۲. مثالهای زیبای قرآن، ج ۱، ص ۲۲۷

شبه در تشبیه مذکور کاملاً روشن و منطقی و زیبا است.^۱

۱۵. آیا قرآن به تورات تحریف شده تحدی می‌کند و محتوای آن را تایید می‌کند؟

پرسش پانزدهم:

ادعای تحدی قرآن آن قدر فله‌ای و کودکانه است که حتی خود الله هم در آیه ۴۹ سوره قصص فراموش می‌کند که قرار بود فقط قرآن در مقام تحدی قرار گیرد!!!
«بگو: اگر شما راستگوئید پس کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو (تورات و قرآن) هدایت‌کننده‌تر باشد تا من از آن پیروی کنم»
در این آیه، تورات تحریف شده با آن همه آیات بچگانه و گاف‌های علمی خنده‌دارش در مقام تحدی قرار می‌گیرد!!!؟

پاسخ:

مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام ﷺ معجزاتی همچون موسی عَلَيْهِ السَّلَام نداشته است؟ و از سوی دیگر نه به گفته‌ها و گواهی تورات در باره علائم پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام اعتنا می‌کردند، و نه به قرآن مجید و آیات پر عظمتش، لذا قرآن، روی سخن را به پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام کرده می‌گوید: «بگو اگر شما راست می‌گوئید که این دو کتاب از سوی خدا نیست، کتابی روشن‌تر و هدایت‌بخش‌تر از آنها از سوی خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم» ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

و به تعبیر دیگر آنها دنبال کتاب هدایت می‌گردند و دنبال معجزات، چه معجزه‌ای بالاتر از قرآن و چه کتاب هدایتی بهتر از آن؟ اگر چیزی در دست پیامبر اسلام جز این قرآن نبود برای اثبات حقانیت دعوتش کفایت می‌کرد، ولی

آنها حق طلب نیستند بلکه مشتی بهانه جویانند.^۱

این را هم باید دانست که اگر در آیه مورد بحث اعتراف شده است به اینکه تورات کتاب هدایت است، منظور تورات زمان موسی است، زیرا خود قرآن کریم تورات موجود در این اعصار را تحریف شده، و خلل پذیرفته می‌داند، و هر جا در قرآن کریم تورات به عنوان کتاب خدا، و کتاب هدایت ذکر شده، منظور، آن تورات است نه این.^۲

بنابراین، اگر قرآن تورات را کتاب هدایت می‌داند و در هدایتگری به آن تحدی می‌کند، مقصودش همان تورات اصلی است که بر موسی علیه السلام نازل شده بود، توراتی که خودش در وصف آن فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ «ما به موسی کتاب آسمانی دادیم بعد از آن که اقوام قرون نخستین را هلاک کردیم، کتابی که برای مردم بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت، تا متذکر شوند.» (قصص ۴۳)

و فرمود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ﴾ «ما به موسی و هارون فرقان (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور و آنچه مایه یادآوری پرهیزکاران است دادیم.» (انبیاء ۴۸)

و فرمود:

«پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود» (هود ۱۷)

اما همین تورات پس از موسی علیه السلام، توسط علمای یهود مورد تحریف قرار گرفت و آیاتش زیاد و کم شد، تا جایی که خداوند در این رابطه فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۰۴

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۷۴

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ «آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عده‌ای از آنها سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن آن را تحریف می‌کردند در حالی که علم و اطلاع داشتند.» (بقره ۷۵)

و فرمود:

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ «بعضی از یهود، سخنان را از محل خود تحریف می‌کنند» (نساء ۴۶)

و فرمود:

«در میان آنها [یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید (آنچه را می‌خوانند)، از کتاب (خدا) است، در حالی که از کتاب (خدا) نیست! (و با صراحت) می‌گویند: آن از طرف خداست! با اینکه از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند» (آل عمران ۷۸)

و کار را در تحریف تورات به جایی رساندند که خداوند آنان را تهدید کرده و خطاب به آنان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾ «آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید و تنها از من بترسید» (بقره ۴۱)

بنابراین توراتی که مورد تحدی در جهت هدایتگری قرار گرفته است، تورات اصلی است نه تورات تحریف یافته کنونی، و از سوی دیگر، تورات اصلی چون از سوی خداوند بوده است، غیر خدا نمی‌توانسته است کتابی در جهت هدایتگری مانند آن بیاورد و اساساً بشر توان آن را ندارد که کتابی به مانند کتابی که خداوند نازل کرده است را بیاورد، چه آن کتاب قرآن باشد، چه انجیل و چه تورات، تحدی تنها به قرآن نیست، بلکه بشر به صورت مطلق نمی‌تواند به مانند هیچ یک از

کتابهایی که خداوند در جهت هدایت مردم نازل کرده است، کتابی بیاورد.

۱۶. خدای مهربان از آدم کشتی موسی میگذرد، اما از تا ابد عذاب کردن خدا ناباور نیکوکار نمیگذرد!!!
پرسش شانزدهم:

خدای مهربون تو از آدمکشی موسی میگذره، اما از تا ابد عذاب کردن خدا ناباور نیکوکار نمیگذره!
آیات ۱۵ و ۱۶ سوره قصص:

«موسی داخل شهر شد بی آنکه مردمش متوجه باشند پس دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند؛ یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش بود. آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت! سپس گفت این کار شیطان است چرا که او دشمنی گمراه کننده و آشکار است. گفت پروردگارا من بر خویشتم ستم کردم مرا ببخش پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است»

شاید باورتون نشه اما شیعیان معتقدند موسی با این که بر طبق آیات ۱۵ و ۱۶ سوره قصص مرتکب قتل شد و حتی بابت این قتل طلب بخشش هم کرد، معصوم است!!!؟

پاسخ:

طبق استدلال شبهه افکن، در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره قصص می خوانیم که بعد از درگیری موسی علیه السلام با یکی از دشمنانش - از فرعونیان - که با یکی از بنی اسرائیل به نزاع و زد و خورد مشغول بودند و کوبیدن ضربه مهلکی بر دشمنش که منجر به مرگ او شد رو به درگاه خدا کرد و گفت: «پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم، مرا ببخش، و خداوند او را بخشید چرا که او غفور و رحیم است» ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ

نَفْسِي فَأَغْفِرْ لِي فَعَفَّرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ ﴿١٠﴾.

آیا تعبیر به ظلم برخوردن و تقاضای آمرزش از خدا دلیل بر ارتکاب گناه نیست؟ بعلاوه در آیه قبل از آن آمده است، که موسی بعد از کشته شدن آن مرد فرعونی گفت: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ (این کار از عمل شیطان بود)

در پاسخ قبل از هر چیز باید حساب کرد آیا این قتل هرچند با قصد و تصمیم قبلی نبوده، و به اصطلاح قتل خطا محسوب می شده، آیا مجاز بوده است یا ممنوع؟

بی شک با توجه به وضعی که قوم ستمگر فرعون مخصوصاً در برابر بنی اسرائیل داشتند، که نوزادان پسر آنها را می کشتند، و دختران را برای خدمت زنده نگه می داشتند، و اصولاً بنی اسرائیل را در همه چیز تحت ظلم و فشار قرار داده بودند و به تعبیر آیات قرآن «مفسد فی الارض» بودند، این کار، کار خلافی نبوده، به خصوص این که در مقام یاری مظلوم و دفاع از او انجام شده، حدّ اقل احتمال جایز القتل بودن این مرد ظالم فرعونی کاملاً قابل قبول است با این حال هرگز نمی توان به خاطر آن مقام عصمت موسی را زیر سؤال برد، پس اگر خلافی در این جا واقع شده حتماً ترک اولایی بوده است که در نحوه عمل موسی - نه در اصل عمل - وجود داشته است.

به نظر می رسد منظور موسی از ظلم برخوردن این بوده که با این عملش خود را به زحمت انداخته، چرا که قتل یک قبطی به وسیله موسی چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند، و می دانیم ترک اولی به معنای کاری است که ذاتاً حرام نیست، بلکه موجب می شود انسان از کار خوبی باز ماند.

جمله هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ نیز اشاره به اصل دعوی قبطی و سببی - فرعونی و بنی اسرائیلی - است، یعنی نزاع کور و بی هدف شما دو نفر یک کار شیطانی بوده. بنابراین تقاضای غفران از خداوند به خاطر همین ترک اولی است،

و اتفاقاً نظیر آن در مورد آدم و حوّا نیز در قرآن دیده می‌شود که آنها با ارتکاب ترک اولی و خوردن از شجره ممنوعه خود را به زحمت افکندند و از خدا تقاضای غفران کردند (اعراف ۲۳)

بنابراین قتل ممنوعی واقع نشده است و فرد قبضی از دشمنان موسی علیه السلام بوده است که جایز القتل بوده، اگر چه بهتر بود قتل مذکور در زمان دیگری واقع می‌شد تا موسی علیه السلام به اذیت نمی‌افتاد، این نکات صراحتاً در روایتی، مورد بیان امام رضا علیه السلام واقع شده است، آنجایی که مأمون خطاب به ایشان عرضه کرد:

«آفرین بر شما یا ابا الحسن! (حال) در باره این آیه توضیح دهید: ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ (موسی او را با مشت زد و او مرد، گفت این از کار شیطان است - قصص: ۱۵) حضرت فرمودند: موسی به یکی از شهرهای فرعون وارد شد در حالی که بی‌اطلاع از ورود او بودند، و این ورود، بین مغرب و عشاء رخ داد، در آن هنگام دید دو مرد با یک دیگر زد و خورد می‌کنند، یکی از گروه موسی و دیگری از دشمنان او بود، آن که هم گروه و هم مسلک موسی بود، از موسی بر علیه دیگری که دشمن بود کمک خواست، موسی علیه السلام هم به حکم خدا در باره دشمن حکم کرد و با مشت او را زد و او مرد، و (موسی پس از این کار) گفت: این عمل کار شیطان است، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی، او یعنی شیطان، دشمنی است گمراه کننده و آشکار. مأمون گفت، پس معنی این گفته موسی چیست؟: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ (خداوند! من بخودم ظلم کردم، بر من پیوشان قصص: ۱۶) حضرت فرمود:

منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرایطی قرار

دادم که نمی‌بایست در آن شرایط قرار می‌دادم، «فَاغْفِرْ لِي» یعنی مرا از دشمنانت بپوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند، خداوند نیز او را پوشانید (یکی از معانی غفران پوشانیدن است)، زیرا که او سترکننده و (آمرزنده و) مهربان است، موسی علیه السلام گفت: خداوند! به شکرانه این نعمت، یعنی بازویی که به من دادی به گونه‌ای که با یک مشت مردی را از پای در آوردم هرگز کمک کار مجرمین نخواهم بود، بلکه با این نیرو در راه تو مجاهده خواهم کرد تا تو راضی شوی...»

«يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ قَالَ الرِّضَا علیه السلام إِنَّ مُوسَى دَخَلَ مَدِينَةً مِنْ مَدَائِنِ فِرْعَوْنَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ ذَلِكَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْإِشَاءِ فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُتَمَتِّلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَقَضَى مُوسَى عَلَى الْعَدُوِّ وَ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَوَكَرَهُ فَمَاتَ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ يَعْنِي الْإِفْتِتَالُ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ إِنَّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانَ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِ مُوسَى رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي قَالَ يَقُولُ إِنِّي وَصَعْتُ نَفْسِي غَيْرَ مَوْضِعِهَا بِدُخُولِي هَذَا الْمَدِينَةَ فَاغْفِرْ لِي أَيِ اسْتُرْنِي مِنْ أَعْدَائِكَ لِئَلَّا يَظْفَرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفْوُ الرَّحِيمُ قَالَ مُوسَى علیه السلام رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ مِنْ الْقُوَّةِ حَتَّى قَتَلْتُ رَجُلًا بِوَكْرَةٍ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ بَلْ أَجَاهِدُ فِي سَبِيلِكَ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ حَتَّى رَضِيَ»^۱

در رابطه با عذاب ابدی کفار که مورد اشکال معاند واقع شده است، در ذیل توضیحات مفصلی داده‌ایم؛^۲

در رابطه با سرانجام کفار نیکوکار هم در ذیل پاسخ مفصلی داده‌ایم و روشن کرده‌ایم که عذاب ابدی آنان، تعبیر مطابق با واقعی نمی‌باشد؛^۳

۱. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۹۸؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۲۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9316

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6500

۱۷. تناقض گویی قرآن در بیان جریان ابراهیم نبی و بشارت او به تولد فرزندش؟

پرسش هفدهم:

در سوره هود فرشتگان، نخست با ابراهیم از نابودی قوم لوط سخن می‌گویند سپس او و زنش را به تولد یک پسر بشارت می‌دهند ولی در سوره ذاریات این موضوع برعکس است.

یعنی فرشتگان نخست او و زنش را به تولد یک پسر بشارت می‌دهند سپس به ابراهیم می‌گویند ما برای نابودی قوم لوط آمده ایم. این قصه یکبار هم در سوره حجر نقل شده که اگر آن را نیز با این دو مقایسه کنیم اختلاف بیشتر می‌شود.

در سوره‌های ذاریات و هود، ابراهیم سلام فرشتگان را جواب می‌دهد سپس گوساله‌ای کباب شده هم برایشان می‌آورد ولی در سوره حجر جواب سلامشان را نمی‌دهد و اعلام می‌کند که ما از شما میترسیم.

در سوره‌های ذاریات و هود زن ابراهیم خنده کنان ایستاده و مژده تولد فرزند را به آن زن می‌دهند. و او در پاسخ با تعجب می‌گوید حالا که من پیر شده‌ام به من مژده فرزند می‌دهید؟ «ولی در سوره حجر نه تنها هیچ خبری از حضور زن نیست بلکه گوینده این جمله تعجب آمیز نیز خود ابراهیم است.

در سوره‌های ذاریات و حجر فقط به تولد یک فرزند یعنی اسحاق مژده داده می‌شود ولی در سوره هود غیر از اسحاق به تولد یعقوب هم مژده می‌دهند!؟

پاسخ:

در رابطه با آیات مورد استناد معاند، روایتی در کتاب کافی شریف آمده است که مبین قضیه می‌باشد که مطابق آن امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدای عز و جل چهار فرشته مامور کرد برای هلاک کردن قوم لوط و آن چهار

فرشته عبارت بودند از: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل، این چهار فرشته در سر راه خود به دیدن ابراهیم رفته بر او سلام کردند در حالی که در قالب انسانهایی معمم بودند و آن جناب ایشان را نشناخت، همین قدر دانست که قیافه‌هایی جالب دارند، لذا پیش خودش گفت: اینگونه اشخاص محترم را باید خودم پذیرایی کنم و به خدمتشان قیام نمایم، و چون او مردی میهمان نواز بود لذا گوساله‌ای چاق برای آنها کباب کرد، آن قدر که کاملاً پخته شد و آورده نزد آنان گذاشت، ولی دید که دست میهمانان به طرف غذا دراز نمی‌شود از این رفتار آنان بدش آمد و در خود احساس ترس کرد، جبرئیل وقتی آن جناب را چنین دید، عمامه را از سر خود برداشت و ابراهیم او را (که در سابق بارها دیده بود) شناخت و پرسید: تو همو هستی؟ گفت: آری. در این میان همسر ابراهیم از آنجارد می‌شد، جبرئیل او را به ولادت اسحاق بشارت داد و از اسحاق یعقوب را، همسر ابراهیم گفت خداوند چه فرموده است؟ ملائکه جواب دادند به آنچه قرآن کریم آن را حکایت کرده است.

ابراهیم از آنان پرسید: بخاطر چه کاری آمده اید؟ گفتند: برای هلاک کردن قوم لوط آمده ایم. پرسید: اگر در میان آن قوم صد نفر با ایمان باشد آنان را نیز هلاک خواهید کرد؟ جبرئیل گفت: نه، پرسید: اگر پنجاه نفر باشد چطور؟ جبرئیل گفت: نه، پرسید: اگر سی نفر باشد چطور؟ گفت: نه، پرسید: اگر بیست نفر باشد چطور؟ گفت: نه، پرسید: اگر ده نفر وجود داشته باشد چطور؟ گفت: نه، پرسید: اگر پنج نفر باشد؟ گفت: نه، پرسید: اگر یک نفر باشد چطور؟ گفت: نه، پرسید: اگر هیچ مؤمنی در آن قوم نباشد و تنها لوط باشد چطور؟ جبرئیل گفت: ما بهتر می‌دانیم که در آن قوم چه کسی هست، ما بطور قطع او و خانواده اش را نجات می‌دهیم بجز همسرش را که از هلاک شوندگان است، آن گاه (ابراهیم را به

حال خود گذاشتند) و رفتند...»^۱

بنابراین اول بشارت به تولد اسحاق و یعقوب بوده است و بعد خبر دادن از هلاکت قوم لوط، چنان که از ظاهر آیات قرآن نیز همین نکته استفاده می‌شود. خداوند می‌فرماید؛

«آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ - در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید! - و به دنبال آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریانی را برای آنها) آورد - و آن را نزدیک آنها گذارد (ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی‌برند) گفت! آیا شما غذا نمی‌خورید؟ - و از این کار احساس وحشت کرد، گفتند: نترس (ما رسولان پروردگار توایم) و او را بشارت به تولد پسری دانا و هوشیار دادند - در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می‌کشید و به صورت خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیر زنی نازا هستم؟! - گفتند پروردگارت چنین گفته است، و او حکیم و داناست.» (ذاریات ۲۴-۳۰)

حال معاند مدعی شده است که در سوره هود تصریح شده است که ابتدا فرشتگان خبر از هلاکت قوم لوط دادند، آنگاه بشارت به تولد فرزند را و این بیان نشان دهنده وجود تضاد میان آیات مذکور است.

آیات سوره هود چنین است؛

«فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند گفتند: سلام (او نیز) گفت سلام، و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد - (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند) آنها را زشت شمرد و در دل احساس ترس نمود (اما به زودی) به او گفتند نترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شدیم - و

همسرش ایستاده بود و حیض شد، او را بشارت به اسحاق و پس از او یعقوب دادیم - گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیر زنم و این شوهرم پیر مردی است این راستی چیز عجیبی است - گفتند از فرمان خدا تعجب می‌کنی این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است چرا که او حمید و مجید است.»

«... وَأَمْرًا تُهٖ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقٍ...»

چنان که در ترجمه آورديم، جمله «فضحکت» به معنای حیض شدن است، زیرا این ماده در معنای مذکور نیز استعمال می‌شود، چنان که در روایتی در معانی الاخبار از عبد الرحمن بن حجاج از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر جمله «فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقٍ...» فرمود: یعنی حیض شد.^۱

معاند با استدلال به جمله «أَنَا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ» «ما به سوی قوم لوط فرستاده شدیم»، در صدد است که بگوید از این تعبیر استفاده می‌شود که فرشتگان در ابتدا و قبل از بشارت به فرزند، خیر از هلاکت قوم لوط دادند، در حالی که این سخن صحیح نیست و فرشتگان چنین خبری ندادند، تنها گفتند که ما به سوی قوم لوط ارسال شدیم، اما برای چه هدفی؟ و قرار بود که با قوم لوط چه کنند؟ آیا ارسال فرشتگان در جهت خیر و صلاح قوم لوط است تا لطفی کنند بلکه قوم لوط از کارهای ناشایست خود دست کشند یا در جهت عذاب آنها آمده بودند؟

از جمله مذکور، خبر دادن فرشتگان به عذاب قوم لوط استفاده نمی‌شود و مطابق آیات ابتدایی و روایتی که بیان کردیم، ابراهیم علیه السلام، پس از بشارت به تولد فرزند، بررسی بیشتری می‌کند و متوجه می‌شود که آنان برای عذاب قوم لوط آمده‌اند و فرشتگان ابراهیم را خبر به این واقعه می‌دهند.

بنابراین ابتدا بشارت به تولد فرزند بوده است و بعد با پرس و جوی بیشتر ابراهیم، خبر دادن از عذاب قوم لوط، چنان که در آیات سوره حجر، این مطلب مورد تاکید واقع شده و می‌فرماید؛

«و به آنها (بندگانم) از میهمانهای ابراهیم خبر ده - هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت ما از شما بیمناکیم! - گفتند نترس ما تو را به پسری دانا بشارت می‌دهیم - گفت آیا به من بشارت می‌دهید با اینکه پیر شده‌ام؟ به چه چیز بشارت می‌دهید؟ - گفتند تو را به حق بشارت دادیم، از مایوسان مباش! گفت چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش مایوس می‌شود - (سپس) گفت ماموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟ - گفتند ما به سوی یک قوم گنهکار ماموریت پیدا کرده ایم - مگر خاندان لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد - بجز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد.» (حجر ۵۱-۶۰)

می‌بینیم که ابراهیم علیه السلام پس از بشارت به فرزند، پرس و جوی می‌کند و فرشتگان هم مقصود خود را واضح تر بیان می‌کنند که مقصودشان از فرستاده شدن به سوی قوم لوط، عذاب دادن آنها است.

خداوند در این سه سوره، به مناسبت، تنها فرازها و بخشهایی را از مکالمه ابراهیم با فرشتگان نقل می‌کند، که معاند بدون توجه به این نکته، مدعی تناقض گویی قرآن شده است، در حالی که تناقض آنجایی است که مطلبی نقل شود و بعد عینا همان مطلب نقض شود، نه آنکه در جایی مطلبی بیان شود و در جایی مطلبی دیگر و تمام داستان به صورت کامل در یکجا یا به صورت مکرر نقل نشود.

نقل نشدن دلیل بر تناقض گویی نیست، تناقض آنجایی است که دو مطلب متضاد عینا نقل شوند.

۱. بر این اساس قرآن در سوره ذاریات و هود، بیان می‌کند که ابراهیم پاسخ سلام فرشتگان را داد، اما در سوره حجر، دیگر این مطلب را نقل نمی‌کند، زیرا نیازی به بیان آن نبوده است و در آیات دیگر نقل شده بود.

۲. چون در دو سوره هود و ذاریات از ساره همسر ابراهیم علیها السلام، سخن به میان آمده بود، دیگر خداوند در سوره حجر از او سخنی به میان نمی‌آورد.

۳. در سوره حجر و ذاریات، از بشارت به تولد فرزند یعنی اسحاق سخن به میان می‌آید، اما این به آن معنا نیست که بشارت تنها اختصاص به تولد اسحاق داشته است (اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند) لذا در سوره هود، مطلب تکمیل می‌شود و بازگو می‌کند که خبر از بشارت به نوه یعنی یعقوب هم در کنار بشارت به اسحاق، به ابراهیم و ساره داده شده بود.

۱۸. آیا قرآن معتقد است که شرور عالم را خداوند ایجاد می‌کند؟

پرسش هجدهم:

چه نیازی به شیطان هست، وقتی چنین خدایی دارید؟!

﴿وَإِنْ تُصِبُّهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ «چون به ایشان خیری برسد می‌گویند این از سوی خداوند است، و اگر شری به ایشان برسد می‌گویند این از سوی توست، بگو همه از سوی خداوند است» (نساء ۷۸)!!؟

پاسخ:

ملحدین مدلس، در بیان آیه شریفه، تقطیع و تدلیس کرده‌اند و ادامه آیه را بیان نکرده است. در آیات مذکور، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُصِبُّهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا * مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ

فَمِنْ نَفْسِكَ ﴿

«اگر به آنها (منافقان) حسنة (و پیروزی) برسد می‌گویند از ناحیه خدا است و اگر سیئه (و شکستی) برسد می‌گویند از ناحیه تو است بگو همه اینها از ناحیه خدا است پس چرا این جمعیت حاضر نیستند حقایق را درک کنند - آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد از ناحیه خدا است و آنچه از بدی به تو می‌رسد از ناحیه خود تو است» (نساء ۷۸-۷۹)

می‌بینیم که در ادامه آیه شریفه، خداوند تصریح می‌کند که آنچه از بدی‌ها به انسان می‌رسد، از ناحیه خود انسان است که معاند مدلس، ادامه آیه شریفه را نقل نکرد.

به هر حال، مطالعه این دو آیه که در قرآن پشت سر هم قرار گرفته است سؤالی را در ذهن ترسیم می‌کند که چرا در آیه اول، همه نیکی‌ها و بدی‌ها (حسنات و سیئات) به خدا نسبت داده شده، در حالی که آیه دوم فقط نیکی‌ها را به خدا نسبت می‌دهد و بدی‌ها و سیئات را به مردم؟!

قطعاً در اینجا نکته‌ای نهفته است و گرنه چگونه ممکن است دو آیه پشت سر هم دیگر اختلاف به این روشنی داشته باشد؟

مطابق آنچه که در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است، آیات مذکور، دو معنا و مفهوم دارد؛

۱. آیات مذکور، اشاره است به مسئله «الامر بین الامرین» که خلاصه آن این است که همه حوادث جهان حتی اعمال و افعال ما خواه حسنه باشد یا سیئه، خوب باشد یا بد از یک نظر مربوط به خدا است زیرا او است که به ما قدرت داده و اختیار و آزادی اراده بخشیده است، بنا بر این آنچه ما اختیار می‌کنیم و با آزادی اراده انتخاب می‌نمائیم بر خلاف خواست خدا نیست، ولی در عین حال اعمال ما به ما نسبت دارد و از وجود ما سرچشمه می‌گیرد زیرا عامل تعیین کننده

عمل، اراده و اختیار ما است، و به همین دلیل ما در برابر اعمالمان مسئولیم، و استناد اعمال ما به خدا آن چنان که اشاره شد از ما سلب مسئولیت نمی‌کند و موجب عقیده جبر نیست.

بنا بر این آنجا که می‌فرماید: «حسنات» و «سیئات» از خدا است، اشاره می‌کند به همان فاعلیت خداوند نسبت به همه چیز، و آنجا که می‌فرماید: «سیئات» از شما است، اشاره به فاعلیت ما و مسئله اراده و اختیار ما می‌کند و در واقع مجموع دو آیه، مسئله «امر بین الامرین» را ثابت می‌کند.

در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است که خداوند می‌فرماید:

«ای فرزند آدم، به مشیت و اراده من است که تو چیزی را می‌خواهی و می‌گویی و به قدرت من واجبات من را اجرا می‌کنی و به نعمت من بر معصیت من قدرت پیدا می‌کنی، آنچه که از نیکی به تو می‌رسد، از سوی من است (چون با قدرت و قوت من کار نیک کرده‌ای) و آنچه که از سیئه و بدی به تو می‌رسد، از ناحیه خودت است (چون با اختیار خود مرتکب شده‌ای)، چرا که من سزاوارتر از تو هستم که نیکی‌هایت مستند به من باشد و تو سزاوارتر از منی که بدی‌هایت منتسب به خودت باشد»

«قال الله تبارك و تعالی: یا ابن آدم بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء و تقول، و بقوتي أدیت إلي فريضتي، و بنعمتي قويت علی معصيتي، ما أصابك من حسنة فمن الله، و ما أصابك من سيئة فمن نفسك، و ذاك أني أولى بحسناتك منك، و أنت أولى بسيناتك مني»^۱

در نقل دیگری، امام رضا علیه السلام فرمود:

«خداوند متعال فرمود: ای زاده آدم! با خواست من است که تو می‌خواهی و با نعمت من است که واجباتم را برای من انجام می‌دهی و با قدرت من است که بر

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۱

نافرمانی و گناه من توانا گشتی. من تو را شنوا و بینا آفریدم. من به نیکیهایت از تو سزاوارترم و تو به بدیهایت سزاوارتری تا من.»

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا بَنَ آدَمَ، بِمِشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ، وَبِنِعْمَتِي أَذَيْتَ إِلَيَّ فَرَأَيْتَ، وَبِقُدْرَتِي قَوَيْتَ عَلَيَّ مَعْصِيَّتِي، خَلَقْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً، أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي»^۱

یا در نقل دیگر امام رضا علیه السلام فرمود که خداوند می فرماید؛

«تو سزاوارتر به سیئاتت از من هستی، تو معاصی را انجام دادی، با قوت و قدرتی که من به تو دادم»^۲

۲. در کنار تفسیر مورد اشاره، تفسیر دیگری نیز از ناحیه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است و آن اینکه؛

منظور از سیئات، کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است، شکی نیست که این کیفرها از ناحیه خداوند است، ولی چون نتیجه اعمال و افعال بندگان می باشد از این جهت گاهی به بندگان نسبت داده می شود و گاهی به خداوند، و هر دو صحیح است، مثلاً صحیح است گفته شود قاضی دست دزد را قطع می کند، و نیز صحیح است که گفته شود این خود دزد است که دست خود را قطع می نماید.^۳

در تفسیر قمی، به نقل از ائمه اطهار علیهم السلام در تفسیر آیه شریفه چنین آمده است؛

«حَسَنَات (چیزهای خوب و خوشایند) در کتاب خدا دو گونه اند. سیئات (چیزهای بد و ناخوشایند) نیز دو گونه اند. از جمله حسناتی که خداوند از آنها

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۶۸

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۱

۳. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۱

یاد کرده است، عبارت‌اند از: تندرستی، سلامت، امنیت، توانگری، و روزی، که خداوند، اینها را «حسنت» نامیده است. مقصود از سیئه در آیه: «اگر به آنان سیئه‌ای برسد»، بیماری، بیماری، هراس، گرسنگی و سختی است. «به موسی و همراهانش فال بد می‌زنند»، یعنی او را شوم می‌دانند.

مقصود از گونه دوم حسنت، کارهای بندگان است، [در] این سخن خداوند که: «هر کس حسنه‌ای (کار نیک) آورد، ده برابر پاداش دارد». و مانند آن، بسیار است.

سیئات نیز دو گونه‌اند. از جمله سیئات: ترس (ناامنی)، گرسنگی، سختی - و این همان است که در آیه: «اگر به آنان سیئه‌ای برسد، به موسی و همراهانش فال بد می‌زنند»، و کیفرهای گناهان هستند که خداوند، اینها را «سیئات» نامیده است.

مقصود از گونه دوم سیئات، کارهای بد بندگان است که به سبب آنها کیفر می‌شوند، [در] این سخن خداوند که: «آنانی که سیئه‌ای آوردند، چهره‌هایشان در آتش دوزخ افکنده می‌شود» و این سخن که: «هر حسنه‌ای به تو رسد، از خداست و هر سیئه‌ای به تو رسد، از خود توست»؛ یعنی هر گناهی که انجام دادی و در دنیا یا آخرت به کیفر آن رسیدی، از خود تو و به سبب کارهای خود توست؛ چرا که دست دزد را می‌بُزند، زناکار را شلاق می‌زنند و یا سنگسار می‌کنند، و قاتل را می‌کشند.

خداوند متعال، آفت‌ها و بیم و سختی و کیفرهای گناهان را، همه اینها را «سیئه (بد و ناخوشایند)» نامیده و فرموده است: «و هر سیئه‌ای به تو رسد، از خود توست» و به سبب کارهای توست، و این سخن که: «بگو، همه از سوی خداست»؛ یعنی: تندرستی، عافیت، وسعت رزق و سیئات (که کیفر گناهان هستند)، همه از سوی خدای‌اند.

«فالجواب في ذلك: أن معنى القولين جميعاً عن الصادقين عليهم السلام أنهم قالوا: «الحسنات في كتاب الله على وجهين، والسيئات على وجهين. فمن الحسنات التي ذكرها الله الصحة، والسلامة، والأمن، والسعة في الرزق، وقد سماها الله حسنات، وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَعْنِي بِالسَّيِّئَةِ هُنَا الْمَرَضُ، وَالْخَوْفُ، وَالْجُوعُ، وَ الشَّدَّةُ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَيِ يَتَشَامَوْنَ بِهِ. وَ الْوَجْهَ الثَّانِي مِنَ الْحَسَنَاتِ يَعْنِي بِهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مِثْلُهُ كَثِيرٌ. وَ كَذَلِكَ السَّيِّئَاتُ عَلَى وَجْهَيْنِ، فَ مِنَ السَّيِّئَاتِ: الْخَوْفُ، وَالْجُوعُ، وَ الشَّدَّةُ، وَ هُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي قَوْلِهِ: وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ وَ عَقُوبَاتُ الذُّنُوبِ فَقَدْ سَمَّاها اللهُ سَيِّئَاتٍ، وَ الْوَجْهَ الثَّانِي مِنَ السَّيِّئَاتِ يَعْنِي بِهَا أَعْمَالُ الْعِبَادِ الَّتِي يَعَاقِبُونَ عَلَيْهَا، وَ هُوَ قَوْلُهُ: وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُتِبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ وَ قَوْلُهُ: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ يَعْنِي مَا عَمِلْتَ مِنْ ذُنُوبٍ فَعُوقِبْتَ عَلَيْهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَ مِنْ نَفْسِكَ بِأَعْمَالِكَ، لِأَنَّ السَّارِقَ يَقْطَعُ، وَ الزَّانِيَ يَجْلِدُ وَ يَرْجَمُ، وَ الْقَاتِلَ يَقْتُلُ، وَ قَدْ سَمَى اللهُ تَعَالَى الْعِلْلَ، وَ الْخَوْفَ، وَ الشَّدَّةَ، وَ عَقُوبَاتُ الذُّنُوبِ كُلِّهَا سَيِّئَاتٍ، فَقَالَ: وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ بِأَعْمَالِكَ، وَ قَوْلُهُ: قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ يَعْنِي الصَّحَّةَ، وَ الْعَافِيَةَ، وَ السَّعَةَ. وَ السَّيِّئَاتُ الَّتِي هِيَ عَقُوبَاتُ الذُّنُوبِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.»^۱

۱۹. آیا قرآن تازیانه زدن همسر را تجویز می کند؟

پرسش نوزدهم:

قرآن، تازیانه زدن زن را نیز تجویز می کند!

آیه ۴۴ سوره ص:

«و به ایوب نبی گفتیم: چون سوگند خورده ای که همسرت را برای اینکه تو را در

امور معنوی ناراحت کرده بود، صد تازیانه بزنی با دست بسته ای ترکه خشک بگیر
و همسرت را با آن بزنی، و سوگندت را مشکن»

ایوب نذر کرده بود که اگر بهبود یابد همسر خود را صد تازیانه بزند و چون شفا
یافت و نتوانست به نذر خود عمل کند به او گفته شد که ساقه هایی گرفته و با آنها
بزند (مجمع البیان طبرسی، ج ۲۱، ص ۱۱۳)؟!؟

پاسخ:

خداوند و قرآن با صراحت تمام، دستور به حسن معاشرت با زنان می دهد و
می فرماید؛

﴿رَعَايْرُوهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «با آنان (زنان) به طور شایسته رفتار کنید» (نساء ۱۹)

در روایات اسلامی نیز این معنا با تاکید بیشتری بیان شده است.
پیامبر گرامی فرمود:

«هر مردی که به زنش سیلی بزند، خداوند عز و جل به مالک نگهبان دوزخ،
دستور می دهد که در آتش جهنم، هفتاد سیلی بر گونه او بزند. و هر مردی از شما
بر موی زنی مسلمان [و نا محرم] دست نهد، میخ هایی از آتش، در کف دست او
می کوبد.»

«أَيُّ رَجُلٍ لَطَمَ امْرَأَتَهُ لَطْمَةً، أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ فَيَلْطِمُهُ
عَلَى حُرِّ نَارِ جَهَنَّمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. وَ أَيُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى شَعْرِ
امْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ، سَمَّرَ كَفَّهُ بِمَسَامِيرٍ مِنَ النَّارِ»^۱

و فرمود:

«هر کس زنی را به ناحق بزند، در روز قیامت، من طرفِ دعوای او خواهم بود.
زنانتان را کتک نزنید؛ زیرا هر که آنها را به ناحق بزند، از خدا و پیامبرش، نافرمانی
کرده است.»

«مَنْ ضَرَبَ امْرَأَةً بِغَيْرِ حَقٍّ فَإِنَّا خَصْمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا تَضْرِبُوا نِسَاءَكُمْ، فَمَنْ ضَرَبَهُمْ بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۱
و فرمود:

«در شگفتم از کسی که زنش را می زند، در حالی که خود او، به کتک خوردن، سزاوارتر است! زنانان را با چوب نزنید که تقاص دارد»
«إِنِّي أَتَعَجَّبُ مِمَّنْ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ وَهُوَ بِالضَّرْبِ أَوْلَى مِنْهَا! لَا تَضْرِبُوا نِسَاءَكُمْ بِالْحَتْسَبِ فَإِنَّ فِيهِ الْقِصَاصَ.»^۲
و فرمود:

«خوش ندارم ببینم که مرد، رگ های گردنش باد کرده و بالای سر زن بیچاره ای ایستاده است و او را کتک می زند»
«إِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ أَرَى الرَّجُلَ ثَائِرًا فَرَائِصَ رَقَبَتِهِ، قَائِمًا عَلَى مُرِيَّةٍ يَضْرِبُهَا»^۳
در نقلی آمده است؛

«زنی که شوهرش او را به شدت زده بود، نزد پیامبر خدا آمد. پیامبر خدا برخاست و به این کار اعتراض کرد و فرمود: «همیشه، یکی از شما زنش را مانند برده می زند. سپس با او هم آغوش می شود، و خجالت نمی کشد!».

«جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ ضَرَبَهَا زَوْجُهَا ضَرْبًا شَدِيدًا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ وَقَالَ: يَظَلُّ أَحَدُكُمْ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ ضَرْبَ الْعَبْدِ، ثُمَّ يَظَلُّ يُعَانِقُهَا وَلَا يَسْتَحْيِي»^۴

حال به بررسی ادعای معاند می پردازیم که مدعی است قرآن تازیانه زدن زن را

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۷۵

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹

۳. نشر الدر، ج ۱، ص ۲۰۷

۴. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۰۵

تجویز کرده است، استناد او به آیه ۴۴ سوره ص است که می فرماید؛
 («و به ایوب گفتیم) بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن) را بگیر و به او
 (همسرت) بزن و سوگند خود را مشکن، ما او را شکیبایافتیم، چه بنده خوبی که
 بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود» «وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ
 إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»

ایوب علیه السلام در دوره بیماری، سوگند یاد کرده بود که همسرش را بزند، اما پس از
 آن همسرش را مستحق عفو یافت و خداوند با بیان حکم مذکور، راهکاری به او
 نشان داد تا هم به قسمش عمل کرده باشد و هم همسرش را عفو کرده باشد.
 این که همسر ایوب چه کار کرده بود که مستحق تنبیه بود، برای ما روشن
 نیست و در روایات نیز، نقل مورد اعتمادی در این رابطه نیامده است، تنها
 می دانیم که همسر ایوب تخلفی کرده بود که مستحق حد یا تعزیر بوده است و
 ایوب علیه السلام به عنوان یک حاکم الهی (نه همسر)، سوگند خورده بود که حکم الهی را
 در مورد همسرش اجرایی کند که بعد از این جریان عفو الهی مشمول همسرش
 شد.

بنابراین مقصود از زدن که آیه شریفه از آن سخن می گوید، زدن به خاطر جرم
 و تخلف و از روی حد یا تعزیر بوده است و ایوب علیه السلام نیز به عنوان حاکم شرع نه
 همسر، سوگند به زدن همسرش خورده بود، لذا مورد آیه شریفه با آنچه که معاند
 درصدد اثبات آن است تفاوت دارد، هر فردی که جرمی مرتکب شود مستحق حد
 و تعزیر است چه همسر انسان باشد یا غیر او.

شاهد روشن این بیان، آن است که در روایات اسلامی، از این جریان در مورد
 عفو افراد مستحق حد الهی، سخن به میان آورده شده است.

در روایتی آمده است که یحیی بن عباد مکی می گوید؛
 «سفیان ثوری فقیه عراق به من گفت چند مسئله فقهی دارم که مایلیم از امام

صادق علیه السلام پیرسی، چرا که می دانم در محضر امام صادق علیه السلام منزلتی داری. از امام صادق علیه السلام پیرس: اگر مرد بیماری زنا کند و بیماری او چنان باشد که اگر حد الهی بر او جاری شود خواهد مرد، تکلیف او چیست؟ راوی می گوید من این مسئله را از امام علیه السلام پرسیدم.

امام علیه السلام فرمود: این سؤالات را شخصا طرح کرده ای یا دیگری طرح کرده است تا از من پیرسی؟ من گفتم: سفیان ثوری از من درخواست کرد تا این سؤالات را مطرح کنم. امام علیه السلام فرمود:

«بیماری مبتلا به استسقا با شکم ورم کرده و رگهای برجسته با زن بیماری زنا کرده بود، هر دو را به محضر رسول خدا بردند، رسول خدا فرمود تا یک شاخه درخت خرما آورند که صد ریشه نازک بر آن آویخته بود، و با همان شاخه یک ضربت به بدن آن مرد و یک ضربت به بدن آن زن نواخت و سپس این آیه را تلاوت کرد که خداوند به ایوب پیامبر می فرماید: «یک دسته گندم بگیر و با آن (همسر خود) را تأدیب کن و سوگند خود را مشکن».

«..... فَقُلْتُ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِعَذْقِ فِيهِ مِائَةَ شِمْرَاخٍ فَضَرَبَ بِهِ الرَّجُلَ ضَرْبَةً وَ ضَرَبَتْ بِهِ الْمَرْأَةُ ضَرْبَةً ثُمَّ خَلَى سَبِيلَهُمَا ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ - وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ»^۱

بنابراین جریان مذکور در مورد ایوب علیه السلام، مربوط می شود به مجازات به خاطر جرمی که همسرش مرتکب شده بود که مستحق حد یا تعزیر بوده است، اگر چه ما نمی دانیم که آن جرم چه بوده است و ایوب علیه السلام نیز به عنوان یک حاکم الهی، قسم به مجازات همسرش می خورد که با اذن الهی همسرش را عفو می کند، بر

همین اساس در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«تنها مشکلی که برای ایوب مانده بود سوگندی بود که در مورد همسرش خورده بود و آن اینکه تخلفی از او دید و در آن حال بیماری سوگند یاد کرد که هر گاه قدرت پیدا کند یکصد ضربه یا کمتر بر او بزند ... او از یک نظر مستحق چنین کیفری بوده است ... درست است که زدن یک دسته ساقه گندم یا چوبهای خوشه خرما مصداق واقعی سوگند او نبوده است، ولی برای حفظ احترام نام خدا و عدم اشاعه قانون شکنی او این کار را انجام داد، و این تنها در موردی است که طرف مستحق عفو باشد و انسان می‌خواهد در عین عفو، حفظ ظاهر قانون را نیز بکند، و گرنه در مواردی که استحقاق عفو نباشد هرگز چنین کاری مجاز نیست»^۱

۲۰. مقصود از مشارق و مغارب در قرآن و نقدی بر نواخباریون در مورد تفسیر

قرآن؟!؟!؟

پرسش بیستم:

تفسیر به رأی جناب رائفی پور!!!

ایشان در تفسیر آیات: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ (الرحمن آیه ۱۷) ﴿رَبِّ

الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ (المعارج آیه ۴۰)

می‌گوید کره زمین گردد، پس همه جای کره زمین مغربه! به همین راحتی!!!

اما تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام درباره آیات بالا:

امام صادق علیه‌السلام در مورد آیه اول فرمودند: «منظور از «المشرقین» رسول خدا و

امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین هستند، و منظور از «المغربین» حسنین علیهم‌السلام

هستند.» «قَالَ الْمَشْرِقَيْنِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَالْمَغْرِبَيْنِ

الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهَا السَّلَامُ.» (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۴)

و امام در مورد آیه دوم فرمود:

«و منظور از «المشارق» پیامبران و «المغرب» اوصیاء علیهم السلام هستند.» «المَشَارِقُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمَغَارِبُ الْأَوْصِيَاءُ» (تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳، ص ۴۴۶)

پاسخ:

ما وارد نقدِ تفسیر جناب رائفی پور نمی شویم، اما به صورت کلی، نکاتی را در

پاسخ عرض می کنیم:

۱. نو اخباریون فضای مجازی، مدعی اند که نمی توان به هیچ آیه ای از قرآن استناد کرد، جز آنکه تفسیرش از معصومین علیهم السلام رسیده باشد، یعنی ما توان درک و فهم هیچ آیه ای از قرآن را نداریم، مگر آنکه تفسیر اهل بیت علیهم السلام را داشته باشیم. این سخن در نهایت ضعف و سستی است. همگان متوجه مفهوم ابتدایی و بدوی و ظاهری آیات قرآن می شوند، مثلاً همگان درک می کنند که مفهوم آیه «اقیموا الصلاة - اتوا الزکاة - الله الصمد - بالوالدین احسانا و...» چیست.

اگر قرار باشد که هیچ کس متوجه هیچ آیه ای از قرآن نشود، جز با تفسیر اهل بیت علیهم السلام، پس چگونه خداوند کفار را دعوت به تدبر در قرآن و آوردن مانند قرآن می کند در حالی که آنان به سخن و تفسیر اهل بیت علیهم السلام کاری ندارند آیا معقول است که کفار متوجه مفهوم قرآن نشوند، آنگاه مامور به مبارزه با قرآن شوند خداوند می فرماید؛

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ «اگر در باره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شک و تردید دارید (لا اقل) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید اگر راست می گوئید - اگر این کار نکردید - و هرگز

نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم (گنهکار) و سنگهای است که برای کافران مهیا شده است.» (بقره ۲۴)

یا قرآن در آیه ۸۲ سوره نساء می‌فرماید؛

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ «آیا

درباره قرآن نمی‌اندیشند در حالی که اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند».

نصوص تاریخی نیز به روشنی شهادت می‌دهد که مشرکین مکه متوجه آیات قرآن می‌شدند و در برابر عظمت قرآن اظهار عجز و ناتوانی می‌کردند.

نقل می‌کنند: «هنگامی که آیات سوره غافر نازل شد؛ پیامبر اسلام در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود، ولید بن مغیره مخزومی - مرد معروف و سرشناس مکه که سران قریش به عقل و درایت او اعتقاد داشتند و در مسائل مهم با او به شور می‌پرداختند - نزدیک حضرت بود و تلاوت آیات را گوش می‌داد. هنگامی که پیامبر متوجه این معنا شد، آیات را تکرار کرد، این آیات سخت ولید بن مغیره را تکان داد و هنگامی که به مجلس قومش (طایفه بنی مخزوم) بازگشت؛ گفت: «به خدا قسم! هم اکنون کلامی از محمد شنیدم که نه شباهت به سخن انسان‌ها دارد؛ و نه به سخنان پریان»، «گفتار او شیرینی و زیبایی و طراوت فوق العاده‌ای دارد؛ شاخه‌هایش پر میوه و ریشه‌هایش پر مایه؛ و سخنی است که از هر سخن دیگر بالاتر می‌رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی‌یابد. این را گفت و به منزلش بازگشت»^۱

در سیره ابن هشام می‌خوانیم که سه نفر از سران قریش (ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق) شبی از شب‌ها برای شنیدن آیات قرآن به صورت مخفیانه نزد خانه پیامبر آمدند در حالی که حضرت نماز می‌خواند و آیات قرآن را تلاوت

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۸۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۲۵۹

می‌کرد هر کدام در گوشه‌ای پنهان شدند، بی‌آنکه دیگری با خبر شود و تا صبح گوش به تلاوت قرآن سپردند و هنگام طلوع فجر متفرق شدند؛ ولی به زودی در جاده، یکدیگر را دیدند و هر کدام به نحوی، دیگری را سرزنش کرد دیگر این کار را تکرار نکنید که اگر بعضی از سفیهان شما این منظره را ببینند؛ افکاری برای آنها پیدا می‌شود! شب دیگر همین کار را تکرار کردند و صبح هنگامی که یکدیگر را مشاهده کردند همان سخنان شب قبل و همان سرزنش‌ها و قرارداد عدم تکرار چنین کاری را مطرح کردند، و به خانه‌های خود رفتند؛ اتفاقاً شب سوم نیز همین مسأله دقیقاً تکرار شد، و صبح هنگامی که یکدیگر را بار دیگر ملاقات کردند، بعضی گفتند: «ما از اینجا تکان نمی‌خوریم تا عهد و پیمان بندیم و برای همیشه این کار را ترک کنیم»، سرانجام پیمان بستند و متفرق شدند^۱

ما برای فهم عمیق آیات قرآن و نیز فهم بطون آیات و نیز فهم «آیات الاحکام» و آیاتی که «مبانی نظری و استدلالی» را بیان می‌کند، نیازمند تفسیر و راهنمایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام هستیم، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم؛^۲
اما چنین نیست که بگوییم اگر تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام نباشد، ما متوجه هیچ آیه‌ای از قرآن نمی‌شویم، در ذیل بیشتر بخوانید؛^۳

۲. در آیات قرآن مجید گاهی تعبیر «مشرق» و «مغرب» شده است یعنی این واژه به صورت مفرد آمده است، مانند آیه ۱۱۵ بقره ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ «مشرق و مغرب از آن خدا است» و گاه به صورت «ثنیة» آمده است، مانند آیه ۱۷ سوره رحمن رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» و گاه به صورت جمع «المشارق و المغارب» (معارج ۴۰)

این آیات یک تفسیر ظاهری دارد که همه متوجه آن می‌توانند بشوند و اهل

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۷

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13472

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4784

بیت علیه السلام هم آیات مذکور را تفسیر ظاهری کرده‌اند و یک تفسیر باطنی دارد که تنها با راهنمایی اهل بیت علیهم السلام می‌توانیم به آن برسیم و آن بزرگواران پرده از این مطلب نیز برداشته‌اند.

بعضی کوتاه نظران این تعبیرات را متضاد پنداشته‌اند، در حالی که همگی هماهنگ، و هر یک اشاره به نکته‌ای است، توضیح اینکه؛

خورشید هر روز از نقطه تازه‌ای طلوع، و در نقطه تازه‌ای غروب می‌کند، بنا بر این به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم، و از سوی دیگر در میان اینهمه مشرق و مغرب دو مشرق و دو مغرب در میان آنها ممتاز است که یکی در آغاز تابستان، یعنی حد اکثر اوج خورشید در مدار شمالی، و یکی در آغاز زمستان یعنی حد اقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی است (که از یکی تعبیر به مدار رأس السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأس الجدی می‌کنند) و چون این دو کاملاً مشخص است روی آن مخصوصاً تکیه شده است.

اما آنجا که به صورت «مفرد» ذکر شده معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است بی‌آنکه نظر به افراد داشته باشد، (یعنی منظور از مشرق و مغرب در آیه مذکور، اشاره به دو سمت خاص نیست بلکه این تعبیر کنایه از تمام جهات است، همانگونه که مثلاً می‌گوئیم: دشمنان علی به خاطر عداوت و دوستانش از ترس، فضائل او را پوشاندند، اما با این حال فضائلش شرق و غرب عالم را گرفت (یعنی همه دنیا)

و به این ترتیب تعبیرات مختلف بالا هر یک نکته‌ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می‌کند.^۱ امیر مومنان علیه السلام نیز متذکر این تفسیر ظاهری از آیات شریفه شدند، آنجایی که ابن الکواء خطاب به ایشان عرضه داشت؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۱۴، ج ۲۵، ص ۴۵

«ای امیر مؤمنان! در کتاب خدا، چیزهایی پیدا کردم که همدیگر را نقض می‌کنند. امام علیه السلام فرمود: «... کتاب خدا، بخشی‌هایی از آن، بخش‌های دیگر را تأیید می‌کنند، و همدیگر را نقض نمی‌کنند. هر چه می‌خواهی، بپرس»

گفت: ای امیر مؤمنان! شنیده‌ام که قرآن می‌گوید: «سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها» و در آیه دیگری می‌گوید: «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» و در آیه دیگر گفته است: «پروردگار مشرق و مغرب»

امام علیه السلام فرمود: «... ای ابن کَوّاء، این، مشرق و این، مغرب است. (یعنی اصل مشرق و مغرب که مجموعه جهان هستی منظور است، مراد آیه است، آنجایی که مشرق و مغرب مفرد آمده است).

اما این سخن خداوند: «پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» چون مشرق زمستان، جدا و مشرق تابستان، جداست. آیا این را از دور و نزدیک شدن خورشید نمی‌فهمی؟

اما این سخن خداوند: «پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها»، چون خورشید، سیصد و شصت برج دارد که خورشید هر روز، از یک برج طلوع می‌کند و در برج دیگری غروب می‌کند، و دیگر به آن بر نمی‌گردد، مگر در آینده در همان روز»

«... هَذَا الْمَشْرِقُ وَهَذَا الْمَغْرِبُ، وَأَمَّا قَوْلُهُ: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَإِنَّ مَشْرِقَ الشِّتَاءِ عَلَى حِدَةٍ، وَمَشْرِقَ الصَّيْفِ عَلَى حِدَةٍ، أَمَا تَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْ قُرْبِ الشَّمْسِ وَبُعْدِهَا. وَأَمَّا قَوْلُهُ: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَإِنَّهَا ثَلَاثُمِئَةٌ وَسِتِّينَ بُرْجًا تَطْلُعُ كُلُّ يَوْمٍ مِنْ بُرْجٍ وَتَغِيْبُ فِي آخَرٍ، وَلَا تَعُودُ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْ قَابِلٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ...»^۱

از آنجایی که آیات قرآن، دارای بطون گسترده‌ای است (که در نمایه فوق‌الذکر توضیح داده‌ایم)، اهل بیت علیهم السلام، پرده از بطون آیات فوق نیز برداشته‌اند، و فرموده‌اند که مقصود از مشارق، انبیاء علیهم السلام هستند و مقصود از مغارب، اوصیاء علیهم السلام

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۹؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۲

هستند، یا مقصود از دو مشرق، پیامبر گرامی ﷺ و علی ﷺ هستند و مقصود از دو مشرق، امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ؛^۱

علامه مجلسی این روایات را به زیبایی شرح می‌دهد که اگر از انبیاء به مشارق تعبیر شده است، زیرا پرتو هدایت آنها بر اهل دنیا میدرخشد و اگر از اوصیاء به مغارب تشبیه گردیده‌اند از این جهت است که بعد از وفات انبیاء، دانش آنها در دل اوصیاء غروب می‌کند، از دل آنها مردم استفاده می‌برند، به اندازه قابلیت و استعداد خودشان؛

«عبر عن الأنبياء بالمشارق لأن أنوار هدايتهم تشرق على أهل الدنيا و عن الأوصياء بالمغرب لأن بعد وفاة الأنبياء تغرب أسرار علومهم في صدور الأوصياء ثم تفيض عنهم على الخلق بحسب قابلياتهم و استعدادهم»^۲

همین سخن در مورد مشرق بودن پیامبر گرامی ﷺ و علی ﷺ و مغرب بودن امام حسن و امام حسین ﷺ که دو وصی پیامبر و علی ﷺ بودند، صدق می‌کند. علی ﷺ از این جنبه که وارث علوم انبیاء است، و علوم انبیاء در قلب او غروب کرده است مصداق «مغرب» است و از این جنبه که علوم انبیاء از شعاع وجودی او به عالم سرازیر می‌شود، مصداق «مشرق» است.

۲۱. قرآن می‌گوید آرزیان برای شما حلال شده است، در حالی که در میان آرزیان صد نوع موجودات یافت شده است که خوردن آنها، جان انسان را می‌گیرد!!!

پرسش بیست و یکم:

کلیبی از یک جوان مسیحی منتشر می‌شود که مدعی است در قرآن غلط علمی

۱. تاویل الآیات، ص ۷۰۰؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۴

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۷۷

وجود دارد که یکی از آنها این است که قرآن می‌گوید آبزبان برای شما حلال شده است، در حالی که در میان آبزبان صد نوع موجودات یافت شده است که خوردن آنها، جان انسان را می‌گیرد و انسان می‌میرد، با این وجود چگونه قرآن می‌گوید هر چه در دریا است برای ما حلال است؟!

پاسخ:

استناد معاند مسیحی به آیه ذیل است که می‌فرماید:

﴿أَحَلَّ لَكُم صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ﴾ «صید دریا و طعام آن

برای شما حلال است تا شما و مسافران از آن بهره مند شوید» (مائده ۹۶)

خداوند در این آیه نمی‌گوید تمام آنچه در دریا است، خوردنش برای انسان حلال است، مثلاً نمی‌گوید «**احل لکم کل صید البحر**» «تمام صیدهای دریایی برایتان حلال است»

بلکه می‌گوید صید دریا برایتان حلال است، اما آیا تمام انواع صید دریایی حلال است، یا بعضی آن؟ قرآن در این زمینه سکوت می‌کند و مطلب را مجمل بیان کرده و شرح و تفصیل بیشتر را به سنت و بیانات پیامبر گرامی و امامان علیهم‌السلام واگذار می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ «ما این ذکر

(قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند.» (نحل ۴۴)

و می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ

يُؤْمِنُونَ﴾ «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.»

(نحل ۶۴)

پیامبر گرامی و امامان علیهم السلام، آیه مذکور را شرح داده‌اند و تصریح کرده‌اند که تمام انواع صید دریایی حلال نیست، بلکه از میان انواع آبیان دریایی، تنها ماهیانی یا آبیانی که در حکم ماهی هستند، حلال‌اند، آن هم نه تمام انواع ماهی، بلکه تنها ماهیانی خوردنشان حلال است که پولک داشته باشند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«خورده نشود از جانوران دریا جز آنچه پولک دارد و امام علیه السلام ناپسند داشت سنگ پشت و خرچنگ و جری و آنچه درون صدف باشد و آنچه هم جنس آن است.»

«لَا يُؤْكَلُ مِنْ دَوَابِّ الْبَحْرِ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ قِشْرٌ وَ كَرِهَ السُّلْحَفَاءَ وَ السَّرَطَانَ وَ الْحِجْرِيَّ وَ مَا كَانَ فِي الْأَصْدَافِ وَ مَا جَانَسَ ذَلِكَ»^۱

و فرمود:

«آنچه روا است خوردنش از شکار دریا از انواع ماهی که پولک دارند خوردنشان حلال است و هر آنچه پولک ندارند خوردنش حرام است»

«مَا يَجُوزُ أَكْلُهُ مِنْ صَيْدِ الْبَحْرِ مِنْ صُنُوفِ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قُشُورٌ فَحَلَالٌ أَكْلُهُ وَ مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قُشُورٌ فَحَرَامٌ أَكْلُهُ»^۲

علی علیه السلام استر رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوار میشد و به بازار ماهی فروشان میرفت و میفرمود: «نخورید و نفروشید آنچه پولک ندارد.»

«إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام كَانَ يَرْكَبُ بَعْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ يَمُرُّ بِسُوقِ الْحَيْتَانِ فَيَقُولُ أَلَا تَأْكُلُوا وَ لَا تَبِيعُوا مَا لَمْ يَكُنْ لَهُ قِشْرٌ»^۳

بنابراین، تمام آنچه در دریا است، خوردنش برای انسان حلال نیست تا شما

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۲۵؛ بحار الانوار، ج ۶۲، ص ۱۹۵

۲. تحف العقول، ص ۳۳۸

۳. المحاسن، ج ۲، ص ۴۷۷

اشکال کنید که چرا خداوند، آبریزان مضر را بر انسان حلال کرده است، خداوند هیچ چیز مضری را حلال نکرده است تا انسان با خوردن آن، به مرگ نزدیک شود، چنان که می‌فرماید؛

«خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾
(بقره ۱۹۵)

بلکه هر آنچه که مایه ضرر به نفس و جان است، در اسلام حرام است، چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام شمرده شده است» ﴿كُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ نُهِيَ عَنْهُ ... فَحَرَامٌ صَافً لِلْجِسْمِ وَفَسَادٌ لِلنَّفْسِ﴾^۱

حال سوال ما از شما معاند مسیحی آن است که طبق تصریح عیسی مسیح علیه السلام، تمام مندرجات تورات، برای مسیحیان حجت است و باید به آن عمل کنند، چنان که عیسی مسیح علیه السلام می‌گوید؛

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم، نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم»^۲

تورات خوردن تمام گوشت‌ها را بر انسان حلال کرده است، جز گوشتی را که به چیز نجس بر خورد کرده باشد، چنان که می‌گوید؛

«گوشتی را که به هر چیز نجس تر برسد»، نباید خورد، باید آن را به آتش سوزانید، ولی هر گوشت دیگری را همه اشخاص طاهر می‌توانند بخورند»^۳

پاسخ شما نسبت به این فراز چیست که تمام انواع گوشت حیوانات اعم از

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۱

۲. انجیل متی فصل پنجم شماره ۱۷

۳. تورات، لاویان، فصل هفتم، شماره ۱۹

پرنندگان و آبزبان و... را حلال می‌کند جز گوشت نجس را آیا اشکالی که به ما کردید به خودتان وارد نیست

یا می‌بینیم که انجیل می‌گوید عیسی مسیح علیه السلام از مروجان شراب خواری بوده است، در حالی که مضرات شراب خوری، مطلبی نیست که بر کسی پوشیده باشد.

مطابق انجیل، عیسی علیه السلام روش نگه داری شراب را آموزش می‌داده است و می‌فرمود:

«شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزند زیرا مشکها پاره می‌شوند و شراب میریزد و مشکها از بین می‌رود، شراب نو را در مشکهای نو می‌ریزند تا هر دو محفوظ بماند»^۱

و در انجیل یوحنا تبدیل شدن آب به شراب ناب را از نخستین معجزات مسیح معرفی می‌کند، آنجا که می‌گوید:

«عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند و چون شراب تمام شد مادر عیسی به او گفت شراب ندارند. (تا آنجا که می‌گوید) عیسی بدیشان گفت: قدح‌ها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند، پس بدیشان گفت: الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجاست لیکن نوکران که آب را چشیده بودند می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت هر کسی شراب خوب را اول می‌آورد چون مست شدند بدتر از آن را، لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی!! و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در «قنای جلیل» صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند»^۲.

۱. انجیل متی فصل ۹ شماره ۱۷

۲. انجیل یوحنا، فصل دوم، جمله‌های ۲-۱۲.

اکنون این پرسش پیش می‌آید مایعی که آثار سوء آن بر جسم و جان انسان محسوس است و زیان‌های بهداشتی آن در تمام کتاب‌های بهداشتی نوشته شده و از نظر مفسد اخلاقی و اجتماعی نیز زیان‌هایی غیر قابل انکار دارد و حتی کسانی که به آن آلوده هستند مانند معتادان به مواد مخدر، در عین اینکه از اثر تخدیری آن لذتی زودگذر می‌برند به زیان آن معترفند، با این حال چگونه می‌توان پذیرفت پیامبری که راهنمای اخلاقی مردم است شراب‌سازی کند، سهل است، نخستین معجزه اش ساختن شراب باشد و او و شاگردانش در مجلس عمومی آنچنان می‌گساری کنند؟
آیا ممکن است کتابی که محتویاتش از این قبیل است یک کتاب آسمانی و راهنمای بشر باشد؟

۲۲. قرآن به پیروی از تورات و انجیل می‌گوید خداوند آسمان و زمین را در شش روز آفرید در حالی که علم این سخن را تایید نمی‌کند؟!!!!
پرسش بیست و دوم:

استیون هاوکی‌نگ: این سوال که «آیا خدا جهان را خلق کرده» سوالی بی‌معنی است چرا که اساساً زمانی قبل از بیگ‌بنگ وجود نداشته که خدا بخواهد جهانی را خلق کند! درست مانند کسی که می‌پرسد «لبه زمین کجاست؟!»، حال آنکه اساساً زمین گرد است و لبه ندارد!

برخی از مسلمین علاقه مند به فلسفه سعی کرده‌اند با این توجیه که «خدا فرای از زمان و مکان است» بگویند مسئله عدم وجود زمان قبل از بیگ‌بنگ، خدشه‌ای به آفریننده بودن خدا وارد نمی‌کند!». در پاسخ می‌گوییم: متأسفانه محمد در قرآن کارتان را خراب کرده، چرا که او دقیقاً به تقلید از کتب یهود و مسیحیت، در توصیف نحوه خلقت جهان گفته که الله جهان را در ۶ روز خلق کرده! (یعنی برای قبل بیگ

بنگ قائل به زمان شده)

آیه ۳۸ سوره ق: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ «ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز آفریدیم»

پاسخ:

چه ارتباطی بین عدم وجود زمان و شب و روز قبل از بیگ بنگ و خالقیت خداوند وجود دارد تا بتوان عدم وجود زمان را دلیلی بر عدم خالقیت خداوند دانست؟

زمان و مکان و عالم هستی وجود نداشت و توسط خداوندی که ما فوق زمان و مکان است، از نیستی به هستی آمد و آفریده شد، این سخن چه اشکالی دارد؟ پروردگار ما خالق زمان و مکان و شب و روز و پدید آورنده آن است و محدود به زمان و مکان نیست تا کسی بخواهد این مساله را دلیلی بر نفی خالقیت او بگیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند والا و بلند مرتبه، با زمان و مکان و با حرکت و جابه جایی و سکون، وصف نمی‌شود؛ بلکه او آفریدگار زمان و مکان و حرکت و سکون است. خدا از آنچه می‌گویند، برتری سترگی دارد.»

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِزَمَانٍ وَلَا مَكَانٍ وَلَا حَرَكَةٍ وَلَا انْتِقَالَ وَلَا سُكُونٍ، بَلْ هُوَ خَالِقُ الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَالْحَرَكَةِ وَالسُّكُونِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا»^۱

و در نقل دیگر فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ زَمَانٌ» «خداوند هرگز مکانی ندارد و زمان بر او حاکم نیست»^۲

۱. امالی صدوق، ص ۲۷۹؛ توحید صدوق، ص ۱۸۴

۲. توحید صدوق، ص ۱۷۵

امام علی علیه السلام در پاسخ به این سخن که خداوندگار ما پیش از آن که آسمانی و زمینی بیافریند، کجا بود؟ فرمود:

«کجا، پرسش از مکان است، حال آن که خدا بود و مکانی نبود.»
«لَمَّا قِيلَ لَهُ: أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَ أَرْضًا؟: «أَيْنَ» سُؤَالَ عَنِ مَكَانٍ، وَكَانَ اللَّهُ وَلَا مَكَانٌ»^۱

امام کاظم علیه السلام فرمود:

«خداوند والا و بلند پایه، همواره بی زمان و بی مکان بوده است و او اکنون همان سان است که بود؛ جایی از او تهی نیست و مکانی او را [از مکانی دیگر] باز نمی دارد و در مکانی فرو نمی آید.»

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلاَ زَمَانٍ وَلَا مَكَانٍ، وَهُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَشْعَلُ بِهِ مَكَانٌ، وَلَا يَحُلُّ فِي مَكَانٍ»^۲

بر همین اساس، در کتاب «اعتقاد ما» می خوانیم؛

«ما معتقدیم، او وجودی است بی نهایت از هر نظر، از نظر علم و قدرت، حیات ابدیت و ازلیت و به همین دلیل در زمان و مکان نمی گنجد، چرا که زمان و مکان هر چه باشد محدود است، ولی در عین حال همه جا و در هر زمان حضور دارد چرا که فوق زمان و مکان است.

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ؛ او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و او حکیم و علیم است.»

(زخرف ۸۴) «﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ او با شماست هر

جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.» (حدید ۴)

آری او به ما از ما نزدیک تر است، او در درون جان ماست و او در همه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۵، التوحید، ص ۱۷۵

۲. التوحید، ص ۱۷۸، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۲۷، ح ۲۷.

جاست، و در عین حال مکانی ندارد: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!» (ق ۱۶)

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ «اوست آغاز و پایان، و پیدا و پنهان و او به هر چیز داناست». (حدید ۳)^۱

در رابطه با خلقت آسمانها و زمین هم، خداوند در آیاتی تصریح می‌کند که این خلقت در شش روز و شش دوره بوده است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾

«پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت» (اعراف ۵۴)

بحث از آفرینش جهان در شش روز، در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است، ولی در سه مورد، علاوه بر آسمانها و زمین، «ما بینهما» (آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد) نیز به آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی است برای جمله قبل، زیرا همه اینها در معنی آسمانها و زمین جمع است.

(آیه ۳ یونس و ۷ هود و ۵۹ فرقان و ۴ سجده و ۳۸ ق و ۴ حدید)

در اینجا فوراً این سؤال به ذهن می‌آید که قبل از آفرینش زمین و آسمان شب و روزی وجود نداشت، که اینها در آن آفریده شود، شب و روز از گردش زمین به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود می‌آید.

ولی با توجه به مفهوم وسیع کلمه «یوم» (روز) و معادل آن در زبانهای دیگر، پاسخ این سؤال روشن است، زیرا بسیار می‌شود که «یوم» به معنی «یک دوران» به کار می‌رود، خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا

میلیاردها سال، شواهدی که این حقیقت را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد یکی از معانی «یوم» همان «دوران» است فراوان می‌باشد؛

۱. در قرآن صدها بار کلمه یوم و ایام به کار رفته است، و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روزی معمول نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» نشان می‌دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان «روز قیامت» شمرده شده است، از پاره‌ای از آیات قرآن استفاده می‌شود که روز رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می‌کشد (سوره معارج آیه ۴).

۲. در متن کتب لغت نیز می‌خوانیم که «یوم» گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می‌شود و گاهی به مدتی از زمان، هر مقدار بوده باشد.

«راغب در مفردات می‌گوید: اليوم يعبر به عن وقت طلوع الشمس الى غروبها و قد يعبر به عن مدة من الزمان ای مدة كانت»^۱

۳. در روایات و سخنان پیشوایان دینی نیز کلمه «یوم» به معنی دوران بسیار آمده است، چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید؛

«الدهر یومان یوم لك و یوم عليك» «دنیا برای تو دو روز است، روزی به سود تو است و روزی به زیان تو»^۲

۴. در ذیل همین آیه از تفسیر علی بن ابراهیم نیز می‌خوانیم که امام علیه السلام فرمود:

«في سِتَّةِ أَيَّامٍ یعنی فی ستة اوقات» «شش روز یعنی شش وقت و دوران»^۳

۵. در گفتگوهای روزمره و اشعار شعرا در زبانهای مختلف کلمه یوم و معادل

۱. مفردات الفاظ القرآن، ماده یوم، ص ۸۹۴

۲. نهج البلاغه، نامه ۷۲

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۵۵۹

آن نیز به معنی دوران زیاد دیده می‌شود، مثلاً می‌گوئیم کره زمین یک روز گداخته و سوزان بود و روز دیگر سرد شد و آثار حیات در آن آشکار گردید، در حالی که دوران گداختگی زمین به میلیاردها سال بالغ می‌شود.

یا اینکه می‌گوئیم یک روز بنی امیه خلافت اسلام را غصب کردند، و روز دیگر بنی عباس، در حالی که دوران خلافت هر یک به دهها یا صدها سال بالغ می‌گردد.

از مجموع بحث فوق چنین «نتیجه» می‌گیریم که خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است، هر چند این دورانها گاهی به میلیونها یا میلیاردها سال بالغ شده است و علم امروز هیچگونه مطلبی را که مخالف این موضوع باشد بیان نکرده است.

در اینجا سؤال دیگری نیز مطرح می‌شود که خداوند با وجود قدرت بی‌انتهایی که دارد می‌توانست همه آسمانها و زمین را در یک لحظه بیافریند، چرا آنها را در این دورانهای طولانی قرار داد؟

پاسخ این سؤال را از یک نکته می‌توان دریافت و آن اینکه آفرینش اگر در یک لحظه می‌بود، کمتر می‌توانست از عظمت و قدرت و علم آفریدگار حکایت کند، اما هنگامی که در مراحل مختلف، و چهره‌های گوناگون، طبق برنامه‌های منظم و حساب شده، انجام گیرد، دلیل روشنتری برای شناسایی آفریدگار خواهد بود، فی‌المثل اگر نطفه آدمی در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل می‌شد، آن قدر نمی‌توانست عظمت خلقت را بازگو کند، اما هنگامی که در طی ۹ ماه، هر روز در مرحله‌ای، و هر ماه به شکلی، ظهور و بروز کند می‌تواند به تعداد مراحل که پیموده است نشانه‌های تازه‌ای از عظمت آفریدگار بدست دهد.^۱

بر همین اساس امام رضا علیه السلام فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۳

«آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، هرچند می‌توانست آنها را در چشم بر هم زدن بیافریند؛ اما آنها را در شش روز آفرید تا آنچه را از آنها می‌آفریند، تدریجاً به فرشتگان بنمایاند، و فرشتگان از طریق پیدایش آنچه پدید می‌آید، تدریجاً به قدرت خداوند بلندنام پی ببرند»

«كَانَ قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَهَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ، وَلَكِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ؛ لِيُظَهِّرَ لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَخْلُقُهُ مِنْهَا شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ، وَتَسْتَدِلُّ بِمُحْدُوْثٍ مَا يُحْدِثُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ»^۱

و علی علیه السلام فرمود:

«خداوند، قوانین ادیان و آیات احکام را در اوقاتی مختلف فرو فرستاد، همچنان که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید. اگر می‌خواست که آنها را در کمتر از چشم به هم زدن بیافریند، هر آینه می‌آفرید؛ اما او درنگ کردن و مدارا نمودن [خویش] را نمونه‌ای برای امینان خود و تأکید حجتش بر بندگان قرار داد.»

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ أَنْزَلَ عَزَائِمَ الشَّرَائِعِ وَأَيَّاتِ الْفَرَائِضِ فِي أَوْقَاتٍ مُخْتَلَفَةٍ، كَمَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، وَلَوْ شَاءَ أَنْ يَخْلُقَهَا فِي أَقَلِّ مِنْ لَمَحِ الْبَصْرِ لَخَلَقَ، وَلَكِنَّهُ جَعَلَ الْأَنَاءَ وَالْمُدَارَةَ مِثَالًا لِإِمْنَائِهِ، وَإِجَابًا لِلْحُجَّةِ عَلَى خَلْقِهِ»^۲

۲۳. توضیحاتی در مورد خلقت شش روزه جهان در قرآن و تورات!!!

برش بیست و سوم:

خوب دقت کنید به آیات قرآن که فرستادیم و آیات تورات و حدیث مسلم و

حدیث کافی!!!

۱. التوحید، ص ۳۲۰، ح ۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۳۳، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۹۳،

ح ۳۰۲

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۴

قرآن فرمود که: «آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریدیم.» (ق ۳۸) که چهار روز برای زمین و متعلقات آن؛ و دو روز برای آسمان و متعلقات آن. (صافات ۹ تا ۱۲) تورات نیز گفت:

«برای آسمان و متعلقات آن، سه روز؛ و برای زمین و متعلقات آن نیز، سه روز شد.» (سفر تکوین، فصل اول، آیات ۱ تا ۲۶) و ابتدای خلقت، روز یکشنبه بود. (سفر خروج، فصل ۲۰ آیه ۱۱)

حدیث صحیح مسلم گفت:

«خلقت زمین و متعلقات آن، چهار روز؛ و خلقت آسمان و متعلقات آن، دو روز شد و ابتدای خلقت، از شنبه بود.»

و حدیث صحیح در کتاب کافی گفت:

«برای آسمان و متعلقات آن، سه روز؛ و برای زمین و متعلقات آن نیز، سه روز شد.»

و ابتدای خلقت، روز یکشنبه بود.»

حال بگویید کدام حدیث، موافق قرآن و مخالف تورات بود. و کدامیک، مخالف قرآن و موافق تورات؟

پاسخ:

وهابیون فضای مجازی، گوی بیسوادی را از ملحدین ربوده‌اند، و با بیان مطلب فوق، هم خود را رسواتر کرده‌اند و هم ضدیت کتاب صحیح مسلم با قرآن را، به رخ ما کشیده‌اند.

خداوند در آیاتی تصریح می‌کند که خلقت آسمان و زمین، در شش روز بوده است، چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ

الْعَرْشِ﴾

«پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت» (اعراف ۵۴)

بحث از آفرینش جهان در شش روز، در هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است، ولی در سه مورد، علاوه بر آسمانها و زمین، «ما بینهما» (آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد) نیز به آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی است برای جمله قبل، زیرا همه اینها در معنی آسمانها و زمین جمع است. (آیه ۳ یونس و ۷ هود و ۵۹ فرقان و ۴ سجده و ۳۸ ق و ۴ حدید)

در روایتی از امام صادق علیه السلام، به زیبایی خلقت در شش روز عالم به تصویر کشیده شده و می فرماید؛

«خداوند، خیر را در روز یکشنبه آفرید و او، کسی نبود که شر را پیش از خیر بیافریند. در روز یکشنبه و دوشنبه، زمین ها را آفرید و روزی های آنها را در روز سه شنبه آفرید. در روز چهارشنبه و پنجشنبه، آسمان ها را آفرید و روزی های آنها را در روز جمعه آفرید. این است معنای سخن خداوند عز و جل که: «آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، در شش روز آفرید»

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْحَيَرَ يَوْمَ الْأَحَدِ، وَمَا كَانَ لِيَخْلُقَ الشَّرَّ قَبْلَ الْحَيْرِ، وَفِي يَوْمِ الْأَحَدِ وَالْاِثْنَيْنِ خَلَقَ الْأَرْضَيْنِ، وَخَلَقَ أَقْوَاتَهَا فِي يَوْمِ الثَّلَاثَاءِ، وَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ وَيَوْمَ الْخَمِيسِ، وَخَلَقَ أَقْوَاتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»^۱

این که آغاز خلقت، از روز یکشنبه بوده است، در روایات اهل سنت هم، مورد تاکید واقع شده است، چنان که نقل می کنند؛

«خداوند، یکشنبه را به عنوان نخستین روز آفرید، و زمین، در روز یکشنبه و دوشنبه آفریده شد. روز سه شنبه و چهارشنبه، کوه ها آفریده شدند و رودها

شکافته گردیدند و میوه‌ها در زمین کاشته شدند، و در هر زمینی، خوراک آن تعیین گشت. «سپس به آسمان پرداخت و آن، دودی (بخاری) بود. پس به آن (آسمان) و به زمین فرمود: «خواه یا ناخواه، بیاید». آن دو گفتند: می‌خواهیم و می‌آییم. پس آن (هفت آسمان) را در دو روز به صورت هفت آسمان، مقرر داشت.»

«خَلَقَ اللَّهُ أَوَّلَ الْأَيَّامِ الْأَحَدَ، وَخَلَقَتِ الْأَرْضُ فِي يَوْمِ الْأَحَدِ وَيَوْمِ الْاِثْنَيْنِ، وَخَلَقَتِ الْجِبَالَ وَشَقَّتِ الْأَمْهَارَ وَعُرِسَ فِي الْأَرْضِ التِّمَارُ وَقُدِّرَ فِي كُلِّ أَرْضٍ قَوْمُهَا يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ» «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ»^۱

بنابراین، خلقت عالم تا روز جمعه بوده است و روز شنبه، به عنوان روز پایان خلقت، تلقی می‌شود، به همین خاطر در لغت عرب به روز شنبه «السبت» می‌گویند، چنان که راغب می‌گوید:

«اصل سَبَتَ یعنی قطع کردن و بریدن و از این معنی است عبارت - سَبَتَ الشَّيْرَ یعنی راه و مسیر را طی کرد، سَبَتَ شَعْرَهُ: مویش را چید، سَبَتَ أَنْفَهُ: بینی اش را بر کند.

گفته‌اند: نامیدن یوم السَّبْتِ (روز شنبه) برای این است که خدای تعالی در روز یکشنبه آفرینش آسمانها و زمین را آغاز کرده و پس از شش روز (سه‌ه ایام) چنانکه در قرآن یاد کرده است، در روز شنبه بعد آن را قطع کرد از این روی آخرین روز، یعنی شنبه - یوم السبت - نامیده شد.»

«أصل السَّبْتِ: القطع، و منه سَبَتَ السَّيْرَ: قطعه، و سَبَتَ شعره: حلقة، و أنفه: اصطلمه، وقيل: سمي يوم السبت، لأن الله تعالى ابتداءً بخلق السموات والأرض

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۲۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۲۸؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۳۷۸؛

تفسیر القرآن، صنعانی، ج ۳، ص ۲۱۰

یوم الأحد، فخلقها في ستة أيام كما ذكره، فقطع عمله يوم السبت فسَمِي بذلك»^۱
این که ما عقیده داشته باشیم که روز یکشنبه، روز آغاز آفرینش و روز جمعه روز پایان بوده است و روز شنبه، کار خلقت به سر انجام رسیده بوده است، به این معنا نیست که این عقیده متخذ از یهود بوده باشد، چرا که آنان می‌گویند، خداوند از خلقت خسته شد و در روز شنبه به استراحت پرداخت، لذا روز شنبه، روز استراحت است، چنان که در تورات آمده است؛ «خدا در روز هفتم، کار خویش را به پایان رسانید، پس او در هفتمین روز، از همه کارهای خود، بیاسود، و خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را مقدس شمرد، چرا که در آن روز از همه کار خویش که خدا آفریده و ساخته بود، بیاسود»^۲
و در جای دیگر می‌گوید؛

«شش روز کار کن و همه کارهایت را انجام بده اما، روز هفتم، شبات یهوه خدای توست، در آن هیچ کار مکن... زیرا خداوند در شش روز، آسمان و زمین و دریا را با هر آنچه در آنهاست، بساخت، اما روز هفتم فراغت یافت»^۳
اما قرآن پاسخ آنها را می‌دهد که خستگی و استراحت در مورد خداوند مفهوم ندارد و می‌فرماید؛

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾
«ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز آفریدیم و هیچگونه رنج و تعب و خستگی به ما نرسید» (ق ۳۸)

در شان نزول آیه مذکور آمده است که «این آیه در پاسخ یهود بوده است که چنین می‌پنداشتند که خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس شنبه

۱. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۳۹۲

۲. تورات، پیدایش، فصل دوم، شماره سوم و چهارم

۳. تورات، خروج، فصل بیستم، شماره ۱۰-۱۱

به استراحت پرداخت و یک پای خود را به روی پای دیگر انداخت و به همین دلیل، اینطور نشستن را نامطلوب می‌شمردند و مخصوص خدا می‌دانستند.^۱ لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «از این رو، یهود، روز شنبه، دست از کار کشید»
«امسکت اليهود، يوم السبت»^۲

بنابراین، ما اعتقاد یهود را در این زمینه نداریم و خستگی و استراحت در روز شنبه را برای خداوند، مطلبی جعلی و خرافی می‌دانیم و معتقدیم که خداوند، هر روز در حال خلقت و تدبیر عالم است، نه آنکه روزی را پس از خلقت، در حال استراحت بوده باشد، چنان که می‌فرماید؛
﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ «تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او تقاضا می‌کنند، و او هر روز در شان و کاری است»
 (الرحمان ۲۹)

امیر مومنان، در تفسیر آیه شریفه فرمود:

«الحمد لله الذي لا يموت ولا تنقضي عجائبه لانه كل يوم هو في شأن من احداث بديع لم يكن»

«حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که هرگز نمی‌میرد، و شگفتی‌های خلقتش پایان نمی‌گیرد، چرا که هر روز در شان و کاری است، و موضوع تازه‌ای می‌آفریند که هرگز نبوده است»^۳

وهابی، به روایتی از صحیح مسلم اشاره کرد، تا ثابت کند که خلقت از روز شنبه آغاز شده است، در حالی که در ادامه می‌بینیم که روایت مذکور، بر خلاف قرآن شریف است، مطابق روایت مذکور، ابوهیره، از پیامبر گرامی روایت می‌کند

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۱۰

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۴۰

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۱؛ التوحید صدوق، ص ۳۱

که فرمود:

«خلق الله عز و جل التربة يوم السبت، و خلق فيها الجبال يوم الأحد، و خلق الشجر يوم الاثنين، و خلق المكروه يوم الثلاثاء، و خلق النور يوم الأربعاء، و بث فيها الدواب يوم الخميس، و خلق آدم عليه السلام بعد العصر من يوم الجمعة في آخر الخلق في آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر إلى الليل»

«خدای عز و جل زمین را روز شنبه آفرید و کوه‌های آن را روز یکشنبه آفرید و درختان را روز دوشنبه و بدی‌ها را روز سه‌شنبه و نور را روز چهارشنبه آفرید و در روز پنجشنبه، جنبنندگان را در زمین پراکنده ساخت و در انتهای خلقت، آدم عليه السلام را در عصر روز جمعه و در آخرین ساعت آن، میان عصر و شب بیافرید.»^۱

این روایت، زمان خلقت را هفت روز دانسته است، حال آن که در آیات فوق خواندیم که قرآن کریم، به آفرینش خلقت در شش روز تصریح می‌کند؛

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾. (سجده ۴)

می‌بینیم که روایت صحیح مسلم بر خلاف قرآن کریم است و از اعتبار، خارج است، و وهابیون بیسواد فضای مجازی، به روایتی تکیه کرده بودند که در تضاد مستقیم با قرآن کریم می‌باشد و چشم خود را بر روی روایات خودشان بسته‌اند که ابتدای خلقت را، روز یکشنبه می‌دانند.

۲۴. پاسخی به کمال حیدری در مورد جایگاه قرآن در حوزه‌های علمیه!!!

پرسش بیست و چهارم:

در مصاحبه‌ای آیت الله حیدری اعتراف می‌کند که قرآن در حوزه‌های علمیه بین ۲ تا ۵٪ مورد اعتماد و اعتبار قرار می‌گیرد و بیشترین تکیه و آموزش بر روایات و احادیث است. ایشان در ادامه اضافه می‌کند که تمامی احکام شرعی در قرنهای

بعدی ساخته شده‌اند و مخالفت و یا حتی حرف زدن در مورد آنها جزو خطوط قرمز می‌باشد. حیدری در ادامه می‌گوید آخوندها حتی افرادی مانند طباطبائی را تکفیر می‌کنند بدلیل اعتقاد به نظریات ابن عربی؟!!!

پاسخ:

قرآن در نزد شیعیان و حوزه‌های علمیه، جایگاه بس والا و رفیعی دارد و امامان علیهم‌السلام، شیعیان را به مراجعه به قرآن و بهره‌گیری از هدایت آن امر می‌کردند، چنان که علی علیه‌السلام می‌فرمود:

«کتاب خدا را محکم بگیرید؛ چرا که رشته‌ای است مستحکم و نوری است آشکار، شفا بخش و پر منفعت است و سیراب کننده و فرو نشاننده عطش (تشنگان حق). تمسک جوین را حفظ می‌کند و نجات بخش کسانی است که به دامنش چنگ زنند. کژی در آن راه ندارد تا آن را راست کنند و هرگز راه خطا نمی‌پوید تا به راه حقیق باز گردانند. خواندن و شنیدن مکررش سبب کهنگی آن نمی‌گردد، آن کس که با قرآن سخن بگوید راست می‌گوید، و آن کس که به آن عمل کند به پیش می‌رود»

«علیکم بکتاب الله، «فإنه الحبل المتین، و التور المبین»، و الشفاء التافع، و الرئی التافع، و العصمة للمتمسک، و التّجاة للمتعلّق. لا یعوجّ فیکام، و لا یزیغ فیستعتب، «و لا تخلقه کثرة الرّد»، و ولوج السّمع. «من قال به صدق، و من عمل به سبق»^۱

امام رضا علیه‌السلام در توصیف قرآن می‌فرمود:

«آن، ریسمان محکم خدا و دستاویز استوار و راه برتر اوست که به بهشت می‌کشاند و از آتش [دوزخ] می‌رهاند و با گذر زمان‌ها، کهنه نمی‌شود و [بر اثر تکرار] بر زبان‌ها، تباه [و بی‌رونق] نمی‌گردد؛ چرا که قرآن، برای زمانی خاص قرار

داده نشده است؛ بلکه راه‌نمای برهان و حجّتی برای همه مردمان در نظر گرفته شده است. باطل، از پیش رو و از پشت سرش، بدان راه نمی‌یابد. فرود آمده از سوی فرزانه‌ای ستوده است.»

«هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ، وَعُرْوَتُهُ الْوُثْقَى، وَطَرِيقَتُهُ الْمَثَلِي، الْمُوَدِّي إِلَى الْحَقَّةِ، وَالْمُنْجِي مِنَ التَّارِ، لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَرْمَنَةِ، وَلَا يَعْثُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لِرِمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَالْحُجَّةِ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ.»^۱

اما از آنجایی که قرآن در اوج فصاحت و بلاغت است و عالی‌ترین مفاهیم را در رساترین الفاظ بیان می‌کند، ما برای فهم بهتر قرآن، نیاز به تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام داریم تا به آن مفاهیم عالی دست رسی بیشتری پیدا کنیم و بیشتر از قرآن بفهمیم، چنان که علی علیه‌السلام فرمود:

«قرآن ظاهرش زیبا و آراسته و باطنش عمیق و ژرف است، نکات شگفت‌آورش هرگز تمام نمی‌شود، اسرار نهفته‌اش پایان نمی‌گیرد و ظلمات (جهل و گمراهی) جز در پرتو انوارش بر طرف نخواهد شد»

«إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ انِّيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تَكْشِفُ الظُّلْمَاتِ إِلَّا بِهِ»^۲

یا امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«برای قرآن باطنی وجود دارد و برای آن باطن نیز، بطن دیگری وجود دارد و قرآن ظاهری دارد و برای آن ظاهر هم ظاهر دیگری است»

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنَاً وَ لِلْبَطْنِ بَطْنٌَ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ»^۳

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۳۰

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۸

۳. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۴

لذا خداوند به پیامبرش فرمود که قرآن را نازل کرده تا او و اهل بیتش آیاتش را برای مردم تبیین کنند و آنان را با معانی عالی و عمیق و بطون قرآن بیشتر آشنا کنند؛^۱

خداوند می‌فرماید؛

«بلکه این کتاب آسمانی مجموعه‌ای از آیات روشن است که در سینه صاحبان علم جای دارد و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی‌کنند.» (عنکبوت ۴۹)

در روایات متواتری، تصریح شده است که مخاطب آیه شریفه، اهل بیت علیهم‌السلام هستند که علم قرآن در نزد آنان است؛^۲

«انهم اهل علم القرآن و الذین اوتوه و المنذرون به و الراسخون فی العلم

بر این اساس، علم قرآن در نزد اهل بیت علیهم‌السلام است و همگان برای فهم عمیق قرآن، موظفند به آنان رجوع کنند.

امام باقر علیه‌السلام خطاب به قتاده می‌فرمود:

«افسوس بر تو، ای قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کرده‌ای، که هم خودت به هلاکت در افتاده‌ای و هم دیگران را به هلاکت افکنده‌ای و اگر آن را از بزرگان آموخته‌ای، باز هم به هلاکت افتاده‌ای و به هلاکت افکنده‌ای ... افسوس بر تو، ای قتاده! قرآن را در حقیقت، کسی می‌شناسد که مخاطب آن بوده است (یعنی پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام)»

«وَيُحَاكُ يَا قَتَادَةَ - إِنْ كُنْتَ إِيمًا فَسَرَتِ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ فَسَرْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ يُحَاكُ يَا قَتَادَةَ إِيمًا

۱. نحل ۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۷۶ باب ۱۳

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۸ باب ۱۰

يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ^۱

امیر مومنان در مورد علی علیه السلام می فرمود:

«پسر عمویم علی، برادر و وزیر من است. او جانشین من است. او ابلاغ کننده از سوی من است ... اگر از او راه‌نمایی بخواهید، شما را راه‌نمایی می‌کند، و اگر از او پیروی کنید، نجات می‌یابید، و اگر از او سرپیچی نمایید، گم‌راه می‌شوید... خداوند، قرآن را بر من فرو فرستاد و هر کس با آن مخالفت کند، گم‌راه می‌شود، و هر کس علم آن را نزد غیر علی جوید، به هلاکت می‌افتد.»^۲

و در مورد اهل بیتشان می فرمود:

«هر کس با ایشان (اهل بیت علیهم السلام) به مخالفت برخیزد، گم‌راه گم‌راه کننده است و حق و هدایت را کنار نهاده است. تنها ایشان بیان کننده قرآن و گویندگان بیان نبوی هستند. هر کس بمیرد و آنها را نشناسد و مشخصاً با نام آنها و پدرانشان، بدیشان محبت نوزد، به مرگی جاهلی مرده است.»

«أَنَّ كُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ، تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَاهْتَدَى. وَأَتَمُّهُمُ الْمُتَعَبِّرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ، الثَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ بِالْبَيَانِ، مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُهُمْ وَلَا يَتَوَلَّاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۳

«ای جابر! هیچ چیز، به اندازه تفسیر قرآن، دور از دسترس اندیشه‌های مردان نیست. یک آیه، ابتدایش درباره چیزی است و انتهایش در باره چیزی دیگر، و قرآن، گفتار پیوسته‌ای است که به گونه‌های مختلف، فهمیده می‌شود.» امام باقر علیه السلام خطاب به جابر می فرمود:

«يا جَابِرُ! لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ؛ إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ

۱. وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۸۵

۲. امالی صدوق، ص ۶۵

۳. تحف العقول، ص ۴۱۶

أَوَّلَهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ، وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُتَّصِرٌ عَلَى وُجُوهِ»^۱

لذا در تفسیر مجمع البیان، از پیامبر گرامی و اهل بیت علیهم السلام نقل می‌کند که فرمود:

«تفسیر قرآن جایز نیست جز بر اساس روایت صحیح و نص روشن و صریح (از اهل بیت علیهم السلام)»

«أَنَّ تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ لَا يَجُوزُ إِلَّا بِالْأَثَرِ الصَّحِيحِ وَ النَّصِّ الصَّرِيحِ»^۲

بنابراین اگر حوزه‌های علمیه، تکیه بیشتر را بر روایات معصومین علیهم السلام دارد، از این جهت است که روایات مبین و مفسر قرآن کریم می‌باشد و ما برای فهم آیات قرآن، باید به سراغ اهل بیت علیهم السلام برویم، و از مجرای راهنمایی آنان قرآن را بفهمیم و تفسیر کنیم.

روایات اهل بیت علیهم السلام، و احکام مبتنی بر آن، از همان زمان علی علیه السلام، ثبت و ضبط می‌شد و ادعای این که این روایات ساختگی است یا احکام شرعی در قرن‌های بعد ساخته شده‌اند، کذب و دروغ محض است، در ذیل در این رابطه مفصل توضیح داده‌ایم؛^۳

در رابطه با ابن عربی هم، در گذشته توضیحات مفصلی داده‌ایم که او از دشمنان تشیع و از منحرفین از تعالیم اهل بیت علیهم السلام بوده است و علمای بزرگ شیعه در مورد او دید مثبتی نداشته‌اند؛^۴

۲۵. آیا قرآن معتقد است که هود نبی هیچ معجزه‌ای برای هدایت قومش ارائه

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۳۰۰

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13348

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/8170

https://t.me/Rahnamye_Behesht/8177

https://t.me/Rahnamye_Behesht/8184

https://t.me/Rahnamye_Behesht/8268

نکرد و بیان قرآن با بیان پیامبر اسلام در تضاد است؟!

پرسش بیست و پنجم:

وقتی ادعای محمد متناقض با آیات قرآن است. در روایتی که در کتاب صحیح بخاری آمده محمد می گوید:

«ما من الأنبياء من نبي إلا قد أعطي من الآيات مأمثلة آمن عليه البشر...» «هیچ یک از پیامبران نیست مگر اینکه نشانه‌ای برای مردم آورده باشد (دلیل نبوت) که مردم به آن ایمان آورند.»

حال ببینیم در قرآن چه نوشته شده است؟

﴿قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (سوره هود آیه ۵۳)

«مردم گفتند: ای هود برای ما نشانه‌ای نیاوردی که دلیلی باشد برای ترک خدایانمان و بدین دلیل به تو ایمان نمی آوریم.»

آیا محمد یادش نبوده در قرآن چه چیزی گفته است؟ یا روایات مسلمان جعلی و ساختگی است که چنین دارای تناقض فاحش است!!؟

پاسخ:

نسب هود عليه السلام به نوح نبی عليه السلام می رسد. خداوند او را برای هدایت و راهنمایی قوم عاد - که بت پرست و ستمگر و متعجب بودند - فرستاد و آنان را به توحید دعوت کرد. آن حضرت در میان قومش به ایمان به خدا و کثرت عبادت ممتاز بود. وی مجمع همه خصال پسندیده، همراه حسن خلق، جمال منظر، طهارت حسب و نسب و صاحب سکینت و وقار بود و از جهت خلق و خلق، خیلی شبیه آدم عليه السلام یا جدش نوح عليه السلام بود. وی از پیامبران عرب بود و اولین کسی بود که به عربیت سخن گفت. وی مأمور هدایت قوم عاد شد. قوم عاد بعد از قوم نوح سگان داران زمین بودند. آنها ۱۳ قبیله بودند که به ثروت و قوت جسمی و طول

عمر و جسیم بودن بدن و طول قامت بین همه معروف بودند. آنان بتهایی چون «یغوث» و «ودّ» و «نسر» را می پرستیدند. نزدیک پنجاه سال آن حضرت آنها را از بت پرستی و ظلم و منکرات باز می داشت، ولی توجه نمی کردند و پیوسته وی را تکذیب کرده، مورد تمسخر قرار می دادند. وقتی آن جناب از هدایت آنان مأیوس شد عقوبت آنان را از خدا خواست و خداوند ۷ سال از باریدن باران جلوگیری نمود و قحطی به وجود آمد. سپس ۷ شب و ۸ روز باران سهمگین فرستاد و همه آنان به جز هود علیه السلام و یاران مؤمنش را نابود کرد. سپس هود علیه السلام به مکه آمد و بنا به قولی ۱۵۰ سال عمر کرد و در همانجا وفات یافت، یا به قولی صحیح تر در نجف کنار قبر حضرت آدم علیه السلام دفن شد.^۱

در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود:

«چون هنگام وفات نوح شد، شیعیان خود و تابعان حق را طلبید و فرمود: بدانید بعد از من غیبتی خواهد بود که در آن غیبت غالب خواهند شد پیشوایان باطل و سلاطین جابر، و حق تعالی آن شدت را از شما رفع خواهد فرمود به قائم از فرزندان من که نام او هود است، و او را هیئت نیکو و اخلاق پسندیده و سکینه و وقار خواهد بود، و شبیه خواهد بود به من در صورت و خلق، و چون او ظاهر شود خدا دشمنان شما را به باد، هلاک گرداند. پس شیعیان پیوسته انتظار قدوم هود علیه السلام می کشیدند تا آنکه مدت بر ایشان طولانی شد و دل‌های بسیاری از ایشان قساوت بهم رسانید، پس خدا هود را ظاهر گردانید در هنگامی که ایشان ناامید شده بودند و بلای ایشان عظیم شده بود، پس خدا هلاک کرد دشمنان ایشان را به باد عقیم که در قرآن یاد فرموده است، پس باز غیبتی بهم رسید و طاغیان غالب شدند تا حضرت صالح علیه السلام ظاهر شد»

﴿لَمَّا حَضَرَتْ نُوحًا الْوَفَاةَ دَعَا الشَّيْبَةَ فَقَالَ لَهُمْ اَعْلَمُوا اِنَّهُ سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي﴾

غَيْبَةً تَظْهَرُ فِيهَا الطَّوَاعِثُ وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُفَرِّجُ عَنْكُمْ بِالْقَائِمِ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ هُودٌ لَهُ سَمْتُ وَ سَكِينَةٌ وَ وَقَارٌ يُشْبِهُنِي فِي خَلْقِي وَ خُلُقِي وَ سَيِّدُكَ اللَّهُ أَعْدَاءُكُمْ عِنْدَ ظُهُورِهِ بِالرِّيحِ فَلَمْ يَزَالُوا يَتَرَقَّبُونَ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَنْتَظِرُونَ ظُهُورَهُ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ وَ قَسَتْ قُلُوبُ أَكْثَرِهِمْ فَأَظْهَرَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ نَبِيَّهُ هُودًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْيَأْسِ مِنْهُمْ وَ تَنَاهَى الْبَلَاءَ بِهِمْ وَ أَهْلَكَ الْأَعْدَاءَ بِالرِّيحِ الْعَقِيمِ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ - فَقَالَ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتُهُ كَالرَّمِيمِ ثُمَّ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ صَالِحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱

با توجه به این مقدمه، به اشکال مطرح شده توسط ملحد می‌پردازیم و یاد آور می‌شویم؛

ما اگر چه دفاعی از صحیح بخاری نداریم و روایتی که ملحد به آن استناد کرده است، از ابوهریره نقل شده است که کذاب و دروغگو و جاعل حدیث بوده است، چنان که در ذیل گفته‌ایم^۲

با این وجود، بنا را بر صحت نقل مذکور می‌گذاریم و همینطور گفتنی است که «آیات و بینه» را که در روایت مذکور و آیه شریفه آمده است، لزوماً به معنای معجزه نیست، اما اگر بپذیریم که مقصود معجزه است، باز اشکال تراشی ملحد، بجا نیست، زیرا او به سخن قوم هود استناد کرده است که به دروغ مدعی بودند که هود عَلَيْهِ السَّلَامُ، بینه ندارد نه آنکه در واقع، هود عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ بینه‌ای نداشته باشد، چنان که در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«همانگونه که برنامه و وظیفه تمام پیامبران است، (هود)، معجزه یا معجزاتی برای اثبات حقانیت خویش به آنها عرضه داشته بود، ولی آنها به خاطر کبر و غروری که داشتند مانند سایر اقوام لجوج، معجزات را انکار کردند و آنها را سحر

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۳۵ (به نقل از حیاة القلوب)

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9395

شمردند، یا یک سلسله تصادفها و حوادث اتفاقی که نمی‌تواند دلیلی بر چیزی بوده باشد.»^۱

قرآن تصریح می‌کند که تمام پیامبران، خصوصاً حضرت هود علیه السلام، دارای بینه بوده است، چنان که می‌فرماید؛

«ما رسولان خود را با بینه فرستادیم و همراه آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند» ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید ۲۵)

و می‌فرماید؛

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾
«رسولان ما با دلایل روشن بسوی آنها آمدند، اما بسیاری از آنها، تعدی و اسراف، در روی زمین کردند.» (مائده ۳۲)

و می‌فرماید؛ ﴿تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾
«اینها آبادیهایی است که اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم، پیامبران ما با بینات به سوی آنها رفتند اما آنها (چنان لجوج بودند که) به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند ایمان نمی‌آوردند اینچنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه حس تشخیص را از آنها سلب می‌کند).» (اعراف ۱۰۱)

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴾ «ما امتهای پیش از شما را، به هنگامی که ظلم کردند، هلاک کردیم، در حالی که پیامبران‌شان با بینات به سراغ آنها آمدند ولی آنها ایمان نیاوردند، اینگونه گروه مجرمان را جزا می‌دهیم.» (یونس ۱۳)

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم، آنها با بینات به سراغ قوم خود رفتند (ولی هنگامی که اندر زها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤمنان را یاری کردیم) و همواره یاری مؤمنان حقی است بر ما.» (روم ۴۷)

﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴾ «هر گاه تو را تکذیب کنند (عجب نیست) کسانی که پیش از آنها بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند، آنها با بینات و کتابهای پند و موعظه و کتب آسمانی روشنگر (مشمول بر معارف و احکام) به سراغ آنها آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند) - سپس من کافران را (بعد از اتمام حجت) گرفتم (و سخت مجازات کردم) مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟» (فاطر ۲۶)

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ «این بخاطر آن بود که فرستادگان آنان پیوسته با دلائل روشن به سراغشان می آمدند ولی آنها همه را انکار می کردند، لذا خداوند آنها را گرفت (و کیفر داد) که او قوی و شدید العقاب است.» (غافر ۲۲)

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ﴾ «مردم (در آغاز) یک دسته بیشتر نبودند (و تضادی در میان آنها وجود نداشت، تدریجاً جوامع و طبقات پدید آمدند) سپس در میان آنها اختلافات (و تضادهایی) به وجود آمد، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهد و انذار کند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد بر آنها نازل نمود، تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، حکومت کند. (افراد با

ایمان در آن اختلاف نکردند) فقط (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و بینات به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند» (بقره ۲۱۳)

بنابراین، این آیات به وضوح روشن می‌کند که تمام پیامبران با بینات به سوی قوم خود می‌رفتند، اما قومشان بینات آنان را انکار می‌کردند و به آنان ایمان نمی‌آوردند، همانطور که قوم هود، بینات پیامبرشان را انکار کردند. در آیات دیگری تصریح شده است که هود علیه السلام هم دارای بینه بوده است که به سوی قوم عاد، پس از حضرت نوح علیه السلام مبعوث شده بود.

می‌فرماید؛

﴿أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ «آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند به آنان نرسیده، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) که پیامبرانشان با بینات به سوی آنها آمدند (ولی نپذیرفتند) خداوند به آنها ستم نکرد اما خودشان بر خویشان ستم می‌کردند.» (توبه ۷۰)

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾ «سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قومشان فرستادیم آنها با بینات به سراغ آنها رفتند، اما آنان به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان نیاوردند اینچنین بر دلهای تجاوزکاران مهر می‌نهمیم (تا چیزی را درک نکنند!)» (یونس ۷۴)

﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ «آیا خبر آنها که پیش از شما

بودند به شما نرسیده: قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست، پیامبرانشان با بینات به سوی آنها آمدند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما مامور آن هستید کافریم، و نسبت به آنچه ما را به سوی آن می خوانید تردید داریم» (ابراهیم ۹)

در این آیات می بینیم که تصریح شده است پیامبر قوم عاد، یعنی هود علیه السلام، دارای بینات بوده است که پس از نوح علیه السلام، برای هدایت قومش مبعوث شد، اما قومش، از روی کبر و غرور و خودخواهی، بینه او را دروغ شمردند تا به مسیر باطل خود ادامه دهند، خداوند نیز آنان را گرفتار عذاب کرد.

در روایات اسلامی نیز، از معجزات هود علیه السلام سخن به میان آمده است، به عنوان نمونه، در نقلی آمده است؛

«چون هود را چهل سال تمام شد، خدا وحی فرمود بسوی او که برو بسوی قوم خود و ایشان را بخوان بسوی عبادت من و یگانه پرستی من، اگر تو را اجابت کنند قوت و اموالشان را زیاده گردانم، پس ایشان روزی در مجمعی مجتمع بودند که ناگاه هود علیه السلام به نزد ایشان آمد و گفت: ای قوم! عبادت کنید خدا را که شما را خدائی و آفریننده ای و معبودی بغیر او نیست. ایشان گفتند: ای هود! تو نزد ما ثقه و محلّ اعتماد و امین بودی. گفت: من رسول خدایم بسوی شما، ترک کنید پرستیدن بتها را. چون این سخن از او شنیدند به خشم آمده و بر روی او دویدند و گلویش را فشردند تا آنکه نزدیک به مردن رسید پس دست از آن حضرت برداشتند، و آن حضرت یک شبانه روز بیهوش افتاده بود، چون به هوش آمد گفت: خداوندا! آنچه فرمودی کردم و آنچه ایشان با من کردند دیدی. پس جبرئیل بر او فرود آمد و گفت: حق تعالی تو را امر می فرماید که ملال بهم نرسانی و سستی نورزی از خواندن قوم خود، و تو را وعده داده است که از تو ترسی در دلهای ایشان

بیفکند که بعد از این قادر نباشند بر زدن تو. پس هود به نزد ایشان آمد و فرمود: شما بسیار تجبّر کردید در زمین، و فساد بی حد از شما به ظهور آمد. گفتند: ای هود! ترک این سخن بکن که اگر این مرتبه تو را آزار کنیم چنان خواهیم کرد که اول را فراموش کنی. هود فرمود: این سخنان را ترک کنید و توبه و بازگشت نمائید بسوی خدای خود. پس چون قوم، رعب و ترس عظیم از او در دل خود مشاهده نمودند، دانستند دیگر بر زدن او قادر نیستند، همگی جمعیت کردند بر اذیت او، هود نعره‌ای زد بر ایشان که همگی از شدت و دهشت آن به رو افتادند، پس گفت: ای قوم! بسیار مانند در کفر چنانچه قوم نوح ماندند، و سزاوار است که من نفرین کنم بر شما چنانچه نوح علیه السلام بر قوم خود نفرین کرد... هود گفت: ای قوم! خدا مرا وعده کرده است که شما را هلاک گرداند. و صدای او به کوهها رسید تا آنکه شنیدند همه وحشیان و درندگان و مرغان، پس از هر جنسی از ایشان جمعی به نزد هود آمدند و گریستند و گفتند: ای هود! آیا ما را هلاک می‌گردانی با هالکان؟

پس هود در حق ایشان دعا کرد، حق تعالی به او وحی فرمود: من هلاک نمی‌کنم کسی را که معصیت من نکرده است به گناه کسی که مرا معصیت کرده است» «.... فَقَالَ هُوْدٌ صَلَّى يَا قَوْمِ قَدْ وَعَدَنِي رَبِّيَ اَنْ يُهْلِكَكُمْ وَ مَرَّ صَوْتُهُ فِي الْجِبَالِ وَ يَسْمَعُ الْوَحْشُ صَوْتَهُ وَ السَّبَاعُ وَ الطَّيْرُ فَاجْتَمَعَ كُلُّ جِنْسٍ مَعَهَا يَبْكِي وَ يَقُوْلُ يَا هُوْدُ اَمْهَلْنَا مَعَ الْهَالِكِيْنَ فَدَعَا هُوْدُ رَبَّهُ تَعَالَى فِي اَمْرِهَا فَاَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى اِلَيْهِ اَنِّي لَا اَهْلِكُ مِنْ لَمْ يَعْصِ بِذَنْبٍ مِّنْ عَصَانِي تَعَالَى اللّٰهُ عَلُوًّا كَبِيْرًا^۱

مطابق این روایت معجزه هود صَلَّى در ناتوان ساختن قومش و نیز صحبت کردن او با حیوانات وحشی و درندگان و مرغان، مورد ظهور واقع شده و قومش این اعجاز و بینه را دیده‌اند، اما باز هم از روی کبر و غرور، انکار کرده و ایمان نیاوردند.

۱. حياه القلوب، ج، ۱، ص ۲۸۲؛ قصص الانبياء، ص ۹۲؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۶۲

۲۶. توصیه‌ی قرآن به تحقیر و اهانت شدید به مسیحیان و یهودیان!!!

پرشش بیست و ششم:

توصیه‌ی قرآن به تحقیر و اهانت شدید به مسیحیان و یهودیان!

یکی از آیات بحث برانگیز قرآن آیه ۲۹ سوره توبه است:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ «با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند»

اما مصداق ﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ در آیه چیست؟!

پس گردنی زدن به ایشان در حین دریافت جزیه!

«و ایشان خوارشدگان باشند ﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ یعنی جزیه به دست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند، یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را با سیلی فرو کوبند (پس گردنی بزنند!)» (منع: تفسیر حسینی (مواهب علیّه)، تالیف مولانا حسین واعظ کاشفی، ج ۱، ص ۵۴)!!!

پاسخ:

قرآن به روشنی دستور به همزیستی مسالمت آمیز با اهل کتاب می‌دهد و می‌فرماید؛

«خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند و کسانی که به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنها رابطه دوستی داشته باشد ستمگر

است» (ممتحنه ۸ و ۹)

پیامبر گرامی فرمود:

«هر کس بر غیر مسلمانی که پیمان (دوستی و همزیستی) با مسلمانان دارد ستم کند، یا به او بیش از توان و قدرتش تکلیف نماید در روز قیامت، من خودم طرف حساب او هستم، و حقّ او را مطالبه می‌کنم»^۱

علی علیه السلام در فرمان معروف به مالک اشتر می‌فرماید: «قلب خود را نسبت به ملت خویش، سرشار از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان درنده‌ای مباش که خوردن آنان را غنیمت بدانی؛ زیرا آنها دو گروه‌اند؛ یا برادر دینی تواند یا انسانی همانند تو»^۲

تعبیری از این گویاتر و رساتر درباره همزیستی محبت آمیز نسبت به غیرمسلمانان پیدا نمی‌شود و با توجه به اینکه علی علیه السلام در این فرمان این محبت و مدارا و رحمت و لطف را وظیفه رئیس حکومت اسلامی می‌شناسد، تکلیف افراد یک جامعه در مقابل یکدیگر کاملاً روشن می‌شود.

جهت آگاهی بیشتر در رابطه با دستورات اسلام به حسن معاشرت با غیر مسلمین نمایه زیر را مطالعه کنید؛^۳

حال آنچه مورد سوال واقع شده است این تعبیر است که خداوند می‌فرماید؛
﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ («اهل کتاب باید) جزیه را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند.» (توبه ۲۹)

جزیه از ماده جزاء به معنی مالی است که از غیر مسلمانان که در پناه حکومت اسلامی قرار می‌گیرند گرفته می‌شود و این نامگذاری به خاطر آن است

۱. فتوح البلدان، ص ۱۶۷

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳

که آن را به عنوان جزاء در برابر حفظ مال و جانشان به حکومت اسلامی می‌پردازند که جهت آگاهی بیشتر در مورد فلسفه جزیه نمایه زیر را مطالعه کنید؛^۱ صاغر از ماده صغر به معنی کسی است که به کوچکی راضی شود و منظور از آن در آیه فوق آن است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع در برابر آئین اسلام و قرآن بوده باشد، و به تعبیر دیگر نشانه‌ای برای همزیستی مسالمت آمیز و قبول موقعیت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم بوده باشد.

و اینکه بعضی از مفسران آن را به عنوان تحقیر و توهین و اهانت و سخریه اهل کتاب کرده‌اند، نه از مفهوم لغوی کلمه استفاده می‌شود و نه با روح تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که در باره طرز رفتار با اقلیتهای مذهبی به ما رسیده است تطبیق می‌کند.

تعبیر به ﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ یک اشاره اجمالی به شرایط ذمه است، که آنها فی المثل در محیط اسلامی دست به تبلیغات بر ضد مسلمانان زنند، با دشمنان آنها همکاری نکنند، در راه پیشرفت‌هایشان سد و مانعی ایجاد ننمایند، زیرا این امور با روح خضوع و تسلیم و همکاری سازگار نیست.^۲

معاندین به سخن واعظ کاشفی استناد کرده‌اند که ایشان در تفسیر آیه مذکور گفته‌اند که مقصود از ﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾، آن است که اهل کتاب باید در هنگام تحویل جزیه، نشسته باشند و مسلمان ایستاده، یا مسلمان به اهل کتاب در هنگام دریافت جزیه، پس گردنی بزند

این سخن واعظ کاشفی، موافق با عقیده و روایات اهل سنت است و آقای کاشفی، تفسیرش را مطابق با عقاید اهل سنت نوشته است و بر امامان اهل سنت درود و رحمت فرستاده است، چنان که در کتاب ریاض العلماء در مورد او

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5000

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۵

می خوانیم؛

«اکثر تصانیفه سیمای تفسیریه مؤلفه علی طریقه اهل السنة» «اکثر تصانیف

کاشف واعظی، خصوصاً دو تفسیرش، بر طریقه اهل سنت نوشته شده است»^۱

لذا شهید مطهری در مورد واعظ کاشفی می گوید؛

«تاریخش را که انسان می خواند، معلوم نیست که او شیعه بوده یا سنی، و

مثل اینکه اساساً یک مرد بوقلمون صفتی هم بوده است، در میان شیعه ها

خودش را یک شیعه صد در صد متصلبی نشان می داده و در میان سنی ها

خودش را حنفی نشان می داده است. اصلاً اهل بیهق و سبزوار است. سبزوار مرکز

تشیع بوده است و مردم آن هم فوق العاده متعصب در تشیع. اینجا که در میان

سبزوارها بود، یک شیعه صد در صد شیعه بود. بعد می رفت هرات. (می گویند

شوهر خواهر عبد الرحمن جامی یا باجناب او بود.) آنجا که می رفت، به روش اهل

تسنن بود.

من نمی دانم این بی انصاف چه کرده است! من وقتی این کتاب (روضه

الشهداء) را خواندم، دیدم حتی اسمها جعلی است؛ یعنی در میان اصحاب امام

حسین اسمهایی را می آورد که اصلاً چنین آدمهایی وجود نداشته اند؛ در میان

دشمنها اسمهایی می برد که همه جعلی است؛ داستانها را به شکل افسانه در

آورده است...»^۲

مضمون سخن شهید مطهری در مورد واعظ کاشفی، در کتاب اعیان الشیعه

نیز مورد اشاره قرار گرفته است؛^۳

مترجم یکی از کتابهای او می نویسد؛

۱. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، ص ۱۸۶

۲. مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۹۵

۳. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۱

«هرکس کتاب رشحات عین الحیات تالیف مولانا فخر الدین علی صفی واعظ کاشفی) را بقصد تتبع و تحقیق بخواند و از ترجمه احوالش بشرحی که گذشت اطلاع یابد و از خویشاوندی و روابط نزدیک و حشر و نشر دائم و مستمر او با مولانا عبد الرحمن جامی و خانواده خواجه سعد الدین کاشغری که از بزرگان مشایخ طریقه نقشبندیهاوند واقف شود، بی هیچ شک و تردیدی حکم می کند که مولانا فخر الدین علی مؤلف رشحات یک نفر مسلمان سنی مذهب خالص است و در تصوف نیز پیرو طریقه نقشبندیه و از ارادتمندان و سرسپردگان مشایخ بزرگ آن طایفه به خصوص خواجه عبید الله احرار که کتاب رشحات را بنام او و در مناقب و فضائل و کرامات و کلمات قصار او و بزرگان آن سلسله تالیف کرده است و با توجه به این نکته که نقشبندیه تنها فرقه ای هستند از صوفیه که سلسله نسبت خود را به ابو بکر صدیق می رسانند و روش این فرقه از صوفیه در شریعت، التزام کامل سنت و عمل به عزیمت و اجتناب تام از بدعت و رخصت است و لذا چنین کسانی با چنان راه و روش آمیخته به تعصب نمی توانند پیرو مذهب تشیع و شیعه اثنا عشری باشند»^۱

سایت ویکی پدیا نیز که ملحد با جعل و دروغ، به آن استناد کرد تا آقای واعظ کاشفی را شیعه خالص معرفی کند، صراحتاً می گوید که مذهب او مورد اختلاف است و ذیل عنوان بحث از مذهب او، ادله ای را از افرادی ارایه می دهد که او سنی بوده است؛^۲

از آنچه گذشت، شرح حال آقای واعظ کاشفی و جعل و تزویر معاندین در مورد او روشن می شود.

چنان که گفتیم، تفسیر واعظ کاشفی، از آیه شریفه مورد استناد معاند، مطابق

۱. رشحات عین الحیات (ترجمه)، مقدمه، ج ۱، ص ۸۵

۲. حسین_واعظ_کاشفی/ https://fa.wikipedia.org/wiki/حسین_واعظ_کاشفی

با عقیده اهل سنت است، چرا که آنان نقل می‌کنند که اهل کتاب در هنگام جزیه دادن باید نشسته باشند و مسلمان ایستاده، تا خواری و ذلت آنها در برابر مسلمان، نمود پیدا کند؛ «الصغار ان یؤخذ الجزیه منه قائماً و المسلم جالساً»^۱ یا می‌گویند باید جزیه از اهل کتاب گرفته شود و آنان نشسته باشند و تازیانه نیز بر سرشان آماده زدن باشد؛ «تعطیها و أنت قائم و أنا جالس و السوط علی رأسك»^۲

بر همین اساس، عمر بن خطاب در هنگام شرط و پیمان با اهل کتاب، آنان را مامور می‌کرد که موظفند که اگر مسلمانی بر آنان وارد شد و طالب بود که جای آنها بنشیند، آنان باید بلند شوند و جای خود را به مسلمان دهند؛ «ان تقوم لهم من مجالسنا ان أرادوا جلوسا»^۳

یا از پیامبر نقل می‌کنند که می‌فرمود برای تحقیر اهل کتاب، اگر در راه به آنان برخورد کردید، راه را بر آنان ببندید، تا آنان با مضیقه و فشار و سختی، رد شوند؛

«فَإِذَا لَقِيتُمْ أَحَدَهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاصْطَرُّوهُ إِلَى أَصِيْقِهِ»^۴

در حالی که دیدگاه شیعه در معاشرت با اهل کتاب، کاملاً بر خلاف دیدگاه اهل سنت است.

۲۷. پاسخ به شبهه معاندین در مورد تعبیر صلب و ترائب در قرآن!!!

پرسش بیست و هفتم:

۱. احکام القرآن، ج ۳، ص ۹۹؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۳۰؛ مغنی ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۶۲۰؛ کفایه الاخیار، ج ۲، ص ۱۳۵؛ مغنی المحتاج، ص ۲۴۹؛ السراج الوهاج، ص ۵۵۱
۲. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۲۸
۳. کنز العمال، ج ۴، ص ۵۰۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۲۰۲
۴. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۶۲

قرآن در سوره طارق دچار غلط علمی شده است و محل خروج منی را اشتباه بیان می‌کند. امروزه مشخص است که منی در بیضه‌ها ساخته می‌شود و در کیسه‌ی منی ذخیره می‌شود و از مجرای ادرار خارج می‌شود و محل ساخت و مسیر خروج آن هیچ ربطی به ستون فقرات و سینه ندارد!!!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يُخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾ «انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده! از یک آب جهنده خلق شده است، آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود! مسلماً خداوند می‌تواند انسان را به حالت قبلی خویش بازگرداند!». (طارق ۵-۹)

پاسخ اول:

صلب به معنای پشت و ستون فقرات می‌آید؛^۱

و ترائب جمع تریبه بنابر مشهور علمای لغت به معنای استخوان‌های بالای سینه است.^۲

در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«صلب به معنی پشت است و اما، ترائب، جمع تریبه بنا بر مشهور میان علمای لغت استخوانهای بالای سینه است، همانجا که گردن بند روی آن قرار می‌گیرد، چنان که این منظور در لسان العرب می‌گوید: قال اهل اللغة اجمعون موضع القلادة من الصدر»^۳

در بین استخوانهای سینه و ستون فقرات چهار دستگاه مهم وجود دارد؛

۱. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۲۷

۲. لسان العرب، ج ۱، ص ۲۳۰

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۶۵

۱. ریه‌ها، که دستگاه تنفسی انسان است، و زیر استخوانهای قفسه سینه قرار گرفته است.

۲. دومین دستگاه، قلب انسان است که با کمی فاصله از ریه‌ها وظیفه پمپاژ خون و ارسال آن به تمام اعضا و جوارح را بر عهده دارد.

۳. معده کمی پایین‌تر از استخوانهای سینه تعبیه شده، و مرکز تهیه مواد غذایی برای تغذیه اندام‌های متفاوت انسان است.

۴. وبالاخره کبد چهارمین دستگاهی است که بین استخوانهای سینه و ستون فقرات قرار گرفته، و کار آن تصفیه خون و مواد غذایی است.

به گفته یکی از دانشمندان آگاه، کبد انسان سیصد نوع سم را خنثی می‌کند! به همین جهت بیماری کبد خطرناک‌تر از بیماری قلب است. و لهذا پیوند کبد مشکل‌تر از پیوند قلب می‌باشد. همان‌گونه که کبد از معده مهم‌تر است، چرا که ادامه حیات - هر چند برای مدّت کوتاهی - بدون معده ممکن است، ولی بدون کبد امکان پذیر نیست.

ریه‌ها، قلب، معده و کبد، چهار دستگاه مهمی هستند که در بین استخوانهای سینه و ستون فقرات قرار دارند. اگر این چهار دستگاه دست به دست هم ندهند ممکن نیست نطفه بوجود آید، هر چند به هنگام خارج شدن از عضو خاصی خارج می‌گردد.

بنابراین با توجه به اینکه منشأ ایجاد نطفه، دستگاههای چهارگانه‌ای است که بین «صلب» و «ترائب» قرار گرفته، لهذا خداوند می‌فرماید که نطفه از بین صلب و ترائب خارج می‌شود، و این مطلب صحیح و درستی است.^۱

توجه به این نکته لازم است که خارج شدن منی از انسان، یک عمل موضعی نیست (مانند بول و سایر زوائد) بدلیل اینکه اثر آن در تمام بدن آشکار می‌گردد،

۱. سوگندهای پر بار قرآن، مکارم شیرازی، ص ۳۹۹

و تمام سلولهای تن بدنبال خروج آن در یک حالت سستی مخصوص فرو می روند و این خود نشانه تاثیر آن روی تمام اجزاء بدن است.

بنابراین خروج منی از ما بین صلب و ترائب (طبق تفسیری که ارائه شد)، مانع از آن نیست که تمام بدن در هنگام خروج آن تحت تاثیر قرار گیرد و هر دو مطلب با هم جمع می شود و صحیح هم می باشد، چنان که در روایتی امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره داشته اند.

امام علیه السلام خطاب به ابو حنیفه فرمود:

«ادرار کثیف تر است یا منی؟ ابو حنیفه جواب داد ادرار. فرمود: بنا به قیاس تو باید غسل را برای ادرار کرد نه برای منی، با اینکه خداوند غسل را برای منی قرار داده نه ادرار. سپس فرمود: چون منی اختیاری است و از تمام بدن خارج می شود و در هر چند روز یک بار است ولی ادرار ضروری است و در هر روز چند مرتبه.

ابو حنیفه گفت چطور منی از تمام بدن خارج می شود با اینکه خداوند در قرآن کریم می فرماید **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ** امام صادق علیه السلام فرمود:

«آیا فرموده است از جای دیگر خارج نمی شود (فقط از همین دو جا خارج می شود).» «... ثُمَّ قَالَ علیه السلام لِأَنَّ الْمَنِيَّ اخْتِيَارٌ وَ يَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ الْجَسَدِ وَ يَكُونُ فِي الْأَيَّامِ وَ الْبَوْلُ صَرُورَةٌ وَ يَكُونُ فِي الْيَوْمِ مَرَّاتٍ وَ هُوَ مُخْتَارٌ وَ الْأَخْرُ مُتَوَلِّجٌ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ كَيْفَ يَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ الْجَسَدِ وَ اللَّهُ يَقُولُ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ قَالَ لَا يَخْرُجُ مِنْ غَيْرِ هَذَيْنِ الْمَوْضِعَيْنِ»^۱

امام صادق علیه السلام در این روایت تصریح می کند که خروج منی از ما بین صلب و ترائب به آن معنی نیست که تمام بدن تحت تاثیر قرار نگیرد و به اصطلاح «اثبات شیء نفی ما عدها نمی کند»، بر این اساس، تفسیر ارائه شده در شماره اول، مطابق با کلام امام صادق علیه السلام هم می باشد.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۵۳؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۱۳

پاسخ دوم:

در اینجا تفسیر دیگری هم است که مرحوم علی بن ابراهیم آن را مطرح می‌کند و می‌گوید:

«الصُّلْبُ الرَّجُلُ وَ التَّرَائِبُ الْمَرْأَةُ وَ هِيَ صَدْرُهَا» «مقصود از صلب، مرد است و ترائب اشاره به زن است و مقصود سینه‌های او است»^۱
 بر اساس این تفسیر، ضمیر در «يُخْرِجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»، بازگشت می‌کند به انسان، به خلاف تفسیر اول که ضمیر، بازگشت می‌کرد به منی جهنده، یعنی منی مرد.

با توجه به آنکه ترائب به معنای استخوان‌های سینه است، و یکی از معانی «صلب» هم، نسل و تیره و ذریه فلانی است؛^۲

و در قرآن و روایات نیز، صلب به معنای، تیره و ذریه و نسل، به کار رفته است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَ حَلَالٌ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ «و همسران فرزندانان که از نسل

شما هستند» (نساء ۲۳)

یا در زیارت وارث خطاب به امام حسین علیه السلام می‌گوییم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِحَةِ، وَ الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا، وَ لَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْهَمَاتِ ثِيَابِهَا» «شهادت می‌دهم که تو ای امام حسین در صلبها و تیره‌های شامخ و رحمهای پاک و پاکیزه قرار داشتی، و جاهلیت (با تمام آلودگی‌هایش) تو را آلوده نساخت، و تاریکی و ظلمات جاهلیت لباسی بر قامت تو نپوشانید»^۳

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۵

۲. ترجمه معجم الوسيط، ج ۱، ص ۱۱۰۴

۳. مصباح‌المتهجد، ص ۷۱۷.

بر این اساس، خداوند می‌گوید انسان از ما بین صلب و ترائب ظهور می‌کند، یعنی از نسل و تیره مردان (اشاره به نقش مرد در خلقت فرزند) و از سینه زنان (یعنی آب زنان)

ممکن است سوال شود که چه ارتباطی میان آب زنان و سینه آنها است که خداوند گفته است که انسان از آب زن که از سینه او خارج می‌شود، متولد می‌شود، مگر آب زن از سینه اوست

پاسخ روشن است، سینه و پستان‌های زن، محرک اصلی زن در رسیدنش به ارگاسم و اوج لذت است و وقتی زن با تحریک سینه، به ارگاسم می‌رسد، آب از او خارج می‌شود، تحریک زن از طریق سینه و پستان هایش، نقش اصلی در ارگاسم و انزال زن را ایفا می‌کند، چنان که در روایتی امام رضا علیه السلام به این نکته اشاره داشته و فرمود:

«لا تجامع امرأة حتى تلاعبها و تكثر ملاعبتها و تعمز ثدييها، فإنك إذا فعلت ذلك غلبت شهوتها و اجتمع ماءها لأن ماؤها يخرج من ثدييها و الشهوة تظهر من وجهها و عينيها و اشتتهت منك مثل الذي تشتتية منها» «تا قبل از این که با همسرت معاشقه و ملاعبه نکرده‌ای، هرگز با او نزدیکی نکن و این کار را طولانی انجام بده و سینه‌های او را بمال که اگر چنین کنی، شهوتش بر او غلبه می‌کند و آبش جمع می‌شود، زیرا آبش از دو سینه اش خارج می‌شود و شهوت در چشمان و چهره اش ظاهر می‌شود (وقتی چنین تحریک کردی) آن وقت، او همان چیزی را از تو می‌خواهد که تو از او می‌خواهی.»^۱

در قرآن نیز، خلقت انسان از اختلاط نطفه مرد و زن مورد تاکید قرار گرفته و می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ «ما انسان را

۱. بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۳۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۲۱.

از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزمائیم (لذا) او را شنوا و بینا قرار دادیم.»
(انسان ۲)

آفرینش انسان از نطفه مخلوط، ممکن است، اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب «اسپر» و «اوول» بوده باشد.^۱

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فرمود:

«مقصود آب مرد و زن است که با هم مختلط می‌شود» **«ماء الرجل و المرأة،**

اختلطاً جميعاً»^۲

بنابراین هر دو تفسیر، می‌تواند با هم صحیح باشند و موید و تایید روایی و قرآنی هم دارند، زیرا قرآن در اوج فصاحت است و انبوهی از معانی را در الفاظ خود جای داده است، این دو تفسیر نیز در معنای آیه مذکور می‌باشند و هر دو با هم صحیح هم می‌تواند باشند، یعنی خداوند در یک لفظ و جمله، چندین معنا را اراده کرده است، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود:

«برای قرآن باطنی وجود دارد و برای آن باطن نیز، بطن دیگری وجود دارد و قرآن ظاهری دارد و برای آن ظاهر هم ظاهر دیگری است»^۳

به هر حال تعبیر خروج آب زن از سینه‌هایش، تعبیری عرفی و کنایی است که اشاره دارد که تحریک زنان و رسیدن او به ارگاسم و خروج آب از او، از طریق تحریک سینه‌هایش می‌باشد، چنان که کارشناسان می‌نویسند؛

«آنچه که بیش از هر چیز زنان را تحریک می‌کند، لمس سینه و به ویژه نوک سینه است. سینه‌ها در بسیاری از موارد می‌توانند به تنهایی زن را تا مرز ارضا شدن پیش ببرند... ارگاسم سینه برای زنان یک واقعیت است... زن ممکن است

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۳۵

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۴۶

۳. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۴

از طریق تحریک نوک سینه هم به ارگاسم برسد»^۱

البته روشن است که طبق قاعده مسلم منطقی که می‌گوید: «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند»، ارگاسم زن از طریق سینه که مورد اشاره ما واقع شد، به معنای نفی ارگاسم زن از طرق دیگر نیست، بلکه سخن ما و تفسیر آیه شریفه بر اساس این دیدگاه، تنها در مقام بیان یکی از راههای مهم ارگاسم در زن است که با عفت بیان و پوشیده سخن گفتن قرآن نیز همخوانی دارد، لذا این علت مورد توجه قرآن واقع شده است.

ما ارگاسم زن را حصر در تحریک سینه‌ها نکردیم تا معاندین اشکال کند که کلیتوریس در زنان، موثر در ارگاسم آنان است که مورد اشاره ما واقع نشده است. آیا اگر پزشکان می‌گویند رعایت فاصله اجتماعی، نقش مهمی در پیشگیری از کرونا دارد، به این معنا است که ماسک زدن دیگر تاثیری در پیشگیری ندارد؟ یا شستن دست‌ها و ضد عفونی کردن سطوح بی‌تاثیر است؟ روشن است که پزشکان تنها یک علت مهم در پیشگیری را بیان کرده‌اند، نه آنکه پیشگیری را حصر در آن علت کرده باشند.

ما هم تنها به یک علت مهم در ارگاسم زنان اشاره کردیم، نه آنکه ارگاسم زنان را حصر در این علت کرده باشیم

۲۸. چرا در قرآن از خداوند گاهی با ضمیر مفرد یاد شده است و گاهی با

ضمیر جمع؟!!!

پرسش بیست و هشتم:

مشکل ضمایر در قرآن و سر درگمی مفسرین در طول تاریخ!!!

همانطور که می‌دانید ضمایر در متن قرآن مرتب تغییر می‌کند و این موضوع یکی

از بزرگترین مشکلات مفسرین در طول تاریخ بوده است. گاهی الله به صورت سوم شخص مفرد (او) به کار رفته است و گاهی ناگهان دوباره به شکل اول شخص جمع (ما) ظاهر میشود. گاهی در یک جمله مشخص الله هم اول شخص جمع است و هم سوم شخص مفرد. اگر این «ما» را نه الله بلکه نویسنده این سطور فرض کنیم، این آشفتگی تا حدی توضیح داده خواهد شد. میتوان گفت که در اغلب موارد اول شخص جمع (ما) نویسندگان است و نه الله!!!!

پاسخ:

در این شکی نیست که قرآن کریم، فرو فرستاده شده از جانب خداوند حکیم و رحمان و رحیم و یکتا و بی نظیر است، چنان که خودش می فرماید:

﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ «فرو فرستادن این کتاب که هیچ شکی در آن نیست از سوی پروردگار جهانیان است». (سجده ۲)، ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾. «این کتاب نازل شده از سوی الله، خدای شکست ناپذیر و داناست» (غافر ۲)، ﴿تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، «این کتاب نازل شده از سوی خدای رحمان و رحیم است» (فصلت ۲)، ﴿تَنْزِيلُ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾. «این کتاب نازل شده از سوی خداوند حکیم و ستوده است» (فصلت ۴۲)، ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾. «این کتاب نازل شده الله شکست ناپذیر و حکیم است» (جاثیه ۲) و...

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید:

«ای فرزند پیامبر خدا! در باره قرآن، چه می گویی؟ فرمود: «آن، کلام الله و سخن الله و کتاب الله و وحی الله و فرو فرستاده اوست. کتاب استواری است که از پیش رو و از پشت سرش، باطل بدان راه نمی یابد، و فرو فرستاده از جانب فرزانه ستودنی است». «سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: هُوَ كَلَامُ اللَّهِ، وَقَوْلُ اللَّهِ، وَكِتَابُ اللَّهِ، وَوَحْيُ اللَّهِ وَتَنْزِيلُهُ، وَهُوَ

الْكِتَابِ الْعَزِيزِ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ
حَمِيدٍ»^۱

حال معاند اشکال کرده است که اگر قرآن، فرو فرستاده از سوی خداوند است، چرا در آیاتی از خداوند تعبیر به «هو» «او» کرده است، و در آیاتی تعبیر به جمع و مثلاً «نحن»، یا «انا» کرده است
او توجه ندارد که؛

۱. در مواردی که از خداوند در قرآن با تعبیر «هو» «او» به صورت ضمیر غایب یاد می‌شود، این استفاده از ضمیر مفرد غائب (هو)، برای خداوند که از مفهوم مبهمی حکایت می‌کند، در واقع رمز و اشاره‌ای به این واقعیت است که ذات مقدس و نامحدود او در نهایت خفاء است و از دسترس افکار محدود انسان‌ها بیرون، هرچند آثار او آن چنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهر تر و آشکار تر است چنان که می‌فرماید؛

«به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که او حق است» (فصلت ۵۳)^۲
بر همین اساس، پیامبر گرامی در دعای خویش فرمود:

«يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ» «ای آن که کسی نمی‌داند، او چیست، جز
خودش»^۳

در نقل دیگر فرمود:

«کسی به حقیقت معرفت او نمی‌رسد». گفته شد: حتی شما، ای پیامبر

خدا؟

۱. امالی صدوق، ص ۵۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۱۷

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۳۲

۳. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۳۲

فرمود: «حتی من، خدا، والاتر و بزرگ‌تر از آن است که کسی بر حقیقت معرفت او دست یابد». «لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ مَعْرِفَتِهِ. فَقِيلَ: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، اللَّهُ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ أَنْ يَطَّلِعَ أَحَدٌ عَلَىٰ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ»^۱

لذا امام باقر علیه السلام درباره آیه: «بگو: او خدای یگانه است» فرمود:

«هُوَ (او)»، نامی پوشیده است که [با آن] به غایبی اشاره شده و «هاء»، آگاهی دادن به معنایی ثابت و «واو»، اشاره به پنهان ماندن از حواس (انسان) است «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» «هُوَ» اسْمٌ مُكْتَبٌ مُشَارٌ إِلَىٰ غَائِبٍ، فَالْهَاءُ تَنْبِيهُ عَلَىٰ مَعْنَى ثَابِتٍ، وَالْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَىٰ الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِ»^۲

۲. در مواردی که از خداوند، با تعبیر جمع یاد شده است؛ «انا، نحن و...»،

این جمع آمدن برای فهماندن سه نکته است؛

الف) اشخاص بزرگ، گاهی به هنگام سخن گفتن از خویشان ضمیر «جمع» به کار می‌برند تا مخاطب به قدرت و عظمت متکلم پی ببرد و بفهمد که موضوع سخن و گوینده آن اهمیت زیادی دارد یعنی، سزاوار نیست که از جانب مخاطب توجهی به آن نشود بلکه شایسته است او به طور دقیق موضوع را بررسی و تحلیل بکند تا به حقیقت موضوع و اهداف آن نایل آید.

شیخ طوسی به این نکته تصریح کرده و می‌گوید که گاه، از یک نفر تعبیر به

جمع آورده می‌شود به جهت بزرگی و والا بودن جایگاه گوینده؛

«قد يعبر عن الواحد بلفظ الجمع إذا كان معظماً عالي الذكر قال تعالى ﴿إِنَّا

نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾»^۳

ب) خداوند فرشتگانی دارد که ماموران امر او در تدبیر عالم هستند، چنان

۱. همان منبع

۲. توحید صدوق، ص ۸۸

۳. التبیان فی تفسیر القرآن: ج ۳، ص ۵۶۲

که می‌فرماید؛ «(سوگند به فرشتگانی که) امور را تدبیر می‌کنند» (نازعات ۵)
گروهی از فرشتگان حاملان عرشند (حاقه - ۱۷) و گروهی فرشتگان قبض
ارواحند (اعراف ۳۷)، و گروهی مراقبان اعمال بشرند (سوره انفطار ۱۰ تا ۱۳). و
گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند (انعام ۶۱)، و گروهی مامور عذاب و
مجازات اقوام سرکشند (هود - ۷۷) و گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در
جنگها هستند (احزاب ۹) و گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای
انبیاء می‌باشند (نحل ۲)

خداوند در مواردی، از خود به صورت جمع یاد می‌کند، از این جهت که
عظمت و قدرت خود را بیشتر نشان دهد، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن
می‌گویند نه فقط از خود که از مامورانشان نیز خبر می‌دهند، و این کنایه از قدرت
و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است.
مثلا فرشتگانی هستند که ماموران ثبت اعمالند، چنان که خداوند
می‌فرماید؛

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ﴾ «و بدون شک
نگاهبانانی بر شما گمارده شده - والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) -
آنها می‌دانند شما چه می‌کنید.» (انفطار ۱۰-۱۲)

از آنجایی که این فرشتگان به امر الهی، اعمال را می‌نویسند، خداوند در آیه
دیگر، نوشتن اعمال را به خودش نسبت داده و به صیغه جمع می‌آورد تا بیان
کننده عملکرد فرستگان نیز باشد و می‌فرماید؛

﴿مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾ «هر
کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوششهای
او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می‌نویسیم (تا دقیقا همه پاداش
داده شود).» (انبیاء ۹۴)

این دو وجه بیان شده، در تفسیر نمونه، مورد توجه قرار گرفته و می نویسد؛ «تعبیر به صیغه جمع در مورد خداوند با اینکه ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتا است برای اشاره به عظمت مقام او است و اینکه همواره مامورینی سر بر فرمان او دارند، و در اطاعت امرش آماده و حاضرند، و در واقع سخن تنها از او نیست، بلکه از او است و آن همه ماموران مطیعش»^۱

ج) در مواردی نیز از خداوند با عنوان جمع یاد کرده است، از این جنبه که خداوند، اولیاء و دوستانش را در نظر گرفته و به همین جهت از خود با تعبیر جمع، یاد کرده است.

مثلاً خداوند می فرماید؛

﴿فَلَمَّا أَسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ «پس چون ما را به خشم آوردند، آنان را به سختی،

کیفر دادیم» (زخرف ۵۵)

امام صادق علیه السلام، در تفسیر آیه شریفه فرمود:

«خدای عز و جل، همچون به خشم آمدن ما به خشم نمی آید؛ بلکه او دوستانی برای خود آفریده که خشمگین می شوند و خشنود می گردند، و آنها آفریدگان و پرورده شدگان هستند و خدا، خشنودی آنها را خشنودی خود و خشم آنها را خشم خود دانسته است؛ چرا که آنها را دعوت کنندگان به سوی خود و راه نمایان بر خود قرار داده است و از این روست که چنین مقامی دارند...»

﴿إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسُفُ كَأَسْفِنَا، وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ، فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ﴾^۲

بنابراین از آنجایی که ظلم به اولیای خداوند ظلم به خداوند است، خداوند

۱. تفسیر نمونه: ج ۸ ص ۳۲۷

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴

اولیاء خودش را در نظر گرفته و به همین جهت جمع آورده است.

۲۹. پاسخ به شبهه‌ای در مورد سخن قرآن پیرامون دفع شیاطین توسط شهاب سنگها؟!؟!؟

پرسش بیست و نهم:

برخی آیات می‌گویند شیاطین اگر نزدیک آسمان شوند با شهاب ثاقب رانده می‌شوند و نابود می‌گردند (به تعبیر تفسیر نمونه) و نمی‌توانند گوش فرا دهند اما در روایات آمده که آنها گوش می‌دهند و بعد به کاهنان وحی می‌کنند؟!؟!؟ حالا تعارض را چطوری حل کنیم چون آیه ﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾ ابای از تخصیص دارد؟!؟

پاسخ:

در آیاتی تصریح شده است که شیاطین نمی‌توانند به آسمانها نفوذ کنند و استراق سمع از فرشتگان کرده و از اخبار غیبی مطلع شوند.

خداوند می‌فرماید؛

«ما آسمان پائین را با ستارگان تزیین کردیم - و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم - آنها نمی‌توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند (و هر گاه چنین بخواهند) از هر سو هدف تیرها قرار می‌گیرند - آنها به شدت به عقب رانده می‌شوند، و برای آنان عذاب دائم است - مگر آنها که در لحظه‌ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند که «شهاب ثاقب» آنها را تعقیب می‌کند!» (صافات ۶-۱۰)

و می‌فرماید؛

«ما در آسمان برجهایی قرار دادیم، و آن را برای بینندگان تزیین کردیم - و آن را از هر شیطان مطرودی حفظ نمودیم - مگر آنها که استراق سمع کنند که «شهاب

مبین» آنان را تعقیب می‌کند (و می‌راند)» (حجر ۱۶-۱۸)

و از زبان جنیان می‌فرماید؛

«و اینکه ما آسمان را جستجو کردیم، و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم - و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می‌نشستیم. اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند شهابی را در کمین خود می‌یابد» (جن ۸-۹)

شهاب در اصل به معنی شعله‌ای است که از آتش افروخته زبانه می‌کشد و به شعله‌های آتشی که در آسمان به صورت خط ممتد دیده می‌شود نیز می‌گویند و این‌ها شبیه ستارگان هستند، قطعات سنگهای کوچکی هستند که در فضا پراکنده‌اند و هنگامی که در حوزه جاذبه زمین قرار گیرند به سوی زمین جذب میشوند و بر اثر سرعت و شدت برخورد آنها با هوای اطراف زمین مشتعل و بر افروخته می‌شوند و ثاقب هم به معنی نافذ و سوراخ کننده است که اشاره به شهاب‌هایی است که بر هر موجودی اصابت کند آن را سوراخ کرده و آتش می‌زند.

عده‌ای، برخورد شهاب سنگ‌ها با شیاطین را تعبیری مثالی و کنایه دانسته و می‌گویند؛

«به نظر می‌رسد که منظور از آسمان آسمان حق و حقیقت است، و شیاطین همان وسوسه‌گران هستند که می‌کوشند به این آسمان راه یابند و استراق سمع کنند و به اغوای مردم پردازند، اما ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان با امواج نیرومند قلمشان آنها را به عقب می‌رانند و طرد می‌کنند.»^۱
اما ما معتقدیم که آیات فوق را باید مطابق با ظاهرش تفسیر کرد، خصوصا آنکه این تفسیر در روایات نیز تاکید شده است و آن اینکه در آسمانهای نزدیک و

دوردست گروه‌هایی از فرشتگان ساکنند و اخبار حوادث این جهان در آنجا منعکس است.

گروهی از شیاطین می‌خواهند به آسمانها صعود کنند و با استراق سمع چیزی از آن اخبار را بدانند، و به کاهنان یعنی عوامل مربوط خود در میان انسانها منتقل سازند، اینجا است که شهابها که همانند ستاره‌های متحرک و کشیده‌ای هستند به سوی آنها پرتاب می‌شود، و آنها را به عقب می‌راند، یا نابود می‌کند. هیچ مانعی نیست که پیدایش و حرکت شهاب سنگ‌ها، یک علت و سبب ظاهری داشته باشد و یک علت و سبب غیر ظاهری، سبب ظاهری آن همان است که علم امروز آن را کشف کرده است که مورد اشاره ما قرار گرفت و علت و سبب غیر ظاهری، همان است که آیات فوق از آن سخن می‌گوید، یعنی طرد شیاطین توسط شهابها، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«ابلیس تا آسمان هفتم را مینوشت و چون عیسی علیه السلام زاده شد از سه آسمان ممنوع شد و تا چهار دیگر میرفت و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد از هفت آسمان ممنوع شد و شیاطین را با تیر میزدند»^۱
در نقل دیگر امام کاظم علیه السلام فرمود:

«اجنه پیش از بعثت پیغمبر استراق سمع میکردند، و در آغاز رسالتش با پرتاب تیرهای شهاب جلوگیری شدند و کهانت و جادو را باطل گردیدند»^۲
بنابراین شیاطین نمی‌توانند از اخبار غیبی چیزی را دریافت کنند و به کاهنان و پیش‌گویان برسانند، چنان که در نقل دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:
«در مورد خبرهای آسمانی شیاطین می‌رفتند در جاهائی که چیزی به گوش آنها برسد در آن موقعی که از استراق سمع ممنوع نبودند و هدف سنگهای

۱. امالی صدوق، ص ۲۳۵

۲. قرب الاسناد، ص ۳۱۸

آسمانی قرار نمی‌گرفتند. علت اینکه از آنها جلوگیری به عمل آمد تا روی زمین از اشخاص عملی شبیه وحی به وجود نیاید تا مسأله تشخیص پیامبر و نبوت بر مردم مشکل شود تا حجت بر مردم ثابت گردد و اشتباهی به وجود نیاید.

شیطان یک کلمه از اخبار آسمان را در مورد حوادثی که برای مردم پیش می‌آمد می‌شنید آن را حفظ می‌کرد، به زمین می‌آمد و بر کاهن القاء می‌نمود. از طرف خود کلماتی نیز به آن می‌افزود، حق را به باطل می‌آمیخت. آنچه کاهن درست می‌گفت از اطلاعاتی بود که شیطان از آسمان گرفته بود و آنچه اشتباه می‌کرد از مطالبی بود که شیطان بر آن افزوده بود. از مواقعی که شیاطین از استراق سمع ممنوع شدند دیگر کفایت از میان رفت. در این زمان شیطان‌ها به کاهنان وقایعی را که مردم با یک دیگر گفتگو می‌کنند و جریان‌هایی که نقل می‌کنند می‌رسانند. گاهی نیز شیاطین به یک دیگر وقایعی که در جاهای دور اتفاق افتاده از قبیل سرقت، قتل و یا گمشده می‌گویند، آنها نیز مثل انسانها راستگو و دروغگو هستند.»^۱

بر این اساس، اخباری که کاهنان از غیب (طبق ادعای خودشان) می‌گویند، چنین است؛

از آنجایی که شیاطین قدرت سیر دارند، چنان که در جریان سلیمان نبی علیه السلام می‌خوانیم که یکی از اجنه قدرت این را داشت که تخت ملکه سبا را از فاصله دور در اندک زمانی حاضر کند ﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَاِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اَمِيْنٌ﴾ «عفریتی از جن گفت، من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم» (نمل

شیاطین جنی، با قدرت سیری که دارند، کاهنان را از گفتگوهای مردم مطلع می‌کند، یا از وقایعی که در نقاط دور دست اتفاق افتاده، آگاه می‌کنند، اتفاقاتی چون سرقت و قتل و گمشده، روشن است که چنین خبر دادنی، خبر از آنچه است که واقع شده است، نه خبر غیبی و آسمانی که در آینده قرار است واقع شود، بنابراین اخبار کاهنان از آسمان گرفته نشده و خبر غیبی از آنچه در آینده واقع می‌شود نیست، بلکه خبر از آنچه است که واقع شده و اجنه با قدرت سیر، از آن مطلع شده و به کاهن رسانده‌اند، بنابراین این گونه خبر دادن آنها، با آنچه از طرد شیاطین توسط شهاب سنگ‌ها گفتیم، تضادی ندارد.

البته ما ماموریم که به نزد کاهنان و پیش‌گویان نرویم، زیرا رفتن ما سبب تقویت آنان بر مسیر باطل می‌شود، آنان به دروغ ادعا می‌کنند که از غیب و آینده با خبرند، در حالی که هیچ آگاهی نسبت به غیب و آینده ندارند، تنها با کمک قدرت سیر اجنه، از وقایعی که در نقاط دور دست اتفاق افتاده، مطلعند، اما ادعا می‌کنند که ما نیز مانند پیامبران از غیب مطلعیم و فرقی بین ما نیست، چنان که خداوند می‌فرماید:

«شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القاء می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند» (انعام ۱۲۱)

از امام صادق علیه السلام سوال شد که در نزد ما مردی است که دیگران به نزد او می‌روند و در مورد اشیاء سرقتی و مانند آن، از او سوال می‌کنند، امام علیه السلام فرمود: «رسول الله فرمودند که هرکس به نزد ساحر یا کاهن یا کذابی برود و او را در آنچه می‌گوید تصدیق کند، به کتاب خداوند کافر شده است»^۱ و فرمود:

«کسی که کاهن را تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده است، کافر شده

است»^۱

ممکن است که انسان با رجوع به یک کاهن، از اشیاء سرقتی یا گمشده خود، مطلع شود، اما چون رجوع به کاهن موجب تقویت او در ادعاهای باطلی که دارد می‌شود، لذا در این روایات از رجوع به کاهن و تصدیق او نهی شده است.

۳۰. برخی از آیات قرآن از جمله سوره توحید در زمان‌های قبل از محمد نیز وجود داشته است و ادعای بی‌نظیر بودن آیات و تحدی قرآن از بیخ و بن باطل است؟!

پرسش سی ام:

آیا می‌دانستید که به اعتراف خود مورخان مسلمان، برخی از آیات قرآن از جمله سوره توحید در زمان‌های قبل از محمد نیز وجود داشته است و ادعای بی‌نظیر بودن آیات و تحدی قرآن از بیخ و بن باطل است؟!

«... دختر خالد بن سنان عیسی (خالد بن سنان پیش از پیامبر اسلام می‌زیست) پیش پیغمبر آمد و شنید که ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ می‌خواند و گفت پدر من نیز همین را می‌گفت.» (منبع: مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۰)

پاسخ:

یکی از کسانی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند که بعد از نبوت عیسی علیه السلام و قبل از نبوت پیامبر گرامی اسلام، به نبوت و پیامبری مبعوث شد، خالد بن سنان علیه السلام بوده است.

شیخ بزرگوار کلینی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

«در حالی که پیامبر اکرم نشسته بود زنی خدمت آن حضرت رسید. حضرت به آن زن خوشامد گفت ... سپس فرمود:

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۱۲

این زن دختر پیامبری است که قومش او را تباه کردند، یعنی خالد بن سنان که آنها را به سوی خدا دعوت کرد و آنها از ایمان آوردن روی گردانیدند، و آتشی بود که آن را «آتش حدثان» می‌نامیدند و هر سال یک بار به سراغ آنها می‌آمد و برخی از آنها را در کام خود فرو می‌برد. این آتش همه ساله در هنگام معینی می‌آمد. آن پیغمبر به آنها فرمود: اگر من این آتش را از شما دور کنم ایمان می‌آورید؟

گفتند: آری، پس آن پیغمبر جامه خود را در برابر آن آتش گرفت و آن را از ایشان برگرداند و به دنبال آن رفت تا به درون غاری وارد شد که آن آتش، از آن بیرون می‌آمد، و آن مردم بر درب آن غار نشستند و چنان پنداشتند که آن پیغمبر دیگر نخواهد توانست از این غار بیرون آید. پس دیدند که او بیرون آمد در حالی که می‌گفت: این است این است [یعنی این است اعجاز من] و همه اینها از این است [یعنی از سوی خداست].

بنی عباس گمان بردند که من بیرون نیایم ولی بیرون آمدم در حالی که پیشانیم تر است. سپس به آنها فرمود: اینک آیا به من ایمان می‌آورید؟ گفتند: نه. فرمود: پس من در فلان روز می‌میرم و چون مردم مرا به خاک بسپارید، و بزودی گله گورخری که پیشاپیش آنها خر دم بریده‌ای قرار دارد بیاید تا بر سر قبر من بایستد، و چون چنین شد قبر مرا بشکافید و هر چه خواهید از من بپرسید.

هنگامی که آن پیغمبر از دنیا رفت و روز موعود فرا رسید و گورخران بر سر گور آن جمع شدند، مردم خواستند قبرش را بشکافند ولی با خود گفتند: تا زنده بود به او ایمان نیاوردید پس چگونه پس از مرگش به او ایمان خواهید آورد، و اگر قبر او را نبش کنید پیوسته ننگی را بر دوش خود خواهید داشت، پس او را رها کنید، و بدین ترتیب او را به حال خود گذاردند.^۱

در دعای «ام داود» نیز از خالد بن سنان رضی الله عنه یاد شده است؛^۱

شیخ صدوق می نویسد؛

«میان رسول اکرم و عیسی رضی الله عنه پیامبران و امامانی بودند که مستور و خائف بودند که از زمره آنها خالد بن سنان عبسی پیامبری است که هیچ کس منکر آن نیست و آن را دفع نمی کند. زیرا اخبار نبوت او مورد اتفاق خاص و عام و مشهور است و دخترش زنده بود تا رسول خدا را درک کرد و بر پیامبر درآمد و رسول خدا فرمود: این دختر پیامبری است که قومش او را ضایع کردند و قدرش را ندانستند و او خالد بن سنان عبسی است که پنجاه سال قبل از مبعث پیامبر اکرم مبعوث شد و نسب او چنین است: خالد بن سنان بن بعیث بن مریطه بن محزون بن مالک بن غالب بن قطیعة بن عبس»^۲

اهل سنت نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود:

«خالد بن سنان، پیامبری بود که قومش او را تباه کردند» **«ذاك نبي ضيعه**

قومه»^۳

ابن حجر در کتاب «الاصابه»، مفصلاً اخباری پیامبری او را طبق منابع اهل سنت، ذکر می کند؛^۴

از سوی دیگر، خود خداوند در قرآن تصریح دارد که آموزه های قرآنی، بر سایر پیامبران قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، وحی شده است، چنان که می فرماید؛

«آیا آن کس را که روی گردان شد مشاهده کردی - و کمی عطا کرد و از بیشتر

۱. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۹

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۹

۳. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۹۸؛ المصنف ابن ابی

شیبه، ج ۷، ص ۵۶۰

۴. الاصابه، ج ۲، ص ۳۰۹

امساک نمود - آیا نزد او علم غیب است و می بیند (که دیگران می توانند گناهان او را بر دوش گیرند) - یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است - و در کتب ابراهیم همان کسی که وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد - که هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد - و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست - و اینکه سعیش به زودی دیده می شود (و به نتیجه اش می رسد) - سپس به او جزای کافی داده خواهد شد. (نجم ۳۳-۴۱)

می بینیم که خداوند تصریح می کند که این آموزه های قرآنی، قبل از نزول در قرآن، به پیامبران پیشین نیز وحی شده بود و در کتابهای آنها نیز آمده بود. یا در آیه دیگر می فرماید؛

«مسلم را رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند - و نام پروردگارش را بیاد آورد و نماز بخواند - بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید - در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است - این دستورات در کتب آسمانی پیشین آمده است - کتب ابراهیم و موسی» (اعلی ۱۴-۱۹)

در اینجا نیز قرآن تصریح می کند که محتوای این آیات، در کتب انبیاء پیشین نیز بوده است.

یا می فرماید؛

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، بنابراین تنها مرا پرستش کنید» (انبیاء ۲۵)

بر این اساس می گوئیم چه مانعی دارد که بخشی از محتوای سوره توحید، قبل از پیامبر گرامی، به خالد بن سنان که پیامبر بوده است، وحی شده باشد معاند به نقل مسعودی از علمای اهل سنت استناد کرده است که دختر خالد به پیامبر عرضه داشته که دو آیه ابتدایی سوره توحید را از پدرش شنیده است، در حالی که خود مسعودی، تصریح کرده است که خالد بن سنان پیامبر

بوده است، یعنی این آگاهی خالد بن سنان رضی الله عنه، از طریق وحی و تعلیم الهی بوده است؛ «من كان في الفتره، خالد بن سنان العبسی ... و قد ذكره النبي، فقال ذلك نبي اضاعه قومه»^۱

البته نقل مسعودی که از علمای اهل سنت است، بدون سند و مرسل است و از حیث سندی، نقل او اعتباری برای ما ندارد، اما روشن کردیم که حتی اگر نقل او صحیح هم باشد، باز هم با الهی بودن آیات سوره توحید، تضادی ندارد. در ذیل توضیح داده ایم که هیچ منافاتی نیست که در دوران فترت و قبل از پیامبر گرامی اسلام، پیامبری مبعوث شده باشد؛^۲

۳۱. چرا در قرآن از خرس و برف سخنی به میان نیامده است؟

پرسش سی و یکم:

افرادی شبهه می کنند اگر قرآن کتابی است که از طرف خدا بر پیامبر نازل شده پس چرا از خرس حرفی نزنده تا ما بدونیم که خرس قطبی چه حکمی داره حلال هست یا حرام، یا چرا از برف در قرآن سخن به میان نیامده است!!!!؟

پاسخ:

قرآن کتاب هدایت است و هر آنچه که برای هدایت بشر نیاز بوده، در آن آمده است، لذا در آیات فراوانی، هدف از نزول قرآن، انسان سازی و هدایت جهانیان به سوی سعادت دنیوی و اخروی و زندگی سعادت مند بیان شده است؛^۳ قرآن یک دایره المعارف در تمام موضوعات نیست که جزئی ترین مسائل در آن آمده باشد، بلکه قرآن یک کتاب تربیت و انسان سازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه های معنوی و مادی نازل شده است، بنابراین منظور از

۱. مروج الذهب، ج ۱، ص ۸۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5772

۳. بقره ۲؛ انعام ۱۵۵ و ۱۵۷؛ اعراف ۵۲ و ۲۰۳؛ یونس ۵۷؛ نحل ۶۴؛ لقمان ۲ و ۳ و ...

اینکه همه چیز که در قرآن آمده است، تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است، نه اینکه قرآن یک دائرة المعارف بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیائی و شیمی و فیزیک و گیاه شناسی و مانند آن در آن آمده است، لذا نباید توقع داشت که از تمام حیوانات مانند خرس، یا پدیده‌های هستی مانند برف، در قرآن سخن به میان آمده باشد، در ذیل بیشتر توضیح داده‌ایم؛^۱

خود قرآن تصریح می‌کند که کتاب کلیات است و سنت قرار است که قضایا را به صورت تفصیلی تر بیان کند، لذا می‌فرماید؛
«قرآن را بر تو فرستادیم تا آنچه برای مردم نازل شده است، برای آنها بیان کنی و آشکارسازی، شاید آنان بیندیشند» (نحل ۴۴)

اتفاقاً در سنت و روایات معصومین از خرس با عنوان «الدب» یاد شده است و تصریح شده است که چون خرس از حیوانات مسخ شده است، خوردن گوشت آن، حرام است؛ «الدب و ما کان من المسوخ - المسوخ من بنی آدم ... الدب»^۲
در گذشته در مورد حیوانات مسخ شده، توضیحات مفصلی داده‌ایم؛^۳
همینطور در روایات متعددی تصریح شده است که گوشت حیوانات درنده حرام است که این روایات با اطلاقی که دارد، شامل گوشت خرس هم می‌شود؛
«کل ذی ناب من السباع ... حرام - اما لحوم السباع و السباع من الطیر و الدواب فانا نکرهه و...»^۴
امام رضا علیه السلام فرمود:

1. https://t.me/Rahnamey_Behesht/6798

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۴۲؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۸۳؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۴۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۱۰۴ باب ۲

3. https://t.me/Rahnamey_Behesht/9099

۴. الکافی، ج ۶، ص ۲۴۴؛ التهذیب، ج ۹، ص ۷۹

«تمام پرندگان درنده و حیوانات وحشی درنده حرام هستند زیرا مردار و گوشت انسانها و قاذورات و فضولات و اشباه اینها را می‌خورند لذا خداوند عزّ و جل نشان‌هایی را جهت امتیاز حیوانات وحشی از حلال گوشت و پرندگان حلال از حرام گوشت آنها قرار داده چنانچه پدرم علیه السلام در همین باره فرموده؛ هر حیوان درنده‌ای که صاحب دندان نیش بوده و هر پرنده‌ای که چنگال داشته باشد حرام گوشت است چنانچه هر پرنده‌ای که سنگدان دارد گوشتش حلال می‌باشد.»^۱

همینطور در سنت و روایات معصومین نیز از برف با عنوان «الثلج» یاد شده است و در مورد برخی از پدیده‌ها، تعبیر شده است که سفید تر از برف یا سردتر از برف هستند؛ «ابرد من الثلج»، «ایبض من الثلج».^۲

مثلاً پیامبر گرامی فرمود:

«روز قیامت فرا نمی‌رسد، مگر این که قائم ما قیام بحق نماید، و این موقعی است که خداوند عز و جل بوی فرمان قیام دهد. هر کس از وی پیروی کند رستگار و آن کس که سرپیچی نماید به هلاکت رسد. بندگان خدا! بسوی وی بشتابید هر چند با راه رفتن از روی برف باشد. چه که وی سفیر الهی و جانشین من است.» «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمٌ لِّلْحَقِّ مِنَّا وَ ذَٰلِكَ حِينَ يَأْذُنُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ اللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ فَاتُّوهُ وَ لَوْ عَلَى التَّلَجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلِيفَتِي»^۳

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۹۳؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۸۲

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۴۵؛ امالی صدوق، ص ۱۸۴؛ الخصال، ج ۲، ص ۳۶۲؛ الاختصاص، ص ۶۶؛ دلائل الامامه، ص ۱۰۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ اعلام الوری، ص ۳۴۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۴

۳. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۶۰؛ کفایه الاثر، ص ۱۰۷

یا در معجزات علی علیه السلام نقل شده است که؛

«ابو الجاریه گفت، برف در بلاد ما فراوان است ولی در اینجا بدان دسترسی نداریم؟ عمّار گفت علی علیه السلام، دست دراز کرد از بالای منبر کوفه و برگردانید و ناگاه در آن تیکه برفی بود که از آن آب میچکید...»^۱

۳۲. قرآن می‌گوید همه موجودات را برای بهره‌مندی انسان خلق کرده است در حالی که پرسش است موجوداتی چون دایناسورها و آبزیان چه فایده‌ای برای انسان دارند؟

پرسش سی و دوم:

خداوند تمامی موجودات را برای بهره‌مندی انسانها آفریده است!!! طبق ادعای مضحک قرآن و الله تمامی موجودات زنده برای خدمت و بهره‌مندی به انسان بوجود آمده‌اند!! پس دایناسورها که میلیونها سال پیش بر روی زمین وجود داشتند برای چی خلق شده بودند؟ موجودات ناشناخته زیر اقیانوسها برای چه خدمتی به انسان ساختن شده‌اند؟

پس فهمیدیم که الله در قرآن یک ادعایی کرده که با واقعیت موجود در تناقض محض میباشد!!؟

پاسخ:

ما در پاسخی یاد آور شدیم که خداوند، آنچه در عالم طبیعت است را برای منفعت و بهره‌مندی انسان آفریده است (سوره بقره آیه ۲۹)^۲
ملحد به مطلب ما اشکال کرده است که اگر چنین است، پس دایناسورها و خلقت آنها چه نفعی برای انسان داشته است؟ یا موجودات ناشناخته اعماق

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۱۶۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4783

دریها، چه فائده‌ای برای انسان دارند؟ به او پاسخ می‌دهیم:

۱. به فرض که ما امروز نمی‌دانیم که موجودات فوق‌الذکر چه منفعتی برای انسان داشته‌اند، این دلیل می‌شود که به خاطر ندانستن از اساس منافع آنها را انکار کنیم!!!

قابل انکار نیست که معلومات فعلی انسان نسبت به مجهولات او بسیار کم و بی‌ارزش است و در پیرامون هر مسأله حل شده علمی، هزاران مسأله مجهول وجود دارد که به تدریج با مجاهدات فراوان دانشمندان پرده از روی آنها برداشته می‌شود. به راستی اگر بخواهیم نسبت معلومات و مجهولات کنونی را با هم مقایسه کنیم، نتیجه آن یک کسر فوق‌العاده کوچکی می‌شود که با صفر فاصله زیادی ندارد.

از همه چیز نزدیک‌تر به خود ما، حیات و زندگی ماست و باید با کمال تأسّف اعتراف کرد که هنوز از حقیقت آن کمترین اطلاعی نداریم. یکی از دانشمندان می‌گوید زندگی و کیفیات حیاتی جانداران، مانند دریای وسیع و پهناوری است که ما فقط از دور، پرتوی از امواج آن را مشاهده می‌کنیم. الکسیس کارل - دانشمند بزرگ فرانسوی - در کتاب انسان موجود ناشناخته می‌گوید:

«انسان در واقع یک مجموعه سرا پا راز و ابهام است که نمی‌توان او را به سادگی درک کرد.» و در جای دیگر می‌گوید: «در واقع جهل ما از خود، زیاد و هنوز نواحی وسیعی از دنیای درونی ما ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که محققین و مطالعه‌کنندگان زندگی انسان، طرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند»^۱

بنابراین، صرف ندانستن دلیل بر انکار منافع نیست، ای بسا منفعی که با گذر زمان و مجاهدت‌های علمی برای بشر روشن شود و پرده جهل کنار رود،

۱. خدا را چگونه بشناسیم، ص ۲۱۸

چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اگر می‌خواهی وسعت حکمت آفریدگار و کوتاهی علم مخلوقات را بدانی نظر به آنچه در اقیانوس‌ها از انواع ماهیان و جنبندگان آب و صدف‌ها است بیفکن. انواعی که شماره ندارد، و منافع آن تدریجاً برای بشر بر اثر حوادثی که (در زندگی او) پیش می‌آید روشن می‌گردد.»^۱

آری در دریا و جنبندگان دریا و گیاهان دریائی و غیر آن منافع و برکاتی است که هر روز که بر عمر بشر می‌گذرد اسرار تازه‌ای از آن کشف می‌شود؛ و فوائد جدیدی بر او ظاهر می‌گردد که او را در برابر خالق این همه نعمت‌ها وادار به خضوع می‌کند.^۲

۲. در مورد دایناسورها گفته شده است که مطابق تحقیقات فسیل شناسان، میلیون‌ها سال قبل خزندگان بزرگی بر روی زمین زندگی می‌کردند. این خزندگان حدود ۶۰ تا ۶۵ میلیون سال قبل در زمان کوتاهی نابود شده‌اند و بعد از آنها پرندگان و پستانداران که در زمان دایناسورها حضوری کم رنگ داشتند در زمین گسترش یافتند. بزرگی این دایناسورها متفاوت بوده است برخی از آنها تا ۳۵ متر طول داشته‌اند که با بزرگترین حیوان امروزی که یک گونه نهنگ است، برابری می‌کند. برخی از دایناسورها نیز در حد یک مرغ خانگی بوده‌اند. نوع غذای آنها نیز متفاوت بوده است برخی گیاه خوار، و برخی دیگر گوشت خوار بوده‌اند.

در مورد علت انقراض ناگهانی دایناسورها نظریه‌های متفاوتی ارائه شده است ولی مشهورترین نظریه این است که شهاب سنگی بزرگ بر زمین اصابت کرده و باعث شده است که دود و گرد و غبار تمام جو زمین را فرا بگیرد و چندین ماه نور خورشید به زمین نرسد و همین امر باعث شده که هم منابع غذایی دایناسور از

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۰۹

۲. پیام قرآن، ج ۲، ص ۲۸۵

بین برود و هم یخبندان عظیمی بر زمین حاکم شود و نتیجه این امر انقراض دایناسورها بوده است. چون این حیوانات خون سرد بوده‌اند و برای بقای خود احتیاج به حرارت خورشید داشته‌اند.^۱

از باب قاعده الزام در برابر ملحد، به سخنان برخی از دانشمندان اشاره می‌کنیم که مدعی‌اند پرندگان کنونی که انسان از جهات مختلف از منافع آنها بهره‌مند می‌شود، بازمانده از دایناسورها هستند و اگر دایناسورها نبودند، آن پرندگان هم نبودند، بنابراین دایناسورها با واسطه در جهت منافع انسان آفریده شده‌اند.

چنین می‌گویند؛

«بررسی بازمانده‌های کهن بال (آرکتوپتیریکس) در ۱۸۶۱ نشان دهنده رابطه‌ای بین دایناسورها و پرندگان است. دانشمندان امروزه در اسکلت پرندگان، استخوانی را پیدا کرده‌اند که فقط در دایناسورها وجود داشته است. صرف نظر از حضور اثرهای سنگواره شده، نیاپرنده خیلی شبیه آراسته آرواره (دایناسور درنده کوچک) است.

تحقیقاتی که در حدود سال ۱۹۷۰ انجام شده نشان می‌دهد دایناسورهای ددپا به احتمال زیاد نیاکان پرندگان هستند؛ در واقع، بسیاری از دیرین شناسان پرندگان را مانند دایناسورهای بازمانده در نظر می‌گیرند و بر این باورند که دایناسورها و پرندگان باید با هم زیر یک گونه قرار داده شوند. امروزه ۱۰۰۰۰ گونه از پرندگان به این گروه تعلق دارند.

حدوداً نیمه نخست قرن ۲۰، دانشمندان دایناسورها را جانورانی تنبل، خنگ و خون سرد به شمار می‌آوردند. با این وجود، تحقیقات گسترده انجام شده در سال ۱۹۷۰ این نظریه را تأیید می‌کند که آن‌ها حیواناتی با دگرگونی‌های بدنی زیاد

۱. نرم افزار پرسمان، کلید واژه دایناسورها

بودند و اغلب خود را با واکنش‌های متقابل اجتماعی سازگار می‌کردند. مدرکی از پزندگانی مربوط به دسته ددپایان شدیداً این تغییر نظریه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.^۱

۳. اگر دایناسورها و آبیان اعماق دریا هیچ منفعتی برای انسان نداشته باشند، جز همین که انسان با تامل در خلقت شگفت‌انگیز آنها، با خداوند و علم و قدرت نامتناهی او بیشتر آشنا شود، همین روشن‌ترین مصداق بهره‌بردن انسان از خلقت این موجودات است، یعنی خداوند این موجودات را برای منفعت و بهره‌بردن انسان آفریده است تا انسان با تامل در خلقت آنها، خدا را بشناسد و قدم در مسیر سعادت و رستگاری بردارد، لذا خداوند می‌فرماید؛

«و از آیات او است آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و منتشر نموده، و هرگاه بخواهد قادر بر جمع آنها است.» (شوری ۲۹) و می‌فرماید؛ «بدون شک در آسمان‌ها و زمین نشانه‌های فراوانی است برای آنها که اهل ایمانند و همچنین در آفرینش شما و جنبندگان که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه‌هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند.» (جاثیه ۳-۴)

در رابطه با موجودات در اعماق دریا و تامل در خلقت شگفت‌انگیز آنها در

دعای جوشن می‌خوانیم؛

«يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ»: «ای کسی که شگفتی‌های قدرتت در دریاها است.»^۲

آن روز که این جمله در دعای جوشن از پیغمبر اکرم نقل شد؛ هنوز اسرار دریاها بر کسی مکشوف نبود، و امروز عظمت این جمله برای ما از هر زمانی روشن‌تر است.

1. <https://b2n.ir/294988>

۲. دعای جوشن کبیر، بند ۵۸

در دعا و مناجات دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است، که فرمود:
«أَنْتَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَظَمَتُكَ، وَ فِي الْأَرْضِ قُدْرَتُكَ، وَ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُكَ»؛
«تو کسی هستی که عظمتت در آسمان و قدرتت در زمین، و شگفتی‌های
خلقتت در دل دریاها است.»^۱

۳۳. آیا دستور قرآن به ذبح و قربانی حیوانات با فطرت و انسانیت همخوانی
دارد؟

پرسش سی و سوم:

چرا سر حیوانات رو می‌بریم برای قربانی یا خوردن یا ...؟ مگر آنها هم مثل ما
انسان‌ها جان ندارند؟!!!

پاسخ:

۱. خداوند مالک هر آنچه است که در عالم می‌باشد چنان که می‌فرماید؛
«هر چه در آسمانها و زمین است از اوست»^۲
«مالکیت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست»^۳
خدایی که مالک همه موجودات جهان است، به انسان اجازه تغذیه از
گوشت برخی از حیوانات را که خودش مالک آنها است را با شرایطی داده است.
بدن انسان ناگزیر است که توسط گوشت مورد تغذیه قرار گیرد، و موارد لازم و
پروتئینی از این طریق جذب بدن شود، اگر چه نباید در این رابطه افراط نیز
صورت گیرد، این نکته هم مورد تاکید روایات قرار گرفته است؛^۴
و هم کشفیات علمی این مساله را مورد تاکید و توصیه قرار می‌دهد که

۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۰۲

۲. بقره ۱۱۶ و ۲۵۵ و ۲۸۴؛ آل عمران ۱۰۹ و ۱۲۹؛ نساء ۱۲۶

۳. مائده ۱۷؛ انعام ۱۲؛ توبه ۱۱۶

می‌توانید در ذیل بیشتر بخوانید؛^۱

بنابراین، انسان ناگزیر است که در دنیا برای ادامه حیات تغذیه داشته باشد، از آنجایی که خداوند عالم هستی و تمام موجودات را برای بهره‌مندی انسان آفریده است تا مقدمه‌ای باشد برای کمال‌نهایی انسان چنان که در ذیل گفته‌ایم؛^۲

لذا اجازه تغذیه از حیواناتی را که خودش مالک آنها است را به انسان داده است، بنابراین استفاده از گوشت حیوانات با اجازه مالک آنها یعنی خداوند است و هیچ ظلمی در حق آنها صورت نگرفته است، زیرا اساساً خداوند آنها را برای همین هدف، یعنی بهره‌مندی انسان آفریده است.

اگر بگویید که باید به جای ذبح حیوانات روی به گیاه‌خواری آوریم و از طریق گیاهان نیازهای تغذیه‌ای خود را برطرف کنیم، تا ظلمی به حیوانات نشده باشد، باز هم اشکال ظلم (طبق استدلال خودتان)، برطرف نمی‌شود، زیرا گیاهان هم مانند انسان و حیوانات جان و حیات دارند، و گیاه‌خواری هم مستلزم آن است که جان گیاهان را بگیریم، طبق استدلال شما در این صورت نباید گیاه را نیز بخوریم تا به آنها ظلم نکرده باشیم که نتیجه آن می‌شود که باید از گرسنگی

بمیریم

گیاه‌شناسان می‌گویند؛

«گیاهان برای حفظ قلمرو خود مبارزه می‌کنند، به جستجوی غذا هستند و از شکارچی‌ان و طعمه‌ها می‌ترسند. آن‌ها نیز همچون سایر حیوانات، زنده هستند و از خود رفتارهایی را نمایش می‌دهند. طبق گفته‌های آلبویر هامانت، دانشمند گیاه‌شناس از دانشگاه لیون فرانسه، برای آن‌ها که بتوان رفتارهای گیاهان را مشاهده

1. <https://b2n.ir/028424>

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4783

https://t.me/Rahnamye_Behesht/8377

کرد باید ابتدا از فرآیند رشد گیاه فیلمی تهیه شود و سپس سرعت فیلم افزایش داده شود؛ در این صورت افراد می‌توانند ببینند که گیاهان نیز همچون سایر حیوانات رفتار می‌کنند. یک ویدیوی تایم-لپس می‌تواند دنیای بیگانه‌ی گیاهان را با تمام شکوهی که دارد به خوبی نشان دهد؛ مانند آن‌چه که در مستند بسیار زیبای Life مشاهده کرده‌ایم.

گیاهان با هدف مشخصی حرکت می‌کنند و به همین دلیل باید نسبت به آن‌چه که در اطرافشان می‌گذرد، آگاهی کامل داشته باشند. آن‌طور که جک سی اسکالتز می‌گوید، این گیاهان به خوبی نسبت به اتفاقات اطراف واکنش نشان می‌دهند؛ بنابراین می‌توان گفت که دارای حواس بسیار پیچیده‌ای هستند که از آن‌ها برای سنجش شرایط محیط استفاده می‌کنند....

آن‌ها نیز بو می‌کشند و یا صدای چیزی را می‌شنوند و سپس متناسب با شرایط، از خود واکنش نشان می‌دهند و این دقیقاً همان کاری است که ما و سایر حیوانات انجام می‌دهیم...^۱

۲. خداوندی که اجازه استفاده از گوشت برخی از حیوانات را داده است، شرط کرده است که این حیوانات باید از طریق شرعی ذبح شود، و به اصطلاح «میتة و مردار» نشده باشند؛ ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ...﴾ بقره (۱۷۳)

فلسفه تحریم میتة و لزوم ذبح شرعی حیوان مطابق کشفیات دانشمندان در این نکته است که دستگاه گوارش نمی‌تواند از مردار خون سالم و زنده بسازد، بعلاوه مردار کانونی است از انواع میکروبها، اسلام علاوه بر اینکه خوردن گوشت مردار را تحریم کرده، آن را نجس هم دانسته تا مسلمانان کاملاً از آن دوری کنند.^۲ گوشت مردار به خاطر از میان رفتن گلبولهای سفیدش، زمینه‌ای مساعد

1. <https://b2n.ir/195624>

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۸۵

برای رشد میکروبها و ظهور انواع بیماریها است؛^۱

در روایات نیز در این رابطه نکات نابی بیان شده است.

در روایتی از امام باقر و صادق علیهما السلام آمده است؛

«خداوند تبارک و تعالی این اشیاء را بر بندگان حرام نکرد و غیر آنها را حلال قرار نداد تا ایشان را به آنچه حلال کرده راغب و از آنچه حرام فرموده بی میل نموده باشد بلکه پس از آفرینش مخلوقات آنچه که ابدان ایشان به آن قائم است و در راستای مصلحت و خیر آنها هست را به آنها تعلیم فرمود و پس از آن تفهیمشان نمود که این سنخ از اشیاء بر ایشان مباح و حلال است و نیز آنچه به ضرر ابدان ایشان هست را به آنها هشدار داد و اعلام فرمود که این قبیل از اشیاء بر آنها حرام است ... پس از آن فرمود:

اما مردار: احدی حق ندارد از آن تناول کند مگر آنکه بدنش مبتلا به ضعف مفرط بوده و قوت از او رفته و و نسلش منقطع می‌گردد و اساسا خورنده مردار مبتلا به مرگ ناگهانی می‌گردد.^۲

در روایت دیگر امام رضا علیه السلام فرمود:

«مردار حرام است زیرا تغذیه از آن موجب فساد و تباه شدن ابدان و پیدا شدن آفات در آنها می‌باشد و وجه دیگر برای حرمت آن این است که حق تعالی بدین وسیله خواسته است هشدار دهد که تسمیه (گفتن بسم الله در وقت ذبح) سبب است برای حلال شدن مذبوح و ترکش باعث حرام بودن آن می‌باشد.»^۳

امام صادق علیه السلام در مقام احتجاج با یک زندیق آنجایی که زندیق گفت، مردار را چرا حرام کرده است، فرمود:

1. <https://b2n.ir/600676>

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۴۲؛ الفقیه، ج ۳، ص ۳۴۵

۳. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۸۴

«تا جدا باشد از آنچه با نام خدا سر بریده شود، و خون در تن مردار بسته شود و به تنش چسبد، و گوشتش سنگین و ناگوار گردد.»
زندیق گفت: ماهی هم مردار است، امام علیه السلام فرمود:
«تذکیه ماهی زنده برآوردن آن از آب است و آنگاه وانهند تا جان دهد، برای این است که خون (جهنده) ندارد و ملخ هم چنین است»^۱

۳۴. آیت الله حیدری: قرآنی که با قرائت حفص است دارای ایرادات ادبی و گرامری است!!!؟

پرسش سی و چهارم:

آیت الله حیدری: قرآنی که با قرائت حفص است دارای ایرادات ادبی و گرامری است!!!

آیت الله حیدری در کلیپی به برخی از اشکالات ادبی قرآن قرائت حفص پرداخته و به چند مورد اشاره می‌کند!!! سخنان ایشان نشان می‌دهد ایرادات ادبی قرآن به گونه‌ای واضح است که هرکسی کوچکترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد آنها را متوجه می‌شود!!!؟

پاسخ:

چنان که در خود قرآن تصریح شده است، قرآن به لسان و زبان عربی نازل شده است، چنان که می‌فرماید؛

«آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد.» (شعراء ۱۹۲-۱۹۵)

و می‌فرماید؛

«در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست تا ظالمان را انداز کند و نیکوکاران را بشارت دهد.» (احقاف ۱۲)

وقتی می‌گوییم قرآن به زبان عربی است، یعنی مطابق با قواعد صرفی و نحوی و استعمالی عرب زبانان نازل شده است، بر این اساس و با توجه به این نکته، اشکالات آمده در کلام کمال حیدری را بررسی می‌کنیم؛

۱. می‌گوید چرا ادبیات قرآن مردانه است و در بسیاری از موارد، از ضمائر و موصولاتی استفاده شده است که برای مردان و مذکران به کار می‌رود، نه برای بانوان، مثلاً در آیه شریفه ذیل از ضمائر مذکر استفاده شده است؛

﴿تَمَّا جَزَاءَ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ «کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ بر می‌خیزند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند. (و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند) این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی آنها در دنیا است و در آخرت مجازات بزرگی دارند. مگر آنها که قبل از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند، بدانید (خدا توبه آنها را می‌پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است.» (مائده ۳۳-۳۴)

در حالی که قرآن به لغت عربی است و عرب زبانان در مواردی که مخاطبشان تنها مردان هستند، از موصولات و ضمائر مذکر استفاده می‌کنند و در مواردی که مخاطب آنها تنها زنان هستند، از ضمائر مونث استفاده می‌کنند، و در مواردی که مخاطب آنها مردان و زنان به صورت مشترک هستند، از ضمائر موصولات مذکر استفاده می‌کنند و در خطاب، ضمائر مذکر را بر مونث از باب تغلیب، ترجیح می‌دهند و مجموع مردان و زنان را با ضمائر و موصولات مذکر خطاب می‌کنند، چنان که در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«در بسیاری از موارد جمع مذکر را به عنوان تغلیب بر هر دو گروه (مردان و زنان) اطلاق می‌کنند»^۱

«تغلیب» آن است یکی از دو چیز را بر چیز دیگر برتری بخشیم و لفظ آن را بر دیگری نیز به کار گیریم، مثلاً مردان را بر زنان غلبه داده و ضمائر مذکر را برای مجموع آنها استفاده کنیم؛ «**کتغلیب المذکر علی المؤنث**»^۲

بنابراین عرب زبانان با صیغه‌های مذکر خطاب‌های عمومیشان نسبت به تمام مردان و زنان را بیان می‌کنند و قرآن هم چون مطابق با زبان عربی است، از این قاعده بهره گرفته است و خطاب‌های عمومی خود را با استفاده از صیغه‌های مذکر بیان کرده است.

مثلاً یک عرب زبان هنگام سلام می‌گوید؛ «سلام علیکم» در حالی که ممکن است در مجلس چند مرد و چند زن حاضر باشند و گفته نمی‌شود «**سلام علیکم و سلامٌ علیکُنَّ**»، او در خطاب عام خود، از صیغه مذکر استفاده می‌کند.

قرآن نیز حکم محارب را شامل مرد و زن می‌داند، و چون مخاطب حکم او عموم مردم اعم از مردان و زنان هستند، مطابق قواعد عربی از صیغه‌های مذکر برای افاده مطلب خود بهره گرفته است.

۲. کمال حیدری در ادامه اشکال قبلی طرح می‌کند، که خداوند نعمت‌های بهشتی و تزویج با حور العین را با صیغه‌های مذکر بیان کرده است، این یعنی نعمت‌های بهشتی، اختصاص به مردان دارد

در حالی که قرآن به روشنی پاسخ او را داده و زنان را کنار مردان مشمول نعمتهای بهشتی دانسته و می‌فرماید؛

«من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۸۷

۲. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ج ۱، ص ۴۴۰

کرد» (آل عمران ۱۹۵)، «هر کس از مرد و زن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده میشود (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار میگردد) (غافر ۴۰)، «هر کس از مرد و زن عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد به او حیات و زندگی پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش آنها را به نحو احسن خواهیم داد» (نحل ۹۷)

بنابراین مرد و زن هر دو از نعمتهای بهشتی بهره مند هستند.

حیدری مطرح می‌کند که اگر چنین است، پس چرا خداوند با صیغه‌های مذکر گفته است که بهشتیان در بهشت هر چه بخواهند، برایشان است؛ ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ «هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست و نزد ما نعمتهای اضافی دیگری است» (ق ۳۵)

ما پاسخش را در شماره اول دادیم که این خطابات عام است و شامل مرد و زن می‌شود، اما چون عرب در خطابات عام از صیغه‌های مذکر استفاده می‌کند، خداوند هم در آیه مذکور از صیغه‌های مذکر استفاده کرده است.

همینطور او اشکال مطرح کرده، خداوند با صیغه‌های مذکر از همسران بهشتی، سخن به میان آورده است، یعنی حوریان بهشتی اختصاص به مردان دارد؛

﴿كَذَلِكَ وَرَوَّجَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ «این چنینند بهشتیان، و آنها را با «حورالعین» تزویج می‌کنیم.» (دخان ۵۴)

که پاسخش را دادیم که این خطاب هم عام است و مرد و زن بهشتی، هر دو از همسران بهشتی و حورالعین بهره می‌برند، خداوند مطابق با قواعد عربی، برای خطاب عمومی مردان و زنان از صیغه‌های مذکر استفاده کرده است.

خصوصاً آنکه مطابق آنچه لغت شناسان فرموده‌اند؛

«حور» جمع «حوراء» و «احور» به کسی گفته می‌شود که سیاهی چشمش

کاملاً مشککی، و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد، و یا به طور کلی کنایه از جمال و زیبایی کامل است؛ چرا که زیبایی، بیش از همه در چشمان، تجلی می‌کند، و به این ترتیب، کلمه «حور» بر مذکر و مؤنث هر دو اطلاق می‌شود، و مفهوم گسترده‌ای دارد که همه همسران بهشتی را شامل می‌شود؛ همسران زن برای مردان با ایمان و همسران مرد برای زنان مؤمن (دقت کنید)^۱

در روایات نیز تصریح شده است که زنان نیز از همسران بهشتی و حور العین می‌توانند بهره مند شوند، چنان که در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم؛^۲

۳. او در ادامه اشکالات ادبی، به دو آیه ذیل اشکال کرده است که می‌فرماید؛
 ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَعَلَى الْفَالِكِ نُحْمَلُونَ﴾ ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾^۳

در آیه اول به انعام ضمیر مونث برگردانده است و در آیه دوم به انعام ضمیر مذکر، و این مورد طرح اشکال کمال حیدری قرار گرفته است، در حالی که مطابق لغت عرب، انعام در معنا، جمع است و با آن معامله مفرد مونث می‌کنند؛^۴ بر این اساس می‌گوییم، ضمیر کلمه (بُطُونِهِ) به اعتبار لفظ انعام است، زیرا در لفظ مفرد و مذکر است و ضمیر کلمه «بُطُونِهَا»، به اعتبار معنای آن است زیرا در معنا جمع است و گفتیم که در لغت عرب به جمع مکسری چون انعام که از نظر معنایی جمع است، ضمیر مفرد مونث بر می‌گردانند.^۵

۱. لغات در تفسیر نمونه، ص ۱۹۸

2. https://t.me/Rahnameyeh_Behesht/4183

۳. سوره مؤمنون، آیات ۲۱ و ۲۲؛ سوره نحل، آیه ۶۶

۴. بدائنه النحو، ص ۵۰

۵. تفسیر آسان، ج ۹، ص ۲۲۱

لذا مرحوم طبرسی می‌گوید:

«کلمه «أنعام» که (با توجه به ضمیر فی بطونه) مذکر حساب شده، به عنوان اسم مفرد به معنای جمع به کار رفته است، مثل کلمه «نعم» که در قول شاعر عرب چنین است.

«فی کل عام نعم تحونه

یلحقه قوم و تنتجونه»

«در هر سال شما دزدان و غارتگران چارپایانی را به دست می‌آورید که دیگران آنها را آبتن ساخته‌اند و شما (در قبیله خود) از آنها استفاده می‌برید.»
شاعر عرب، نعم را (که جمع است) بکار برده و ضمائر آن را مفرد آورده است (به اعتبار لفظ نعم، که مفرد و مذکر است)»

و آن جا که ضمیر انعام مؤنث آورده شده، به این دلیل است که آن را جمع مکسر نعم گرفته شده است (که در جمع مکسر، ضمیر مفرد مونث بازگشت می‌کند)»^۱

۴. او در ادامه با استدلال به این آیه طرح اشکال کرده است. خداوند می‌فرماید؛

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

طَهُورًا، لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا﴾ (فرقان ۴۹)

اشکال مطرح کرده است که در تعبیر «بلده میتا» اشتباه صورت گرفته است، زیرا «بلده» مونث است و نعت آن نیز باید مونث باشد، در حالی که «میتا» مونث نیست.

در تفسیر نمونه پاسخ او داده شده است و می‌گوید؛

۱. ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۳۹۷

«باید توجه داشت که «بلدة» در اینجا به معنی بیابان و صحرا است، و با اینکه این لفظ مؤنث است صفت آن که «میتا» می باشد به صورت مذکر آمده به خاطر اینکه به معنی مکان است و مکان مذکر می باشد.»^۱

بنابراین چون بلده در معنا مذکر است، نعت او مطابق با معنای آن مذکر آمده است، چنان که زمخشری ادیب معروف، به این نکته تصریح می کند و چنین استعمالی را مطابق با قواعد فصیح عربی می داند، یعنی به اعتبار معنای یک کلمه، می توان نعت را از نظر تذکیر و تانیث، تطابق داد.^۲

۵. او در ادامه به آیه تطهیر اشکال مطرح کرده که خداوند می فرماید؛

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب

۳۳)

می گوید حضرت زهرا علیها السلام نیز، جزء اهل بیت است، اما ضمائر در آیه شریفه مذکر آمده است، در حالی که تذکیر ضمائر، بر حسب تغلیب است، که توضیحش را دادیم.

عرب در جمعی که متشکل از چند مرد و یک زن است، ضمیر تذکیر را به خاطر زیادی تعداد مردان بر زنان، بر تانیث غلبه می دهد؛ «کتغلیب الأكثر علی الأقل»^۳

در آیه تطهیر نیز چون تعداد مردان بیشتر بوده اند، ضمیر تذکیر بر تانیث ترجیح داده شده است.

۶. او در پایان به این دو آیه اشکال کرده است که می فرماید؛

﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا﴾ (هود ۶۹)، ﴿قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي﴾ (آل عمران

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۰۹

۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۲۸۵

۳. ترجمه و شرح جواهر البلاغة، ج ۱، ص ۴۴۰

می‌گویید چرا در جایی فعل «رسل» مونث آمده است و در جایی مذکر. در حالی که «رسل» جمع مکسر است، و در مواردی که فاعل جمع مکسر باشد، می‌توان فعل آن هم به صورت مذکر استعمال شود و هم به صورت مونث؛ «الا اذا كان جمع تكسير، فيجوز فيه الوجهان»^۱

۳۵. آیا قرائت کنونی قرآن غیر معتبر است زیرا این قرائت به روایت حفص است و حفص فرد دروغگویی بوده است!؟

پرسش سی و پنجم:

سید کمال حیدری می‌گوید: کتاب قرآنی که در دست ماست، به قرائت شخصی است به نام حفص که ۱۸۰ سال پس از وفات پیامبر اسلام زندگی می‌کرده است بنابراین اصولاً این آیات ربطی به محمد ندارد. نکته مهمتر اینکه تمامی علمای شیعه و اهل سنت، این شخص را فاسق و دروغگو و غیرقابل اعتماد معرفی کرده‌اند. سید کمال حیدری با استناد به البانی و خوئی دو تن از بزرگان اهل سنت و شیعه، ادعای خود را مطرح می‌کند!!!؟

پاسخ:

اهل بیت علیهم‌السلام، شیعیان را تاکید می‌کردند که قرآن را مطابق آنچه که توده مسلمین، سینه به سینه از پیامبر گرامی، فرا گرفته‌اند، بخوانند و به اجتهادات قراء در قرائت قرآن، توجه نکنند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«قرآن واحد است و از پیش‌گاه خدای یگانه و واحد فرود آمده است و این

اختلافات از راویان بر آن وارد می‌شود»^۱

این سخن، بدین معنا است که قرائت نازل شده از جانب خدا یکی است و قرآن به نصّ واحد نازل گشته است و اختلاف در روایت این نصّ بر حسب اجتهاد قاریان است. حدیث بعدی، این معنا را توضیح می‌دهد، امام صادق علیه السلام فرمود:

«قرآن بر حرف واحد و از نزد خدای واحد نازل گشته است»^۲

منظور نفی قرائت‌های متداولی است که مردم آن‌ها را متواتر از پیامبر پنداشته‌اند. امام چنین مطلبی را انکار می‌کند، زیرا قرآن به نصّ واحد نازل شده است.

سالم بن سلمه گوید؛

«شخصی در محضر امام صادق علیه السلام آیاتی از قرآن را قرائت کرد و به طوری که من شنیدم، قرائت او غیر از قرائت دیگر مردم بود. امام علیه السلام به وی گفت: «از این قرائت خودداری کن و همان‌گونه که مردم می‌خوانند تو هم بخوان»^۳

این شخص بر حسب اجتهادات قراء، قرآن را به وجوه مختلف قرائت کرده است و از آن جا که این قبیل قرائت‌ها، به منزله بازی با نص قرآن کریم است، امام وی را نهی کرده است و دستور داده که همان قرائت معروفی را که مردم ملتزم به آن هستند اختیار کند، زیرا قرائت صحیح که در شریعت بدان امر شده، همان قرائتی است که هر نسلی از نسل پیش تا از پیامبر و او از جبرئیل و او از خداوند، اخذ کرده است و توجّهی به قاریانی که فن قرائت را همانند یک نوآوری و صنعت حرفه خود قرار داده‌اند، نباید کرد و تنها قرائتی که با قرائت عامه مسلمانان موافق

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۳

باشد، باید مورد توجه قرار گرفته شود.

سفیان بن السمط می‌گوید:

«در مورد تنزیل قرآن از امام صادق علیه السلام پرسیدم، وی گفت: «همان‌گونه که آموخته اید، بخوانید»^۱

وی از نص اصلی که برای نخستین بار نازل شده سؤال کرده است، زیرا دیده است که قراء در این زمینه اختلاف دارند و امام پاسخ می‌دهد که نص اصلی همان است که امروز میان مردم متداول است و فرموده او (همان‌گونه که آموخته اید بخوانید) به این معنا است که بر شما (یعنی عامه مسلمانان) واجب است قرآن را همان‌گونه که خلفا عن سلف از پیامبر گرامی فرا گرفته اید، بخوانید. علی بن الحکم می‌گوید:

«عبد الله بن فرقد و معلی بن خنیس برای من نقل کردند که ما در محضر امام صادق علیه السلام بودیم و ربیعة الرأی نیز با ما بود. در آن جا پیرامون فضل قرآن سخن به میان آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر ابن مسعود قرآن را طبق قرائت ما نمی‌خوانده است، گم‌راه بوده است». ربیعه گفت: گم‌راه؟ امام علیه السلام گفت: «بلی، گم‌راه». امام صادق علیه السلام، اضافه کرد: «ما قرآن را طبق قرائت ابی می‌خوانیم»^۲

در آن مجلس درباره قرائت‌های غیر متعارف ابن مسعود بحث می‌شده و امام علیه السلام به آنان تذکر داده که این قرائت‌ها جایز نیست و قرائت صحیح، همان قرائت عامه مسلمانان است و کسی که از این روش متداول عامه تخطی کند گم‌راه است، زیرا چنین کسی از روش مسلمانان که نسلا بعد نسل از پیامبر فرا گرفته‌اند، عدول و تخطی کرده است. و اگر ابن مسعود قرآن را بر خلاف روش مسلمانان قرائت می‌کرده است (به فرض صحت نسبت) گم‌راه است، زیرا طریق

۱. الکافی، ج ۴، ص ۶۶۷

۲. سفینه البحار، ج ۶، ص ۸۱

میانه، طریقی است که جامعه مسلمانان در آن مشی می‌کنند و کسی که از این راه میانه گام برون نهد، هر کس که باشد گم‌راه خواهد بود. اما این گفته امام که ما قرآن را بر طبق قرائت ابی می‌خوانیم، اشاره است به دوران یک‌سان شدن مصحف‌ها در عهد عثمان که ابی بن کعب قرآن را املاء می‌کرد؛ و گروهی آن را بر وفق املاء او می‌نوشتند و هرگاه در مورد نص اصلی اختلاف داشتند، برای رفع اختلاف به وی مراجعه می‌کردند و مصحف موجود که مورد قبول عامه مسلمانان است، بر طبق املاء ابی بن کعب است و قرائت منطبق بر قرائت ابی بن کعب، کنایه از التزام به چیزی است که هم اکنون عامه مسلمانان برآیند.^۱

قرائت حفص از عاصم از ابو عبدالرحمان سلمی، از امیر مومنان، همان قرائت عامه مسلمانان است؛^۲

زیرا حفص و استاد او عاصم شدیداً به آن چه که با قرائت عامه و روایت صحیح و متواتر میان مسلمانان موافق بود، پای بند بودند. این قرائت را عاصم از شیخ خود ابو عبد الرحمان سلمی و او از امام «امیر المؤمنین» اخذ کرده است و علی علیه السلام به هیچ قرائتی جز آن چه با نص اصلی وحی که میان مسلمانان از پیامبر متواتر بوده، قرائت نمی‌کرده است. این قرائت را عاصم به شاگرد خود حفص آموخته است. از این رو در تمامی ادوار تاریخ مورد اعتماد مسلمانان قرار گرفت و این اعتماد عمومی صرفاً از این جهت بوده است که با نص اصلی و قرائت متداول توافق و تطابق داشته است. نسبت این قرائت نیز به حفص، به این معنا نیست که این قرائت مبتنی بر اجتهاد حفص است؛ بلکه این یک نسبت رمزی است برای تشخیص این قرائت و قبول قرائت حفص، به معنا قبول قرائتی است

۱. علوم قرآن، معرفت، ص ۲۲۲

۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۱۱، ص ۷۶

که حفص اختیار کرده و پذیرفته است؛ زیرا این قرائت از روز نخست بین مسلمانان متواتر و متداول بوده است.^۱

بنابراین، حفص اگر چه در زمان پیامبر نبوده است، اما با وساطتی که به امیر مومنان علیه السلام منتهی می‌شود، قرائت پیامبر را، قرائت کرده و چون این قرائت مطابق با قرائت مشهور مسلمین بوده است، مورد قبول تمام علما واقع شده و به عنوان قرائت رسمی قرآن معرفی شده است که غالب قرآن‌های کنونی بر اساس آن قرائت، چاپ می‌شوند.

حفص می‌گوید؛

«عاصم به من گفت: قرائتی را که به تو آموختم، همان قرائتی است که از ابو عبد الرحمان سلمی اخذ کرده‌ام و او عینا از علی علیه السلام فرا گرفته است»^۲

قرائتی که حفص از عاصم ارائه می‌دهد، مورد قبول تمام علما واقع شده و آنان او را در این قرائت تصدیق کرده‌اند.

ابن المنادی می‌گوید؛

«نیشینیان حفص را در حفظ و ضبط قرآن برتر از ابن عیاش می‌دانستند و او را به ضبط کامل قرائتی که از عاصم آموخته بود، توصیف کرده‌اند»^۳

شاطبی درباره وی می‌گوید؛ «حفص به جهت دقت و ایتقان در قرائت، برتر از دیگران شمرده می‌شد»^۴

ابن معین می‌گوید؛

«روایت صحیحی که از قرائت عاصم باقی است، روایت حفص بن سلیمان

۱. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۵۷

۲. معرفه القراء الکبار، ج ۱، ص ۷۵؛ الطبقات، ج ۱، ص ۳۴۸

۳. النشر فی القراءات، ج ۱، ص ۱۵۶

۴. شرح الشاطبیه، ص ۱۴

است»^۱

رفاعی نیز می‌گوید که حفص عالم‌ترین افراد به قرائت عاصم بوده است؛^۲ می‌بینیم بزرگان اهل سنت، حفص را در قرائتش از عاصم ستوده‌اند و او را تصدیق و مورد مدح قرار داده‌اند، اما از آنجایی که حفص شیعه بوده و از یاران امام صادق علیه السلام بوده است؛^۳

برخی از علمای اهل سنت، حفص را در نقل حدیث (نه قرائت قرآن) تضعیف کرده‌اند، که این تضعیف هم قاعدتا به سبب شیعه بودن حفص است، با این وجود بزرگان رجالی اهل سنت، حفص را در نقل حدیث نیز توثیق کرده‌اند، بزرگانی چون احمد و وکیع و ذهبی، حفص را توثیق کرده‌اند؛^۴

مرحوم محقق خوبی نیز مطابق آنچه از اهل سنت نقل شده است، حفص را تضعیف می‌کند، که ما روشن کردیم این تضعیف اشتباه است و همگان حفص را در نقل قرائت، توثیق و تصدیق کرده و در نقل روایت هم، بزرگان رجالی اهل سنت، حفص را توثیق کرده‌اند.

با این وجود، محقق خوئی تصریح می‌کند که چون مثلث‌امه، ردع و ممنوعیتی بر این قرائات مشهور، (مانند قرائت حفص)، صادر نکرده‌اند، این نشان از اعتبار و حجیت چنین قرائاتی است، زیرا مورد تایید معصومین علیهم السلام قرار گرفته است؛^۵

بنابراین قرآن یک قرائت مشهور بین مسلمین دارد که سینه به سینه به پیامبر

۱. النشر فی القراءات، ج ۱، ص ۱۵۶؛ معجم الادباء، ج ۱۰، ص ۲۱۶

۲. غایه النهایه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۵۴

۳. رجال طوسی، ص ۱۷۶؛ مقباس الهدایه، ج ۲، ص ۲۲۸

۴. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۸۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۵۸

۵. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۶۶

گرامی منتهی می‌شود که قرائت حفص از عاصم، مطابق با همین قرائت مشهور است و سایر قرائات، اجتهادات قراء است که هیچ ارزش و اعتباری ندارد، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم؛^۱

۳۶. پاسخ به شبهات معاند در مورد بیان قرآن پیرامون ذو القرنین و توضیح اینکه آیا ذو القرنین که قرآن معرفی اش می‌کند همان کوروش است؟
پرسش سی و ششم:

ذوالقرنین یعنی کسی که دارای دو شاخ است. در تمامی الواح و آثار باستانی به جا مانده از تمدنهای باستانی، شخصی که ظاهراً پادشاه یا فرمانروای مکانی است دو شاخ بر روی سرش دارد. عده‌ای وی را اسکندر مقدونی و عده‌ای هم وی را کوروش کبیر امپراطور هخامنشیان میدانند. اما داستان اولیه را به قوم سریانی و اکدیان باستان منسوب میکنند. و شاید هم رسم گذاشتن شاخ بر روی کلاه خود از اینجا وارد اسطوره‌های اسکانندیناوی شده است. نکته جالب اینکه کتاب قرآن بدون نام بردن از این شخص و با بیان ناقص این داستان باستانی، هم یک مورد به مبهمات خودش اضافه میکند هم کل قضیه طلوع و غروب خورشید را به قهقرا میبرد...!!!؟
پاسخ:

۱. ملحد لوحی را از آثار باستانی امپراتوری اکدی‌ها ارائه داده است و مدعی شده است که قرآن جریان ذو القرنین را از آنها کپی برداری کرده است، در حالی که اندک مشابهتی ما بین تصویر ارائه شده و جریان ذو القرنین در قرآن وجود ندارد.

در مورد لوح ارائه داده شده، می‌نویسند؛

«امپراتوری اکدی نه تنها بر سرزمین میان رودان، بلکه در سایر مناطق

قلمروی شام نیز کنترل داشت. اکدی‌ها از نژاد سومری نبودند و به زبان سامی صحبت می‌کردند اما در اوایل حکومت خود، نشانه‌هایی از هنر سومری در آثارشان دیده می‌شود. هنر اکد تأکید زیادی بر امپراتوری و پادشاه داشت و در آثاری مثل مهره‌ها رویکرد رئالیستی به آرامی در حال افزایش است. از معروف‌ترین آثار این دوره می‌توان به لوح پیروزی نارام سین بر قوم لولوبی‌ها اشاره کرد. در این لوح نارام سین در بالای کوه در حال کشتن پادشاه لولوبی‌ها است و در حالتی آرمانی و نوعی الوهیت قرار دارد. شاخ روی سر و دو خورشید بالای سر او نشانی از این ادعاست اندازه این لوح شش فوت و هفت اینچ است و جنس آن از ماسه سنگ صورتی است.^۱

می‌بینیم کسانی که لوح مذکور را صورت‌گری کرده‌اند، انگیزه و هدف خاصی را دنبال می‌کرده‌اند که هیچ ارتباطی با جریان ذو القرنین در قرآن ندارد، اما ملحد شیاد برای فریب مخاطب، در صدد است توهمات ذهنی خود را بر لوح مذکور تطبیق دهد، و میان داستان قرآن و لوح ارتباطی ایجاد کند.

۲. در رابطه با مفهوم لغوی «قرن» و لقب «ذو القرنین» هم گفتنی است که بر خلاف ادعای ملحد، به هر یک از دو گوشه جلوی سر انسان و پیشانی نیز قرن می‌گویند؛^۲

ذو القرنین را از این جهت ذو القرنین می‌گویند، چون دو قرن و دو طرف پیشانی اش، مورد ضربه واقع شده بود، چنان که علامه مجلسی نقل می‌کند؛

«یک مرتبه ضربتی بر قرن ایمن یعنی طرف راست سر او زدند و مرد، پس خدا او را مبعوث فرمود، پس ضربت دیگر بر قرن ایسر یعنی طرف چپ سر او زدند و

1. <https://b2n.ir/935146>

۲. فرهنگ ابجدی، ص ۶۹۲

مرد، باز خدا او را مبعوث فرمود»^۱

لذا علی علیه السلام فرمود:

«ذو القرنین بنده‌ای بود که حقّ تعالی را دوست می‌داشت و خدای عزّ و جلّ نیز او را دوست می‌داشت، برای خدا خیرخواهی کرد و خدای عزّ و جلّ نیز خیر خواهی او را نمود و اما سرّ این که به او ذو القرنین گفتند این است که وی قوم خود را به حقّ عزّ و جلّ دعوت نمود ولی آنها بر قرنش (گوشه پیشانی اش)، کوبیده و او را زدند، پس برای زمانی از ایشان غایب شد و سپس به سویشان بازگشت و دوباره آنها را دعوت کرد و آنها این بار بر گوشه دیگر پیشانی اش کوبیده و بدین وسیله او را مضروب ساختند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: و در میان شما مثل او می‌باشد»^۲

مقصود از «مثل ذو القرنین» وجود مبارک خود امیر المؤمنین علیه السلام است که از جهت وارد شدن دو ضربت بر فرق آن بزرگوار خود را مثل ذو القرنین معرّفی فرمود و آن دو ضربت عبارت بود از؛

الف: ضربتی که روز خندق از عمرو بن عبد ودّ بر فرق نازنینش وارد گردید.

ب: ضربتی که شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ابن ملجم ملعون به حضرت

زد.^۳

پیامبر گرامی نیز فرمود:

«ذوالقرنین، بنده‌ای شایسته بود که خداوند عزّوجلّ او را حجّت بر بندگان خود قرار داد و او قوم خویش را به سوی خدا دعوت کرد و آنان را به پرهیزگاری فراخواند. اما مردم بر گوشه سر او کوفتند. ذوالقرنین مدتی از میان آنان ناپدید

۱. حیاة القلوب، ج ۱، ص ۴۳۹

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۰؛ معانی الاخبار، ص ۴۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۴

۳. ترجمه علل الشرایع، ذهنی، پاورقی، ج ۱، ص ۱۵۷

گشت، به طوری که گفته شد: او در هر وادی ای بوده مرده یا به هلاکت رسیده است. اما وی سپس آشکار شد و به میان مردم خود برگشت و این بار نیز مردم بر گوشه دیگر جلو سر او ضربتی کوفتند. در میان شما نیز یک نفر هست که ماجرای چون او دارد»^۱

در نقل دیگر آمده است؛

«برای آن ذو القرنین گفتند که قومش را بسوی خدا خواند، پس ضربتی بر جانب چپ سر او زدند و مرد، پس حق تعالی او را زنده گردانید بر جماعتی که ایشان را بسوی خدا بخواند، پس ضربتی بر جانب راست سرش زدند، پس مرد، (وبعد زنده شد)، به این سبب او را ذو القرنین گفتند»^۲

در مورد اینکه ذو القرنین دید که خورشید حرکت می‌کند و این مساله مورد اشکال تلویحی ملحد قرار گرفته است، در ذیل پاسخ مفصلی داده‌ایم؛^۳

۳. اما این که ذو القرنین همان کوروش باشد، ما در گذشته استدلال کسانی را که این نظریه را مطرح کرده‌اند، بیان کردیم؛^۴

اما خود معتقدیم که ذو القرنین کوروش نبوده است از چند جهت؛

الف) در روایاتی صراحتاً نام ذو القرنین عیاش ذکر شده است که بعد از نوح نبی بوده و دوره ابراهیم نبی علیه السلام را درک کرده است، در حالی که دوره زمانی کوروش را بعد از موسی نبی علیه السلام نوشته‌اند که یهودیان را از بند اسارت نجات داده است و نامش هم با نام ذو القرنین همخوانی ندارد.

در روایتی آمده است؛

«اسم او عیاش بود، و او اول کسی بود که بعد از نوح علیه السلام پادشاه شد و ما بین

۱. میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۳۴۸

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۹

3. <https://t.me/Rahnameyehesht/5654>

4. <https://t.me/Rahnameyehesht/7576>

مشرق و مغرب را مالک شد»^۱

در نقل دیگر امام باقر علیه السلام فرمود:

«حق تعالی مبعوث نگردانید پیغمبری در زمین که پادشاه باشد مگر چهار نفر بعد از نوح علیه السلام، ذو القرنین و نام او عیاش بود، و داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام. اما عیاش پس مالک شد ما بین مشرق و مغرب را، و اما داود پس مالک شد ما بین شامات و اصطخر فارس را، و همچنین بود ملک سلیمان، و اما یوسف پس مالک شد مصر و صحراهای آن را و به جای دیگر تجاوز نکرد»^۲

در روایت دیگر فرمود:

«ذو القرنین به حج رفت با ششصد هزار سوار، چون داخل حرم شد بعضی از اصحاب او مشایعت او نمودند تا خانه کعبه، و چون برگشت گفت: شخصی را دیدم که از او نورانی تر و خوش روتر ندیده بودم. گفتند: او حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است. چون این را شنید، فرمود که چهارپایان را زین کنند، پس زین کردند ششصد هزار اسب ... پس ذو القرنین گفت: سوار نمی شویم بلکه پیاده می رویم به سوی خلیل خدا. و ذو القرنین با اصحابش پیاده آمدند تا حضرت ابراهیم علیه السلام را ملاقات کرد، پس حضرت ابراهیم علیه السلام از او پرسید که: به چه چیز عمر خود را قطع کردی یا دنیا را طی کردی؟ گفت: به یازده کلمه: «سبحان من هو باقی لا یفنی، سبحان من هو عالم لا ینسی، سبحان من هو حافظ لا یسقط، سبحان من هو بصیر لا یرتاب، سبحان من هو قیوم لا ینام، سبحان من هو ملک لا یرام، سبحان من هو عزیز لا یضام، سبحان من هو محتجب لا یری، سبحان من هو واسع لا یتکلف، سبحان من هو قائم لا یلهو، سبحان من هو دائم لا یسهو»^۳

۱. قصص الانبیاء راوندی ۱۲۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۰

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۴۸

۳. قصص الانبیاء، ص ۱۲۲؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۹۵

ب) ذو القرنین بنده صالح خداوند بود که مطابق روایات فوق، دو مرتبه مرد، و بعد زنده شد، در حالی که چنین چیزی برای کوروش ثابت نیست.

ج) ذو القرنین از طریق اسباب غیبی و اعجاز و تسلط بر ابرها، مالکیت عالم را به دست گرفت، در حالی که چنین امر غیبی و اعجازی، برای کوروش، گزارش نشده است

امام باقر علیه السلام فرمود:

«ذو القرنین بنده شایسته بود که خدا را دوست داشت و اطاعت و فرمان برداری کرد خدا را، پس خدا او را اعانت و یاری فرمود، و او را مخیر گردانیدند میان ابر صعب و ابر نرم و هموار، و اختیار ابر نرم کرد و بر آن سوار شد، و به هر گروهی که می رسید خود رسالت خود را به ایشان می رسانید که مبادا رسولان او دروغ بگویند»^۱

د؛ ذو القرنین همگان را دعوت به خدای یگانه می کرد و توحید شعار او بود، در حالی که کوروش یکتاپرست نبود و مروج شرک و بت پرستی بوده است، چنان که در منشورش از زبان او آمده است؛

«فرمان دادم تمام نیایشگاه هایی که بسته شده بود را بکشایند. همه خدایان این نیایشگاه ها را به جاهای خود بازگرداندم... همچنین پیکره خدایان سومر و آگد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود؛ به خشنودی مردوک به شادی و خرمی، به نیایشگاه های خودشان بازگرداندم، بشود که دل ها شاد گردد. بشود، خدایانی که آنان را به جایگاه های مقدس نخستین شان بازگرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم خواستار زندگانی بلند باشند.»^۲

این عملکرد کوروش مورد انتقاد شهید مطهری قرار گرفته و می گوید؛

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۹؛ قصص الانبیاء، ص ۱۲۱

«ببینید کوروش چقدر مرد بزرگ بزرگواری بوده! که وقتی به بابل رفت و آنجا را فتح کرد تمام بتخانه‌ها را محترم شمرد. این کار از نظر یک فاتح که سیاست استعمارگری دارد و می‌خواهد مردم را بفریبد توجیه می‌شود ولی از نظر بشریت چطور؟ آیا خود جناب کوروش به آن بتها اعتقاد داشت؟ نه. کوروش چه فکر می‌کرد؟ می‌گفت این اعتقاد، این مردم را بدبخت کرده یا نه؟ بله. ولی در عین حال دست به ترکیب آنها نزد، چرا؟ چون می‌خواست که آنها در زنجیر بمانند. این خیانت بود نه خدمت!»

۳۷. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن پیرامون پذیرش توبه!!!

پرسش سی و هفتم:

در آیه ۱۷ سوره نساء شرط قبولی توبه، جهل به گناه معرفی شده است. اما طبق آیه ۱۵۳ سوره نساء، توبه بنی اسرائیل، با آنکه عالمانه مرتکب شرک شدند، پذیرفته شد. آیا این دو آیه باهم در تناقض نیستند؟!

پاسخ:

در آیه ۱۷ سوره نساء، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ «توبه تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند و سپس بزودی توبه می‌کنند، خداوند توبه چنین اشخاصی را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است.»

و در آیه ۱۵۳ سوره نساء، در مورد پذیرش توبه بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا

جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا ﴿۱۰﴾ اهل کتاب از تو تقاضا می‌کنند کتابی از آسمان (یک جا) بر آنها نازل کنی (در حالی که این بهانه‌ای بیش نیست) آنها از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند خدا را آشکارا بما نشان بده، و به خاطر این ستم صاعقه آنها را فرو گرفت، سپس گوساله (سامری) را پس از آن همه دلایل روشن که برای آنها آمد (به خدایی) انتخاب کردند ولی ما آنها را عفو کردیم و به موسی برتری آشکاری دادیم.»

اسلام ستیز مدعی است که میان این دو آیه تضاد است، زیرا در آیه اول می‌گوید گناه در صورتی بخشیده می‌شود که از روی جهل و نادانی باشد، اما در آیه دوم خبر می‌دهد که گناه بنی اسرائیل بخشیده شد، اگر چه آنان نسبت به گناه بودن گوساله پرستی جاهل نبودند.

او توجه ندارد کلمه جهل و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قرائن استفاده می‌شود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرائز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است، و در این حالت، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی‌رود اما تحت تاثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملاً بی‌اثر می‌گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملاً با جهل و نادانی برابر خواهد بود.

ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می‌کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.^۱

در واقع این آیه همان حقیقتی را بیان می‌کند که امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است آنجا که می‌گوید؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۱۳

«خدای من هنگامی که به معصیت تو پرداختم اقدام به گناه از راه انکار خداوندیت نکردم و نه بخاطر خفیف شمردن امر تو بود و نه مجازات ترا کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بی اعتنا بودم و نه وعده کیفیت را سبک شمردم بلکه خطایی بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد»^۱

بر همین اساس می بینیم که یوسف علیه السلام، گناه برادران در حق خویش را جاهلانه معرفی می کند و می فرماید:

﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ «گفت آیا دانستید

چه با یوسف و برادرش کردید آن گاه که جاهل بودید» (یوسف ۸۹)
روشن است که برادران یوسف به زشتی کاری که با یوسف کردند، آگاه بودند، اما آگاهی آنان تحت تاثیر غرائز سرکش قرار گرفت و بی اثر شد، لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر گناهی که بنده انجام دهد، اگرچه عالم باشد، اما باز نسبت به آن جاهل است در آن هنگام که با معصیت پروردگار، خودش را به خطر می اندازد» «کل ذنب عمله العبد و ان كان عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه في معصيه ربه»^۲

می بینیم در این روایت امام صادق علیه السلام، تمام گناهان را جاهلانه می داند، اگرچه قبل از ارتکاب علم و آگاهی باشد، اما چون علم و آگاهی تحت تاثیر غرائز قرار می گیرد بی اثر می گردد و جای خود را به جهل می دهد، این سخن در مورد گناه بنی اسرائیل و پذیرش توبه آنان از جانب خداوند نیز صادق است و میان آیات مذکور دوگانگی نیست.

۱. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۵۸۹

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶

۳۸. آیا قرآن کپی شده از آثار یونانیان و... است؟

پرسش سی و هشتم:

اخیرا کلیپ‌هایی در کانال‌های ضد دین نشر پیدا می‌کند که می‌گویند پیامبر محتوای قرآن و قوانین علمی که در قرآن آمده از یونانیان و سایرین به صورت ناقص کپی کرده و به نام خداوند نشر داده است؟ آیا چنین چیزی امکان وقوعی دارد؟!!!!

پاسخ:

این اشکال و این شبهه تازگی ندارد بلکه در زمان پیامبر گرامی نیز مشرکین این شبهه را القای می‌کردند که پیامبر گرامی محتوای قرآن را از افراد دیگر آموخته است چنان که می‌فرماید:

«ما می‌دانیم که آنها می‌گویند این آیات را بشری به او تعلیم می‌دهد در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می‌دهند عجمی است ولی قرآن به زبان عربی آشکار است» (نحل ۱۰۳)

ومی‌فرماید:

«کافران گفتند این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی او را بر این کار یاری داده‌اند و گفتند این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رو نویس کرده و هر صبح و شام بر او املا میشود» (فرقان ۵)

این که پیامبر گرامی محتوای قرآن را از دیگران گرفته باشد از جهاتی چند باطل است؛

۱. از جمله مسلمات که هیچ‌گونه قابل‌خدشه و تردید نیست این است که پیامبر گرامی «امی» بوده است و به هیچ‌عنوان سواد خواندن و نوشتن نداشت. در محیط حجاز به اندازه‌ای افراد با سواد کم بود که آن‌ها کاملاً معروف و شناخته شده بودند. در مکه که مرکز حجاز محسوب می‌شد تعداد کسانی که از مردان می‌توانستند بخوانند و بنویسند از ۱۷ نفر تجاوز نمی‌کرد و از زنان تنها یک

زن بود که سواد خواندن و نوشتن را داشت^۱

خداوند نیز در وصف پیامبر گرامی می‌فرماید:

«پیش از این نه کتابی می‌خواندی و نه با دست خود چیزی می‌نوشتی مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند» (عنکبوت ۴۸)

خداوند در سوره اعراف نیز صراحتاً تصریح به درس ناخواندگی و امی بودن پیامبر می‌کند. (اعراف ۱۵۷)

حال چگونه ممکن است پیامبری که هیچ‌گونه سواد خواندن و نوشتن را نداشت برود محتوای عالی قرآن را از یونانیان و... تعلم کند و برای مردم بیاورد؟

۲. خداوند خطاب به پیامبرش عرضه می‌دارد:

«بگو من مدت‌ها بین شما بودم و نزد شما زندگی می‌کردم آیا نمی‌فهمید» (یونس ۱۶)

یعنی بگو شما شاهد رشد و نمو من بوده‌اید و دیده‌اید که سواد نداشتم و نزد هیچ کس هم برای تعلم نرفتم چگونه ممکن است این قرآن را از نزد دیگری فراگیرم!

در تاریخ زندگی پیامبر نیز هیچ‌گاه نقل نشده است که ایشان برای تعلم و فراگیری نزد فرد یا افرادی برود چرا که آوردیم افراد محدودی در حجاز خواندن و نوشتن را داشتند و آنان کاملاً مشهور و معروف بودند.

آیا اگر پیامبر برای تعلم نزد کسی می‌رفت و آگاهی پیدا می‌کرد مردم به او اعتراض نمی‌کردند که درس خواندن تو مسلم است چرا آن را از خود نفی می‌کنی؟

بی‌شک با توجه به وضعیت حجاز اگر پیامبر نزد کسی برای تعلم حاضر

میشد همه جا مشهور و معروف می‌گشت و استاد و درفش شناخته میشد.^۱
۳. قرآن از لحاظ فصاحت و بلاغت در حدی است که همگان تصریح به دست نیافتنی بودن آن کرده‌اند و بزرگان عرب از این که کلامی به فصیح و بلیغ بودن قرآن بیاورند اظهار عجز کردند.^۲
قرآن نیز می‌گوید:

«ما می‌دانیم که آنها می‌گویند این آیات را بشری به او تعلیم می‌دهد در حالی که زبان کسی که اینها به او نسبت می‌دهند عجمی است ولی این قرآن زبان عربی آشکار است» (نحل ۱۰۳)

قرآن می‌گوید اگر منظور شما این است که معلم پیامبر در تعلیم الفاظ قرآن یک انسان بوده است بیگانه از زبان عرب که این نهایت رسوایی است چنین انسانی چگونه می‌تواند عباراتی این چنین فصیح و بلیغ بیاورد که صاحبان اصلی لغت همگی در برابر آن اظهار عجز کرده‌اند و حتی توانایی مقابله با یک سوره آن را نداشته باشند؟

و اگر منظور شما این است که پیامبر محتوای قرآن را از یک معلم غیر عرب گرفته است باز این سوال پیش می‌آید که ریختن آن محتوا در قالب چنین الفاظ و عبارات اعجاب آمیزی که همه فصحای جهان عرب در برابر آن زانو زدند بوسیله چه کسی انجام شده است. آیا به وسیله یک فرد عادی و بی‌سواد و یا بیگانه از زبان عرب یا از ناحیه خداوند که قدرتش مافوق انسان هاست؟^۳

۴. قرآن در ۱۴۰۰ سال پیش از قوانین علمی پرده برداشته است که علم هم اکنون به آن رسیده است. از جمله این قوانین علمی که قرآن از آن سخن گفته

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۰۴

۲. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۵۹ به بعد

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۰۹

است موارد زیر است:

«جاذبه زمین - حرکت زمین - حرکت منظومه شمسی - زندگی در کرات دیگر - زوجیت گیاهان - زوجیت عمومی موجودات - تطورات جنین - اثرات مهم جو زمین - علل نزول باران و تگرگ - رابطه رعد و برق و باران - راه تشخیص هویت انسان و...»^۱

چگونه ممکن است پیامبری که سواد نداشت از قوانین علمی پرده بردارد که علم قرن‌ها بعد به آن رسیده است؟

چگونه ممکن است بگوییم یونانیان قبل از زمان پیامبر از این قوانین خبر داشته و پیامبر از آنها یاد گرفته است آنگاه علم تازه این قوانین را کشف کرده است؟

اگر علم در زمان یونانیان پرده از این قوانین برداشته است دیگر کشفیات جدید دانشمندان چه معنایی دارد؟

البته توجه به یک نکته لازم است؛

در کلیپ‌هایی که در کانال‌های ضد دین قرار داده میشود آنان با تفسیر اشتباه آیات سعی می‌کنند چنین القای کنند که قرآن اگر نظریات علمی داشته است در آن نظریات اشتباه کرده و این همان نظریات اشتباه گذشتگان بوده که قرآن از آن کپی برداری شده است آنگاه علم کنونی بطلان آن نظریات را روشن کرده است.

در حالی که این سخن اشتباه است. شما آیات قرآن را تفسیر به رای می‌کنید و به اشتباه و باطل تفسیر می‌کنید تا از مقام علمی قرآن بکاهید در حالی که اگر آیات درست و بدون غرض تفسیر شود خواهید دید که نه تنها نظریات علمی

۱. پیام قرآن؛ مکارم شیرازی، ج ۸، ص ۱۵۱ به بعد «اعجاز قرآن از نظر علوم روز و اکتشافات

قرآن با علم روز در تعارض نیست بلکه هم اکنون است که علم پی می‌برد که نظریات علمی قرآن متقن و مستحکم بوده است.

۵. قرآن از نظر منطق نیرومندی که در زمینه عقائد و تعلیمات اخلاقی در زمینه پرورش روحيات انسان و قوانین جامع الاطراف اجتماعی در زمینه نیازهای مختلف و نقل تاریخ بدون عیب و نقص پیامبران به گونه‌ای است که مافوق افکار بشر است و امکان ندارد پیامبر محتوای آن را از ناحیه خود یا فرد دیگری غیر از خداوند آورده باشد.^۱

۶. این که در قرآن هیچ گونه اختلاف و تضادی نمی‌باشد شاهد دیگری است بر این که قرآن از ناحیه بشر صادر نشده است. زیرا:

روحیات هر انسانی دائما در حال تغییر است. قانون تکامل انسان و روحیات و افکار او را در بر می‌گیرد و دائما با گذشت روز و ماه و سال، زبان و فکر و سخنان انسان‌ها را دگرگون می‌سازد. اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته‌های یک نفر نویسنده یکسان نیست بلکه آغاز و انجام نوشته‌های او تفاوت‌هایی دارد و کتاب‌هایی که افراد در اواخر عمر می‌نویسند با آنچه در اوائل جوانی نوشته است زمین تا آسمان تفاوت دارد. افزایش تجربیات و بالا رفتن سطح مهارت انسان در مسائل مختلف به این دگرگونی کمک می‌کند.

قرآن در طول ۲۳ سال بر طبق احتیاجات و نیازمندی‌های تربیتی مردم در شرایط مختلف نازل شده است و کتابی است که درباره موضوعات کاملا متفاوت سخن می‌گوید بدون آنکه هیچ گونه اختلاف و تناقضی و مختلف‌گویی در آن باشد لذا قرآن می‌گوید:

«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند در حالی که اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف

فراوانی در آن می‌یافتند» (نساء ۸۲)

توجه به این نکات روشن می‌سازد که این سخن که قرآن از افراد گوناگون گرفته شده و عرضه شده است بطلانش بدیهی است و قابل اعتنا نمی‌باشد.

۳۹. اینکه قرآن کپی برداری از داستانها و اسطوره‌های باستانی است در خود قرآن آمده است؟؟؟!

پرسش سی و نهم:

اینکه قرآن کپی برداری از داستانها و اسطوره‌های باستانی است در خود قرآن در بیش از ۵ آیه تکرار شده است که به ۲ آیه اشاره میکنیم: ﴿يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (انعام ۲۵) ﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (انفال ۳۱)!!!

پاسخ:

ملحد دروغگو می‌گوید این که قرآن کپی برداری از اسطوره‌های باستانی است در خود قرآن آمده است، در حالی که آیات مورد استناد او بازگو کننده تهمت جمعیت منکر و لجوج مخالف دعوت انبیاء است که وقتی نمی‌توانستند هیچ اشکالی بر دعوت انبیاء وارد کنند، برای دور کردن مردم از پیامبران تهمت مذکور را به آنان می‌زدند، نه آنکه قرآن خودش تایید کند که ساخته افسانه‌های پیشینیان است.

در تفسیر نمونه در این رابطه، می‌خوانیم؛

«آنان با این تعبیر موزیانه دو مطلب را بیان می‌داشتند؛

۱. نخست اینکه سطح فکر ما از این مسائل بسیار برتر است، اینها افسانه‌ای بیش نیست که بر سرگرمی عوام الناس ساخته شده.
۲. از این گذشته تازگی ندارد زیرا اولین بار نیست که انسانی چنین سخنانی را اظهار می‌دارد، حتی محمد از خود ابتکاری به خرج نداده همان اسطوره‌های

گذشتگان را تکرار می‌کند.

اساطیر جمع اسطوره به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می‌شود، و این کلمه ۹ بار در قرآن از زبان کفار بی‌ایمان در برابر انبیاء نقل شده است که غالباً برای توجیه مخالفت خود با دعوت رهبران الهی به این بهانه متوسل می‌شدند، و عجب اینکه همیشه کلمه «اساطیر» را با «اولین» توصیف می‌کردند، تا ثابت کنند اینها تازگی ندارد، و حتی گاه می‌گفتند «اینها مهم نیست ما هم اگر بخواهیم می‌توانیم مانند آن را بیاوریم»

جالب اینکه مستکبران امروز نیز غالباً مودیانه برای فرار از حق و همچنین برای گمراه ساختن دیگران متوسل می‌شوند، حتی در کتب جامعه‌شناسی شکل به اصطلاح علمی به آن داده‌اند و مذهب را زائیده جهل بشر و تفسیرهای مذهبی را اسطوره‌ها می‌نامند.

اما اگر درست به اعماق فکر آنها نفوذ کنیم می‌بینیم مساله چیز دیگر است، آنها با مذاهب خرافی و ساختگی هرگز جنگ و ستیز ندارند، بلکه خود عامل پیدایش یا نشر آنها، مخالفت آنها تنها با مذاهب راستین است که افکار انسانها را بیدار می‌کند، و زنجیرهای استعمار را در هم می‌شکند و سد راه مستکبران و استعمارگران است.

آنها می‌بینند قبول تعلیمات مذهبی که اصول عدل و انصاف را پیشنهاد می‌کند و با تبعیض و ستمگری و هرگونه خودکامگی می‌جنگد با نقشه‌های آنها مخالف است.

آنها می‌بینند پذیرش دستورات اخلاقی مذهب با هوسهای سرکش و آزادی‌هایی که مورد نظر آنها است سازگار نیست، مجموع این جهات سبب می‌شود که این سد و مانع را از سر راه خود بردارند، و حتماً باید پاسخی برای مردم درست کنند، چه پاسخی از این بهتر که آنها را به نام اسطوره و افسانه دروغین

معرفی کنند.... وگرنه تعلیمات پیامبران هم در زمینه اصول عقائد مذهبی، و هم در زمینه مسائل عملی آن چنان با عقل و منطق هماهنگ است که جایی برای اینگونه تهمتها وجود ندارد.^۱

به هر حال همیشه طغیانگران برای نجات از ملامت وجدان از یک سو، و از اعتراضات مردم حقجو از سوی دیگر، بهانه‌های واهی می‌تراشند تا خویشتن را از این و آن راحت کنند، و عجب اینکه آنها غالباً برنامه‌ای هماهنگ و یک نواخت داشته‌اند، گویی در طول تاریخ آن را در گوش هم فرو می‌خواندند، عناوینی همچون «سحر» و «کهان» و «جنون» و «اسطوره» و مانند آن، ولی قرآن در آیه‌ای ریشه اصلی طغیان و سرکشی آنها اشاره کرده می‌افزاید: «چنین نیست که آنها خیال می‌کنند، بلکه اعمال سوء آنها همچون زنگاری بر دلشان نشسته، و از درک حقیقت وامانده‌اند» ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾. (مطففین ۱۴) یعنی اعمال آنها زنگار بر قلبشان ریخته، و نور و صفای نخستین را که به حکم فطرت خداداد در آن بوده گرفته، به همین دلیل چهره حقیقت که همچون آفتاب عالمتاب می‌درخشد هرگز در آن بازتابی ندارد، و پرتو انوار وحی در آن منعکس نمی‌گردد.^۲

۴۰. پاسخ به شبهه معاند در مورد تعبیر قرآن پیرامون فرشتگان حامل عرش الهی؟

پرسش چهلم:

کانال اسلامگرا می‌گوید نشستن الله بر روی عرش یعنی تسلط جهان هستی و فرشتگان حامل عرش یعنی اجراکنندگان تدبیر الله! عجب! پس لابد الله اشتباهات حتی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۹۸

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۶۲

تعداد حاملان این تاج و تخت را نیز مشخص کرده است: ﴿وَجَمَلُ عَرْشِ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾ (حاقه ۱۷) با استناد به این آیه ۸ فرشته هستند که تخت الله و باقی متعلقانش را حمل میکنند و مجیز الله را میگویند، نه حرفی از جهان هستی است و نه اجراکنندگان تدبیر الهی!!!

پاسخ:

در آیات زیادی از قرآن این تعبیر به چشم می خورد؛ ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ خداوند (بعد از پایان گرفتن خلقت جهان) بر عرش تسلط یافت، و در بعضی از آیات پشت سر این تعبیر جمله «یدبر الامر» و یا تعبیراتی که حاکی از علم و تدبیر پروردگار است دیده می شود. (اعراف ۵۴؛ یونس ۳؛ رعد ۲؛ فرقان ۵۹؛ سجده ۴؛ حدید ۴)

الفاظ ما که برای بیان مشخصات زندگی محدود و ناچیز ما وضع شده نمی تواند به درستی بیانگر عظمت خداوند و حتی عظمت مخلوقات بزرگ او باشد، به همین دلیل با استفاده از معانی کنایی این الفاظ شبحی از آن همه عظمت را ترسیم می کنیم. و از جمله الفاظی که این سرنوشت را پیدا کرده است کلمه «عرش» است.

عرش در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می شود مانند؛ ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِبَةٌ عَلَىٰ غُرُوشِهَا﴾ (مانند کسی که از کنار قریه ای گذشت در حالی که آن چنان ویران شده بود که سقفهایش فرو ریخته و دیوار بر سقفها در غلطیده بود) (بقره آیه ۲۵۹) گاهی به معنی تختهای بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است، چنان که در داستان سلیمان می خوانیم که می گوید؛ ﴿أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا﴾ «کدامیک از شما می توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید (سوره نمل آیه ۳۸)

و نیز به داربستهایی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان می زنند، عرش

گفته می‌شود: همانطور که در قرآن می‌خوانیم ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ﴾ او کسی است که باغهایی از درختان داربست‌دار و بدون داربست آفرید» (انعام آیه ۱۴۱)

ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می‌رود و گفته می‌شود «عرش خدا» منظور از آن مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب می‌شود.

جمله استَوَى عَلَى الْعَرْشِ کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش است، همانطور که جمله «ثل عرشه» (تختش فرو ریخت) به معنی از دست دادن قدرت می‌باشد، در فارسی نیز این تعبیر کنایی زیاد به کار می‌رود، مثلاً می‌گوئیم در فلان کشور، جمعی شورش کردند و زمامدارشان را از تخت فرو کشیدند، در حالی که ممکن است اصلاً تختی نداشته باشد، یا جمعی به هواخواهی فلان برخاستند و او را بر تخت نشاندند، همه اینها کنایه از قدرت یافتن یا از قدرت افتادن است.

بنا بر این در آیه مورد بحث جمله استَوَى عَلَى الْعَرْشِ کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمانها و زمین بعد از خلقت آنها است.^۱ در روایات نیز این معنا از «عرش» یعنی احاطه بر جهان هستی و تدبیر ریز و درشت آن مورد تاکید قرار گرفته است.

در احتجاج طبرسی از حسن بن راشد روایت کرده که گفت؛

«شخصی از امام ابی الحسن موسی علیه السلام از معنای آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ

استَوَى﴾ سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «یعنی بر ریز و درشت و بزرگ و کوچک مسلط است»^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۴

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۱۵۷

و در کتاب توحید به سند خود از محمد بن مارد روایت کرده که گفت؛
«شخصی از امام صادق علیه السلام از معنای آیه **﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾** پرسید،
حضرتش فرمود:

«یعنی همه چیز از نظر دوری و نزدیکی برای او یکسان است، (و او بر همه
چیز احاطه دارد) چنین نیست که چیزی به او نزدیکتر از چیزی دیگر باشد»^۱
و باز در احتجاج از علی علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود:
«معنای **﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾** این است که تدبیر او مستولی و امر او
بلند است»^۲

بنابراین عرش الهی، مجموعه جهان هستی است و حاملان عرش الهی که
مطابق آیه شریفه هشت فرشته بزرگ الهی اند، مامور امر خداوند در تدبیر جهان
هستند، نه آنکه تختی باشد و خداوند بر بالای آن و حاملان تخت را حمل کنند
چنان که یکی مسیحی این تصور برایش پیش آمده بود و علی علیه السلام در پاسخ او
فرمود:

«به درستی که فرشتگان عرش را بر میدارند و عرش چنان نیست که تو گمان
میکنی چون هیئات تخت و لیکن آن چیز است محدود که به اندازه در می آید و
آفریده است، مدبر که خدا آن را تدبیر میفرماید و پروردگار عز و جل تو مالک
آنست نه آنکه آن جناب بر روی آن است مانند بودن چیزی بر بالای چیزی و
فرشتگان را به برداشتن آن امر فرموده و ایشان عرش را بر میدارند به آنچه ایشان را
بر آن توانائی داده نصرانی گفت که راست گفتمی خدا تو را رحمت کند»^۳
در روایت دیگر، پیامبر گرامی در مورد حاملان عرش الهی و اجراء کنندگان

۱. توحید صدوق، ص ۳۱۵

۲. احتجاج، ج ۱، ص ۳۷۳

۳. توحید صدوق، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۳۴

دستورات خداوند در جهان هستی فرمود:

«آنها امروز چهار نفرند، و روز قیامت آنها را با چهار نفر دیگر تقویت می‌کند و هشت نفر می‌شوند»^۱

از سایر روایات، استفاده می‌شود که چهار فرشته تدبیر کننده امر الهی در امروز و قبل از قیامت، همان چهار فرشته برگزیده خداوند هستند، چنان که در روایت دیگری، پیامبر گرامی فرمود:

«به راستی خدا از هر چیزی چهار برگزیده است و از فرشته‌ها برگزیده است جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را»^۲

این نکته روشن است که چهار تن یا هشت تنی که در قیامت حاملان عرش الهی‌اند، از روسا و صاحبان امر باشند که قاعدتا، فرشتگان دیگر و پایین تری، نیز زیر دست آنان هستند، چنان که علی علیه السلام به این نکته اشاره کرده و در مورد فرشتگان حامل عرش الهی می‌فرماید:

«در برابر عرش او چشمهای خود را پایین افکنده، در زیر آن بالهای خود را به خود پیچیده‌اند. در میان آنها و کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند، حجابهای عزت و پرده‌های قدرت فاصله افکنده است. (آنها چنان در معرفت الهی پیش رفته‌اند که) هرگز پروردگار خود را در وهم و ذهن خود تصویر نمی‌کنند و صفات مخلوقان را برای او قائل نمی‌شوند. هرگز او را در مکانی محدود نمی‌سازند و با نظایر و امثال به او اشاره نمی‌کنند.»^۳

خداوند فراتر از زمان و مکان است، او زمان را آفرید و خلقت آسمانها و زمین را در شش دوران و زمان قرار داد، آن هم به خاطر فلسفه‌ای که در ذیل مفصل

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۴۶

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۲۵

۳. نهج البلاغه، خطبه اول

پیرامون آن توضیح داده‌ایم!

خلاصه آنکه منظور از «عرش» یک تخت سلطنتی جسمانی نیست، بلکه به معنی «مجموعه جهان هستی» است که عرش حکومت خدا است، و به وسیله فرشتگان که مجری فرمان خدا هستند تدبیر می‌شود.

۴۱. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن پیرامون تعداد بهشت!!!

پرسش چهل و یکم:

در سوره زمر آیه ۷۳ و سوره فصلت آیه ۳۰، باغ بهشت یکی معرفی شده است، اما در سوره کهف آیه ۳۱، کلمه «جَنَّات» به معنای چند باغ استفاده شده است. آیا این تناقض نیست!!!؟

پاسخ:

واژه «جَنَّت» در لغت عرب، از ریشه «جنن» - به معنای «ستر (پوشیدگی و حفاظ داشتن)» -، همان باغ یا بوستان است که زمین آن، به سبب تراکم بسیار درختان یا گل‌ها، از دیده پوشیده می‌ماند.

ابن فارس در این باره می‌گوید:

«جَنَّت، بوستان است و چنین بودنش، برای این است که درختان، با برگ‌هایشان [زمینی را] می‌پوشانند.»^۲

از تعبیرات مختلف قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که باغ‌های بهشتی متعدد و گوناگون است، و با توجه به روایاتی که در تفسیر آیات مربوط به این قسمت آمده روشن می‌شود که این اشاره به مراتب و درجات و مقامات بهشتیان است که هر گروهی از آنها طبق شایستگی‌ها در این باغ‌های بهشتی که هریک از

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5078

۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۲۱، ذیل «جَنَّت»

دیگری برتر و والاتر است جایگزین می‌شوند.

خداوند می‌فرماید؛

«آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است، باغ‌هایی از بهشت که نه‌رها از زیر درختان و قصرهایش جاری است.» (کهف ۳۱)

«اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغ‌های بهشت جاویدان از آنها خواهد بود این وسیله پذیرائی (خداوند) از آنهاست، در مقابل اعمالی که انجام می‌دادند.» (سجده ۱۹)

«اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغ‌های فردوس منزلگاهشان است.» (کهف ۱۰۷)

«سومین گروه، پیشگامان پیشگامند - آنها مقربانند - و در باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند» (واقعه ۱۰-۱۵)

«و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است، آن دو باغ بهشتی که دارای انواع نعمت‌ها و درختان پر طراوت است - و پائین‌تر از آنها دو بهشت دیگر است - هر دو کاملاً خرم و سرسبزند.» (رحمان ۴۶-۴۸ - ۶۲-۶۴)

مثلاً در ذیل آیات سوره الرحمان، از پیامبرگرمی می‌خوانیم که فرمود:

«دو باغ بهشتی که بنای آنها و ظروف و هرچه در آنهاست از نقره است و دو باغ بهشتی که بنای آنها و ظروف و هرچه در آنهاست از طلاست!»^۱

همین معنا با صراحت بیشتری در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است، فرمود: «نگویید بهشت یکی است زیرا خداوند می‌فرماید: (پائین‌تر از آن، دو بهشت دیگر است) و نگویید درجه واحدی است، چرا که خدا فرموده: «درجاتی است بعضی بالاتر از بعضی دیگر، و این تفاوت به خاطر اعمال آنهاست»^۲

۱. مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰ ص ۲۱۰

۲. همان منبع

امام باقر علیه السلام فرمود:

«بهشت‌های نام‌برده در قرآن، عبارت‌اند از: بهشت عَدْن (دست نخورده)، بهشت فردوس، بهشت نَعیم (ناز و نعمت)، و بهشت مأوا (آسایش). خداوند عز و جل، بهشت‌های دیگری نیز دارد که با این بهشت‌ها در میان گرفته شده‌اند (و در بین آنها قرار دارند)»^۱

و فرمود:

«بهشت‌های (اصلی)، چهار تایند؛ چرا که خداوند می‌فرماید: «و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت است». این، در جایی است که شخص به طرف شهوتی از شهوات دنیا که گناه است، هجوم می‌آورد و در همان حال، به یاد مقام پروردگارش می‌افتد و از ترس او، آن شهوت را رها می‌کند. این آیه در باره چنین کسی است. این دو بهشت، برای مؤمنان و پیشتازان است.

و سخن او که: «و پایین‌تر از آن دو، دو بهشت دیگر است»، یعنی پایین‌تر از آنها در رتبه، نه پایین‌تر از آنها در قُرب [و نزدیکی به خداوند]. این دو بهشت، برای اصحاب یمین‌اند، و عبارت‌اند از: بهشت نَعیم (ناز و نعمت) و بهشت مَأوا (آسایش).

در این چهار بهشت، میوه‌ها از لحاظ فراوانی، مانند برگ درختان و ستارگان‌اند. گردآگرد این چهار بهشت، دیواری است که طول آن، پانصد سال راه است. یک خشت آن، از نقره است و یک خشتش از طلا و یک خشتش دُر و یک خشتش یاقوت است و ملاطش، مشک و زعفران است و کنگره‌هایش نوری درخشان‌اند. انسان، عکس خود را در این دیوار می‌بیند. این دیوار، هشت دروازه دارد و هر دروازه اش، دو لگنه دارد که پهنای آنها به اندازه یک سال دویدنِ اسب

تیز تک است.^۱

بنابراین، بهشت دارای مقامات و درجات و مراتبی است و می‌توان هر کدام را بهشتی دانست، و بدون شک تفاوت مقامات اولیاء الله ایجاب می‌کند که درجات آنها در بهشت متفاوت باشد بهشت مقربین با اصحاب الیمین متفاوت است، و بهشت کسانی که در قله‌های ایمان و معرفت و اعمال صالح قرار دارند با کسانی که در مراتب پائین‌ترند فرق دارد.

حال پاسخ اشکال ملحد؛

قابل توجه اینکه «جنت» در آیات قرآن گاه به صورت مفرد آمده (الجنه) که مفهوم جنس را می‌رساند، و تمام باغ‌های بهشتی را شامل می‌شود.^۲

یعنی «ال» وارد شده بر سر «جنه» «ال جنس» است و شامل تمام باغ‌های بهشتی می‌شود، مثلاً «ال» موجود بر «الانسان» در آیه شریفه «ان الانسان لفی خسر»، ال جنس است و شامل تمام انسانها می‌شود، جز آنهایی که در ادامه آیه استثناء می‌خورد و گاه به صورت جمع، (جنات) که شامل تمام باغ‌های بهشتی و مراحل و مراتب مختلف آن است.

شبهه افکن چون با ادبیات عرب بیگانه است، گمان کرده است که استعمال مفرد «جنه» با استعمال جمع آن «جنات» در تضاد است، در حالی که توجه ندارد که «ل» وارد بر «جنه»، «ال» جنس است و شامل تمام باغ‌ها می‌شود و تضادی میان این دو استعمال نمی‌باشد، جهت اطلاع بیشتر از «ال جنس» رجوع شود؛^۳

۴۲. آیا قرآن می‌گوید که زنان و کودکان بی‌گناه هم دچار عذاب الهی

۱. الاختصاص، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۱۸

۲. پیام قرآن، ج ۶، ص ۲۷۱

۳. ترجمه و شرح مغنی الادیب، صفایی، ج ۱، ص ۱۱۴

می شوند!!!؟

پرسش چهل و دوم:

چرا عاقبت زنها و بچه‌های بی‌گناه در طوفان نوح مرگ بود؟ ﴿وَأَنْتُمْ لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ «و بترسید از فتنه‌ای که تنها ستمکارانتان را در بر نخواهد گرفت و بدانید که خدا به سختی عقوبت می‌کند.» (آیه ۲۵ سوره انفال) در آیه مورد بحث «فتنه» به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می‌گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می‌سوزند.!!!؟ (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۶۶)

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْتُمْ فَتْنَةٌ لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ «و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده‌اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.» (انفال ۲۵)

فتنه در قرآن مجید در موارد متعددی بکار رفته؛ گاهی به معنای آزمایش و امتحان و گاهی به معنای بلاء و مصیبت و عذاب آمده است این کلمه در اصل به معنای داخل کردن طلا در کوره است تا خوبی و بدی آن آشکار شود سپس به معنی آزمایشها که نشان دهنده چگونگی صفات باطنی انسان‌هاست بکار برده شده است، و همچنین در مورد بلاها و مجازات‌ها که باعث تصفیه روح انسان و یا تخفیف گناه اوست بکار می‌رود.^۱

در آیه مورد بحث «فتنه» به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن

همه را می‌گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می‌سوزند. و در حقیقت خاصیت حوادث اجتماعی چنین است هنگامی که جامعه در اداء رسالت خود کوتاهی کند و بر اثر آن قانون شکنی‌ها و هرج و مرج‌ها و ناامنی‌ها و مانند آن به بار آید نیکان و بدان در آتش آن می‌سوزند و این خطاری است که خداوند در این آیه به همه جوامع اسلامی می‌کند و مفهوم آن این است؛ افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وادارند زیرا اختلاف و پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه‌ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می‌رود، من نمی‌توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده‌ام از آثار شوم وظیفه‌شناسی‌های دیگران بر کنار خواهم ماند چه اینکه آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست.

این درست به آن می‌ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صد هزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده‌ای مثلا پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند مسلما کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه‌شناسان را می‌گیرد و هم وظیفه‌شناسان را، و همانطور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است.

این حقیقت را به بیان دیگری نیز می‌توان روشن ساخت و آن اینکه؛ نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آنها نزد خداوند سهمیم و شریک خواهند بود.

چنان که در حدیث معروفی از پیامبر نقل شده که فرمود:
«خداوند عزوجل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی‌کند مگر آن زمان که منکرات در میان آنها آشکار گردد و توانایی بر انکار آن داشته باشند در عین حال سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه

توده اجتماع را مجازات خواهد کرد»^۱

بنابراین، مفهوم آیه شریفه آن است که گروهی به خاطر جرمی که مرتکب شده‌اند، عذاب می‌شوند و گروه دیگر، اگرچه ظلم آنان را مرتکب نشده‌اند، و از نیکان بوده‌اند، اما به فعل جرم و ظلم گروه اول راضی بوده و آنان را نهی از منکر نکرده‌اند، آنان از این جنبه تقصیر کرده‌اند و گرفتار مجازات می‌شوند، لذا در روایت مشهوری آمده است که راوی می‌گوید به علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم؛

«ای فرزند رسول خدا در باره روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده و آن حضرت فرمودند، هر گاه حضرت قائم خروج کنند فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام را به خاطر کردار پدرانشان می‌کشد چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند؛ واقع همین است. عرض کردم: پس فرموده حق تعالی در قرآن: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نگیرد) معنایش چیست؟
حضرت فرمودند؛

«خداوند در تمام اقوالش صادق است ولی در عین حال باید توجه داشته باشی که فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام به افعال و کردار پدرانشان راضی بوده و به آنها افتخار می‌کردند و به مقتضای «کسی که به چیزی راضی باشد همچون شخصی است که آن چیز را انجام داده» فرزندان قاتلین همچون قاتلین سید الشهداء می‌باشند. و اگر شخص در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی و خشنود باشد راضی با قاتل نزد خدا شریک در قتل می‌باشد و چون این فرزندان به کردار پدرانشان راضی می‌باشند لا جرم حضرت قائم علیه السلام وقتی خروج نمودند ایشان را می‌کشد.»^۲

۱. تفسیر المنار، ج ۹، ص ۶۳۸؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۳۱

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۹

در میان قوم نوح نیز بیگناه عذاب نشد، همه یا مجرمین و مکذبین بودند که عذاب شدند و یا از تائیدکنندگان و سکوت کنندگان در برابر ظلم و تکذیب دسته اول، چنان که در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام آمده است که هر وی می گوید؛

«محضر امام رضا علیه السلام عرضه داشتم؛ چرا خداوند عزّ و جلّ در زمان حضرت نوح علیه السلام تمام دنیا را در آب غرق نمود با این که در میان مردم اطفال و کسانی که بی گناه بودند وجود داشتند؟
حضرت فرمودند؛

«در میان غرق شدگان نه اطفال بود و نه بی گناه، اما اطفال نبود زیرا حقّ عزّ و جلّ چهل سال قبل از غرق نمودن دنیا صلب مردان و رحم زنان قوم نوح را عقیق نمود لذا در هنگام غرق طفلی وجود نداشت. و اما بی گناه در آنها نبود زیرا هیچ گاه قادر متعال کسی را که گناه ندارد با عذاب خود هلاک نکرده است و افراد غرق شده (دو دسته بودند)؛

۱. آنان که پیامبر خدا یعنی نوح علیه السلام را تکذیب نمودند.
۲. کسانی که راضی به تکذیب دسته اول بودند اگر چه به ظاهر تکذیب نمی کردند.

کسانی که داخل و حاضر در مجلس تکذیب نبوده ولی وقتی خبر تکذیب مکذبین را شنیدند به آن راضی و خشنود شدند مانند کسانی هستند که در آن مجلس حاضر بوده (و پیامبر را تکذیب نمودند).^۱

۴۳. مسلمانان مدعی اند که برتری تنها به تقوا است اما قرآن در مساله قصاص، افراد آزاد را برتر از بردگان می داند!!؟

پرسش چهل و سوم:

چرا در اسلام خون آزاد و برده مساوی نیست و آزاد اگر برده را بکشد، قصاص نمی شود؟ مگر برتری تنها به تقوا نیست؟

پاسخ:

۱. در نظر خداوند، هیچ تفاوتی در ریختن خون برده یا آزاد نیست و هر کس بی گناهی را بکشد، چه بیگناه برده باشد یا آزاد، به همان اندازه قبح و زشتی و مجازات در برابر خداوند دارد.

در آیه ۳۲ سوره مائده آمده است: «به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته است».

در آیه ۹۳ سوره نساء آمده است: «هرکس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است»

از تعبیر به «خلود و جاودانگی در آتش» چنین بر می آید که قاتل عمد، چه نسبت به برده و چه نسبت به فرد آزاد، با ایمان از دنیا نخواهد رفت، زیرا می دانیم هیچ فرد با ایمانی خلود و جاودانگی در آتش ندارد.

در حدیثی از پیامبر گرامی نقل شده است:

«تمام دنیا ویران شود در پیشگاه خداوند آسان تر از این است که خونی به

ناحق ریخته شود»^۱

۲. خداوند می‌فرماید؛

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است، آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن، پس اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص او تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و در طرز پرداخت دیه، حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد (و در آن مسامحه نکند) این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.» (بقره ۱۷۸)

این که آزاد در برابر قتل برده قصاص نمی‌شود، به این خاطر نیست که مثلا خون آزاد از خون برده رنگین تر و ارج و قربش نزد خداوند بیشتر است، زیرا خوانندیم که ارزش خون هر دو در نزد خداوند برابر است و هر دو اگر بیگناه کشته شده‌اند، برای قاتل به یک اندازه مجازات در نزد خداوند است.

فلسفه نفات در قصاص بین آزاد و برده، بازگشت می‌کند به تفاوت کارکرد اجتماعی و اقتصادی برده و آزاد.

افراد آزاد و دارای کسب و کار مستقل، غالبا در جامعه، می‌توانند عضو مؤثر اقتصادی باشند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند و با فعالیتهای اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند.

مثلا زن و فرزند و حتی برخی از بردگان، تحت تکفل فرد آزاد هستند، در حالی که فرد برده هیچ کسب و کار مستقلی ندارد و نان خور و تحت تکفل فرد آزاد است، اگر فرد آزاد در برابر قتل برده قصاص شود، افراد تحت تکفل او و بردگانی که مثلا نانخور او هستند، متحمل خسارات جدی می‌شوند، اما اگر برده

کشته شود، کسی تحت تکفل او نیست که متحمل خسارت شود. بنابراین عدم قصاص فرد آزاد، برای جبران خسارتی است که در صورت قصاص او، بر افراد تحت تکفل او وارد می‌آید، نه آنکه محبوبیت فرد آزاد در نزد خداوند، بیشتر از فرد برده باشد.

خلاصه آنکه، تفاوت میان از بین رفتن فرد آزاد و برده، از نظر اقتصادی و جنبه‌های مالی و استقلال، بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود خسارت بی‌دلیلی به بازماندگان فرد آزاد و مثلاً فرزندان بی‌گناه تحت تکفل او و یا بردگان تحت تکفل او وارد می‌شود، لذا اسلام با جعل حکم مذکور در مورد تفاوت قصاص، رعایت حقوق همه افراد را کرده و از خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده و افراد تحت تکفل فرد آزاد وارد می‌شود، جلوگیری نموده است، اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که به بهانه لفظ «تساوی» حقوق افراد دیگری مانند فرزندان و خانواده و بردگان تحت تکفل فرد آزاد پایمال گردد.

۳. بر همین اساس برخی در این رابطه چنین می‌نویسند؛

«گفته شده که اگر جان انسان‌ها ارزشمند است در این جهت فرقی بین برده و عبد و کنیز با انسان‌های آزاد و حرّ نیست، پس چرا اگر انسان آزاد، برده‌ای را به قتل برساند حکم قصاص در مورد آن‌ها جاری نمی‌شود؟

پاسخ؛

قاتل و مقتول باید از نظر طبقه اجتماعی هر دو آزاد و یا هر دو برده باشند. بنابراین اگر انسان آزادی مرتکب قتل عمد یک برده شود قصاص نخواهد شد. این مسأله از نظر فقهای امامیه و اکثر فقهای اهل سنت مسلم و غیرقابل تردید است....

در نظام برده داری، یک برده که هیچ اختیاری خارج از خواست مولای خود ندارد و حتی حق تملک برای او شناخته شده نیست. از نظر موقعیت اجتماعی

در سطح پایینی قرار دارد و ارزش اجتماعی او به دلیل عدم برخورداری از قدرت تصمیم‌گیری و عملکرد مستقل، بسیار پایین‌تر از کسی است که در تصمیم‌گیری آزاد است، و طبعاً این چنین کسی در جامعه قابل مقایسه با افراد آزاد نیست.

اسلام در همان زمان نیز علی‌رغم پذیرش این نظام، حقوق و امتیازاتی را برای این گروه اجتماعی به رسمیت شناخت که قبل از آن سابقه نداشت. در عین حال تفاوت انکار ناپذیر این افراد نسبت به افراد آزاد، موجب شده است که در بسیاری از حقوق اجتماعی با دیگران تفاوت داشته باشند؛ از جمله موارد حق قصاص که تساوی جرم و مجازات در آن باید کاملاً رعایت شود، و عدم تساوی در نقش و جایگاه اجتماعی مانع از آن شده است که قتل یک برده توسط یک فرد آزاد، موجب حق قصاص شود، چون جرم، کشتن یک انسان فاقد هر گونه آزادی و اختیار است و مجازات نباید کشتن یک انسان آزاد و مستقل باشد. بنابراین، با عدم امکان قصاص، راهی جز جبران خسارت مالی باقی نمی‌ماند.

آری، برای این که برده‌کشی یک عادت در جامعه نشود، در اسلام مقرر شده است که اگر کسی کشتن بردگان را عادت قرار دهد و مکرر مرتکب این عمل ناشایست شود محکوم به مجازات مرگ است، البته نه از باب قصاص، بلکه به دلیل افساد در زمین.^۱

۴. فرد آزاد، اگر چه در برابر کشتن برده قصاص نمی‌شود، اما موظف است که قیمت او را به عنوان دیه، پرداخت کند و حاکم اسلامی، او را تحت مجازات و شکنجه و تازیانه‌های شدید و پر درد قرار می‌دهد، تا سزای آنچه انجام داده است را ببیند، لذا در روایات آمده است که فرد آزاد باید در قبال کشتن برده، شدیداً ضربه و تازیانه پر درد بخورد، و زندانی و تبعید شود؛ «یضرب ضرباً شديداً»،

۱. اسلام شناسی و پاسخ به شبهات، رضوانی، ص ۳۵۰

«یضرب ضرباً وجیعاً» - «ادب و حبس» - «ینفی عن مسقط راسه»^۱

۵. چنان که گفته شد، اگر فردی به کشتن بردگان عادت کند، کشته می‌شود، و اجازه برده‌کشی را ندارد؛ «الا ان یکون معروفا بقتل الممالیک، فیقتل به»^۲

۶. برده‌ای هم که فرد آزاد را کشته است، لزوماً قصاص نمی‌شود، بلکه امر او به خانواده فرد آزاد واگذار شده است که اگر بخواهند او را قصاص کنند، یا به بردگی بگیرند؛ «دفع الی اولیاء المقتول، فان شاءوا قتلوه و ان شاءوا استرقوه»^۳

از آنجایی که برده قاتل به عنوان ملک و دارایی اولیاء مقتول آزاد، محسوب می‌شود، کشتن او در ازای قتل فرد آزاد، نوعی خسارت مالی برایشان تلقی می‌شود، لذا ممکن است اکثراً از کشتن او صرف نظر می‌کنند و نهایتاً او را به دیگری می‌فروشند، بنابراین لزوماً مجازات اعدام و قصاص هم در انتظار برده قاتل نمی‌باشد.

۴۴. آیا قرآن دستور به ترور و کشتن غافلگیرانه می‌دهد؟

پرسش چهل و چهارم:

در آیه ۵ سوره توبه به صراحت به مسلمانان توصیه شده که برای دشمنان غافلگیرانه کمین کنید و آنها را بکشید (در واقع این آیه توصیه به ترور است)

پاسخ:

ما در ذیل و جلد دوم از کتاب شبهات فقهی مفصلاً توضیح دادیم که ترور و کشتن غافلگیرانه در اسلام نهی شده است، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۳۶؛ الفقیه، ج ۴، ص ۹۶؛ الکافی، ج ۷، ص ۳۰۳

۲. الکافی، ج ۷، ص ۳۰۳

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۹۹

«رسول خدا هیچ گاه شبانه و به صورت غافلگیرانه به دشمن حمله نبرد»^۱
و در نقل دیگر آمد که فرمود:
«رسول خدا از ترور و کشتن غافلگیرانه نهی کرد، اسلام مانع ترور و کشتن
غافلگیرانه است»^۲
حال ملحد مدعی است که قرآن توصیه به کشتن غافلگیرانه و ترور کرده و
فرموده است؛

﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْضَرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ...﴾ «هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت
مشرکان را هر کجا بیابید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و
در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید» (توبه ۵)
جهاد در اسلام دفاعی است، یعنی جنگ و نبرد تنها با کسانی است که به
مخالفت علنی بر ضد مسلمین برخیزند و به آنها حمله کنند و با فراهم کردن
زمینه‌ها، قصد نابودی مسلمین را داشته باشند، در ذیل در این رابطه بیشتر
توضیح داده‌ایم:^۳

آیه‌ای هم که مورد استناد معاند قرار گرفت، مربوط به مشرکان پیمان شکنی
است که به دشمنی و مخالفت علنی با مسلمین برخاسته بودند، شاهد این
سخن آن است که در ادامه آیات مذکور، حکم قتال با مشرکینی که پیمان شکنی
نکردند و به مخالفت علنی و نبرد با مسلمین اقدام نکردند، برداشته شده و
تصریح شده است که حکم مذکور در مورد پیمان شکنان آنان است.
در آیه مذکور، گرفتن و محاصره کردن و در کمینشان نشستن را امر واحدی در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۶۳

۲. الکافی، ج ۷، ص ۳۷۵

مقابل کشتن قرار داده است؛^۱

یعنی یا آنان را بکشید، یا در کمینشان بنشینید و آنان را محاصره کرده و نهایتاً اسیر کنید. در کمین نشستن برای محاصره و اسیر کردن است، نه کشتن غافلگیرانه که پیامبر گرامی به تعلیم الهی از آن نهی می‌کرد، لذا در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«در اینجا چهار دستور خشن در مورد آنها دیده می‌شود؛ «بستن راهها، محاصره کردن، اسیر ساختن، و بالآخره کشتن»

و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امر تخییری نیست، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد. اگر تنها با اسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد. و اگر چاره‌ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است»^۲

۴۵. چرا قرآن به صورت تدریجی نازل شد اما سایر کتب آسمانی مانند تورات به صورت دفعی نازل شدند؟

پرسش چهل و پنجم:

لزم تدریجی نزول قوانین الهی روشن است و لذا قرآن هم تدریجاً نازل شده اما چرا این امر در تورات و... رعایت نشده است؟ شاید یکی از دلایل سرپیچی بنی اسرائیل همین یکباره گی قوانین بوده است؟!

پاسخ:

پیامبر گرامی فرمود:

۱. ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۲۰۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۹۲

«خداوند صد و چهار کتاب نازل کرد، ده کتاب بر آدم و پنجاه کتاب بر شیث و سی کتاب بر ادريس و ده کتاب بر ابراهيم (که مجموعاً یکصد کتاب می‌شود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن»^۱

از میان کتب نازل شده بر انبیاء، تنها قرآن بوده که تدریجی نازل شده است، چنان که در نقل دیگری، پیامبر اسلام در پاسخ به این پرسش که چرا به «قرآن»، فرقان می‌گویند، فرمود:

«چون آیه‌ها و سوره‌هایش، پراکنده [نازل شده] است. در غیر الواح، فرو فرستاده شده، در حالی که صُحُف و تورات و انجیل و زبور، همگی، در مجموعه‌ای از لوح و وَرَق، نازل شدند.»^۲

فلسفه نزول تدریجی قرآن را باید در سنگینی و پر عمق بودن و شرح و تفصیل مطالب آن، و این که این کتاب در برادرنده و شرح دهنده کتب آسمانی پیشین بوده و هر آنچه که برای هدایت لازم بوده در آن قرار داده شده است، جست، چنان که فرمود:

«شایسته نیست (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و تفصیلی است برای آنها، و شکی در آن نیست که از طرف پروردگار جهانیان است.» (یونس ۳۷)

و فرمود: «اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.» (یوسف ۱۱۱)

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۶۰

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۰؛ الاختصاص، ص ۴۴، بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۰۴

و فرمود: «و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.» (نحل ۸۹)

و فرمود: «چرا که ما به زودی سختی سنگین را به تو القا خواهیم کرد.» (مزمّل ۵)

۱. بنابراین لازم است کتابی با این سنگینی و عمق و شرح و تفصیل، به تدریج نازل شود تا بهتر مورد فهم و استفاده و عمل قرار گیرد.

۲. از سوی دیگر، اگر بنا بود برنامه‌های اسلام همه یک جا نازل شود، لازم بود یک جا نیز اجرا گردد، زیرا نازل شدن بدون اجرا ارزش آن را از بین می‌برد، و می‌دانیم اجرای همه برنامه‌ها اعم از عبادات، زکات و جهاد و رعایت تمام واجبات و پرهیز از تمام محرمات یک جا کار بسیار سنگینی بود که موجب فرار گروه عظیمی از اسلام می‌شد، پس چه بهتر که تدریجاً نازل شود، و تدریجاً مورد عمل قرار گیرد.

۳. و از سوی سوم، رسالت پیامبر گرامی از رسالت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بسی سخت‌تر و پر مشقت‌تر بوده است، نزول تدریجی قرآن برای تقویت قلب و اراده پیامبر، در برابر دشواری‌ها و ناملایمات در طول سالهای دعوت بوده است، چنان که قرآن می‌فرماید:

«و کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نمی‌شود؟ این بخاطر آنست که قلب تو را محکم داریم، و آن را تدریجاً بر تو خواندیم.» (فرقان ۳۲)

نزول تدریجی قرآن سبب ارتباط دائم و مستمر پیامبر گرامی به مبدء وحی بود، این ارتباط دائمی قلب او را قویتر، و اراده او را نیرومندتر می‌ساخت و تاثیرش در برنامه‌های تربیتی او انکار ناپذیر بود.^۱

اما تورات به صورتی آنی نازل شد، زیرا احکام و دستورات آن اجمالی و ساده،

و متناسب با فهم و درک ابتدایی بنی اسرائیل بود، لذا آنان در یک لحظه می‌توانستند تورات را دریافت کنند و به اوامر و نواهی ساده آن، عمل کنند، چنان که قرآن می‌فرماید؛

﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ «و برای او در

الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم» (اعراف ۱۴۵)
از تعبیر «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» چنین استفاده می‌شود که همه مواعظ و اندرزها و مسائل لازم در الواح موسی علیه السلام نبود، زیرا می‌گوید: «از هر چیزی، اندرزی برای او نوشتیم»

و این به خاطر آن است که آئین موسی علیه السلام آخرین آئین و شخص موسی علیه السلام خاتم انبیاء نبود، و مسلماً در آن زمان به مقدار استعداد مردم، احکام الهی نازل گشت، ولی هنگامی که مردم جهان به آخرین مرحله از تعلیمات انبیاء رسیدند، آخرین دستور که شامل همه نیازمندیهای مادی و معنوی مردم بود یعنی قرآن، نازل گردید.^۱

و از اینجا روشن می‌شود اینکه در بعضی از روایات در زمینه ترجیح مقام علی علیه السلام بر مقام موسی علیه السلام آمده است که علی علیه السلام آگاه به همه قرآن بود و در قرآن بیان همه چیز آمده است ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ در حالی که در تورات بخشی از این مسائل آمده، طبق همین مطلب است.^۲

سرپیچی‌های بنی اسرائیل، نه به خاطر دفعی نازل شدن تورات، بلکه به خاطر روحیه طغیان‌گری و تکبر و ناچیز شمردن دستورات الهی بود، چنان که قرآن می‌فرماید؛

«ما به موسی کتاب (تورات) دادیم، و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۶۱

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۴۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۸۸

فرستادیم و به عیسی بن مریم دلائل روشن بخشیدیم، و او را بوسیله روح القدس تایید نمودیم آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خود داری نمودید و به این قناعت نکردید بلکه) عده‌ای را تکذیب نموده، جمعی را بقتل رسانیدید؟» (بقره ۸۷)

۴۶. قرآن بارش تگرگ را به کوهها نسبت داده که اشتباهی است فاحش؟!!

پرسش چهل و ششم:

برف، باران و تگرگ همگی از ابرهای موجود در آسمان به زمین می‌بارند و دلیل شکل‌گیری هر کدام نیز به بخار آب و تغییرات دما مربوط می‌شود. مطابق تحقیقات علمی تگرگ همان باران منجمد شده است که از آسمان می‌بارد و هیچ ربطی به کوه ندارد ولی قرآن بارش تگرگ را به کوهها نسبت داده که اشتباهی است بزرگ و

مسلم!!!؟

پاسخ:

در آیه ۴۳ سوره نور می‌خوانیم؛

«آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند، سپس میان آنها پیوند می‌دهد، و بعد آن را متراکم می‌سازد؟! در این حال، می‌بینی که (دانه‌های) باران از لابه لای آن خارج می‌شود؛ و از آسمان - از کوههایی در آن (ابرهایی به شکل کوه) - دانه‌های تگرگ نازل می‌کند، و هر کس را بخواهد بوسیله آن زیان می‌رساند، و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می‌کند؛ نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها، بینایی) چشمها را ببرد!».

در این آیه تعبیرات مختلفی وجود دارد که در گذشته دقیقاً معلوم نبوده است. آیه فوق می‌گوید: «خداوند از کوههایی که در آسمان است دانه‌های تگرگ نازل می‌کند» «ینزل من السماء من جبال فیها من برد»

هیچ‌کس در آن عصر و زمان به دقت نمی‌دانست که ابرها در آسمان به صورت کوه‌هایی، با ارتفاعات متفاوت است که ما قاعده آن را می‌بینیم؛ زیرا تمام ابرها را به صورت یک صفحه گسترده در آسمان مشاهده می‌کنیم اما هنگامی که با هواپیما به فراز ابرها برویم، ابرها را به صورت کوه‌ها و دژه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌هایی مانند آنچه در سطح زمین است مشاهده می‌نماییم و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین دارای ناهمواری‌های فراوان، و حتی در بسیاری از موارد به صورت کوه روی هم انباشته شده است. این نکته دقیق را که بر اثر پیشرفت علوم به اثبات رسیده نیز می‌توان بر این معنا افزود تا مفهوم جبال (کوه‌ها) در آیه روشن‌تر شود.

یکی از دانشمندان در تحلیل خود، سخنی دارد که خلاصه اش این است؛ «در آیه مورد بحث، ابرهای بلند به کوه‌هایی از یخ تعبیر شده؛ زیرا دانشمندان در پروازهای هوایی خود به ابرهایی برخورد کرده‌اند که متشکل و مستور از سوزن‌های یخ است که درست عنوان کوه‌هایی از یخ بر آنها صادق است عجب این که یکی از دانشمندان شوروی سابق در تشریح بعضی از ابرهای رگباری چندین بار از آنها به عنوان کوه‌هایی از برف، یا کوه‌های ابر یاد کرده است، به این ترتیب روشن می‌شود که براستی در آسمان، کوه‌هایی از یخ وجود دارد.^۱ اینها همه از یک سو، از سوی دیگر دانشمندان معاصر درباره چگونگی تولید تگرگ در آسمان چنین می‌گویند؛

«دانه‌های باران از ابر جدا می‌شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می‌کند و یخ می‌زند؛ ولی در آن حال بسیار کوچک است؛ سپس طوفان‌های شدیدی که در آن منطقه حکم فرما است، این دانه‌ها را مجدداً به بالا پرتاب می‌کند و بار دیگر این دانه‌ها به داخل ابرها فرو می‌رود و لایه دیگر از آب به

۱. باد و باران در قرآن صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱

روی آن، می‌نشینند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می‌بندد، و گاه این موضوع چندین بار تکرار می‌شود، تا زمانی که تگرگ به اندازه‌ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند یا این که طوفان موقتاً آرام گیرد؛ اینجا است که راه زمین را پیش می‌گیرد و بدون مانع به طرف زمین حرکت می‌کند، و گاه به اندازه‌ای درشت و سنگین است که خساراتی به مزارع و باغ‌ها و حیوانات و حتی انسان‌ها وارد می‌سازد.^۱

از اینجا روشن می‌شود که به وجود آمدن تگرگ‌های درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که کوه‌های ابر بر فراز آن، متراکم گردند تا هنگامی که بادهای شدید دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می‌کنند مقدار بیشتری آب به خود جذب کند و سنگین شود.

به این ترتیب کوه‌های ابر، منبع قابل ملاحظه‌ای برای تکوّن تگرگ‌های درشت که در آیه به آن اشاره شده محسوب می‌شود و اگر این کوه‌ها همان توده‌های ذرات یخ باشد مسأله روشن‌تر می‌گردد.^۲

بنابراین آیه مذکور یکی از معجزات علمی قرآن محسوب می‌شود که پرده از مسأله‌ای برداشته است که قرن‌ها بعد، مورد کشف واقع شده است، چنان که در تفسیر نور به این نکته اشاره کرده و می‌نویسد؛

«اگر کسی با هواپیما بالاتر از ابرها پرواز کند، می‌بیند که توده‌های ابر مثل کوه است و این از معجزات قرآن است که ۱۴ قرن قبل فرمود: ﴿وَيُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ﴾ از کوه (ابر) تگرگ می‌فرستیم.»^۳

۱. فرهنگ نامه، نام یک دایرة المعارف فارسی است - ماده تگرگ.

۲. پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۹۸.

۳. تفسیر نور، ج ۶، ص ۱۹۷.

۴۷. چرا قرآن می‌گوید که خداوند بر چشم و گوش کفار مهر می‌زند؟ آیا این مطلب با عدالت خداوند همخوانی دارد؟
پرسش چهل و هفتم:

در آیات ۶ و ۷ سوره بقره چنین آمده است:

«کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را از عذاب بترسانی یا بترسانی ایمان نخواهند آورد. الله بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم هایشان پرده‌ای افکنده شده و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.»

کافر یعنی کسی که استدلال‌ات محمد و قرآن، او را قانع نکرده است، به همین دلیل ترسی از عذاب ندارد چون میدانند دروغی بیش نیست. نکته جالب این است که الله در ادامه می‌گوید دلیل این کفرشان این است که الله پرده‌ای را روی دل و چشم و گوششان کشیده! ولی با این تفصیل عذاب خواهند کشید؟!
پاسخ:

کسی که حقیقتی را با این که حقانیت آن را می‌داند، منکر می‌شود، کافر است، ولی نادان نیست؛ زیرا او این حقیقت را می‌داند. مانند کسی که با دلایل قوی، وجود خداوند برایش به اثبات رسیده، ولی بر اثر انگیزه‌هایی خاص، انکار خداوند متعال را بر زبان می‌راند. او به سان کسی است که امام علی علیه السلام در توصیفش می‌فرماید:

«نشانه‌های هستی خداوند، بر اقرار قلب منکر خداوند، گواهی می‌دهد.»^۱

یعنی این نوع از منکران ذات پاک خداوند، در زبان انکارش می‌کنند ولی در دل به برکت آثار صنع او به وجودش اقرار دارند. حتی ممکن است خویش را در صف منکران پندارند در حالی که نور وجود او در اعماق جانشان پرتو افکن است

همان گونه که قرآن مجید می‌گوید: «هر گاه از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: الله، با این حال چگونه آنان را (از عبادت خدا) منحرف می‌سازند... و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرستاده و به وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرده است؟ می‌گویند: الله، بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند»^۱

برای نمونه، فرعون و پیروانش، بر اساس گزارش قرآن، حقیقت را شناختند و به برهان‌های آشکاری که پیامبر خدا (موسی علیه السلام) بر وجود خداوند و پیامبری خویش اقامه کرد، یقین داشتند؛ ولی به جهت خودبرتربینی، تکبر، طغیان و گنهکاری، از اعتراف بدان، سر باز زدند و موسی علیه السلام را تکذیب کردند و وجود خداوند را منکر شدند. قرآن درباره آنان می‌گوید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ «و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت، آن را از روی ظلم و تکبر، انکار کردند». (نمل ۱۴)

فرعون و پیروانش با شنیدن استدلال‌های روشن و منطقی نیرومند موسی علیه السلام و دیدن معجزاتش می‌دانستند و یقین داشتند که موسی علیه السلام راست می‌گوید و خدایی که وی از او سخن می‌گوید و مدّعی پیام‌آوری از جانب اوست و مردم را به پرستش او فرا می‌خواند، آفریدگار جهان و جهانیان است؛ لیکن بر خلاف این یقین و اطمینان قلبی، آیات خدا را انکار کردند و پیامبرش را تکذیب نمودند و آن را افسانه انگاشتند.^۲

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر یکی از اقسام آن را «کفر جحود» می‌شمرد، و یکی از شعبه‌های

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۱-۶۳

۲. دانش نامه عقاید اسلامی، ج ۱، ص ۶۳

جحد را چنین بیان می‌فرماید: «هو ان یجحد المباحد و هو یعلم انه حق قد استقر عنده» «آن عبارت از چیزی است که انسان آن را انکار کند در حالی که می‌داند حق است و نزد او ثابت است» سپس به آیه مورد بحث استشهاد می‌کند^۱

با این مقدمه، به بیان پاسخ ملحد می‌پردازیم. خداوند می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد - خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است.» (بقره ۶-۷)

ملحد مدعی است که کافر از این جهت که استدلالات قرآن او را توجیه نکرده، ایمان نمی‌آورد، در حالی که چنین نیست، این کافران حق و حقیقت را می‌بینند، اما از طغیان و گنهکاری ایمان نمی‌آورند و آیات مذکور، شرح حال کفاری است که هر چند حق برای آنان روشن است و آنان حق را دیدند، اما از روی جحد و انکار، به آیات ایمان نیاوردند، چنان که فرعونیان چنین لجاجتی را از خود به خرج می‌دادند.

یعنی اینان چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها بکلی بی‌اثر است، بگویی یا نگوویی، انذار کنی یا نکنی، بشارت دهی یا ندهی، اثر ندارد، اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

و در ادامه می‌گوید: «آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته‌اند که حس تشخیص را از دست داده‌اند، خدا بر دلها و گوشهایشان مهر نهاده و بر چشمهایشان پرده

۱. کافی، ج ۲، باب وجوه الکفر، ص ۲۸۷.

افکنده شده» به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که «برای آنها عذاب بزرگی است» ﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

به این ترتیب چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می‌دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می‌شنیدند، و قلبی که حقایق را بوسیله آن درک می‌کردند در اینها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت «درک» و «دید» و «شنوایی» در مورد حقیقت و پذیرش آن را ندارند! چرا که اعمال زشتشان و لجاجت و عنادشان پرده‌ای شده است در برابر این ابزار شناخت.

ملحد اشکال می‌کند که اگر طبق آیه فوق خداوند بر دلها و گوشهای این گروه مهر نهاده، و بر چشمهاشان پرده افکنده، در این صورت آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟

پاسخ این سؤال را خود قرآن داده است و آن اینکه؛

اصرار و لجاجت آنها در برابر حق و ادامه به ظلم و بیدادگری و کفر سبب می‌شود که پرده‌ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره نساء آیه ۱۵۵ می‌خوانیم؛ «خداوند بواسطه کفرشان، مهر بر دلهاشان نهاده» و در سوره مؤمن آیه ۳۵ می‌خوانیم؛ «اینگونه خداوند مهر می‌نهد بر هر قلب متکبر ستمکار» و در سوره جائیه آیه ۲۳ چنین آمده است؛ «آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است»

ملاحظه می‌کنید که سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات معلول عللی شمرده شده است؛ کفر، تکبر، ستم، پیروی هوسهای سرکش لجاجت و سرسختی در برابر حق، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

اصولاً این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه

دهد تدریجا با آن انس می‌گیرد، نخست یک «حالت» است، بعدا یک «عادت» می‌شود، سپس مبدل به یک «ملکه» می‌گردد و جزء بافت جان انسان می‌شود، گاه کارش به جایی می‌رسد که بازگشت بر او ممکن نیست، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می‌باشد بی‌آنکه جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله‌ای چشم و گوش خود را کور و کر می‌کند تا چیزی را نبیند و نشنود.

و اگر می‌بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که خداوند این خاصیت را در اینگونه اعمال نهاده است (دقت کنید)

عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملاً مشهود است، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قویتر می‌سازد و درک و دید و روشن بینی خاصی به او می‌بخشد، چنان که در سوره انفال آیه ۲۹ می‌خوانیم؛ «ای مؤمنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می‌کند»^۱

بنابراین؛

افتادن پرده بر روی دل و چشم و گوششان حاصل و نتیجه طبیعی اعمال خود آنهاست و اگر به خداوند نسبت داده شده است، چون اوست که خواص پدیده‌ها را ایجاد کرده است و علت العلل اوست، لذا در روایتی امام رضا علیه السلام فرمود:

«ختم، همان مهر زدن است که بر قلوب کافران به کیفر (و مجازات) کفرشان زده می‌شود»^۲

یعنی اثر طبیعی عناد کافران، مهر خوردن قلوبشان است تا جایی که دیگر تن

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۳

۲. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۳

به حقیقت نمی دهد و چون این تاثیر و تاثر به اراده و اذن الهی صورت میگیرد، لذا به خداوند نسبت داده شده است و به عنوان عقوبت کفر شناخته می شود.

۴۸. عبدالله بن ابی سرح کاتب قرآن بود اما وقتی دید که پیامبر اسلام آیه ای از قرآن را به پیشنهاد ابن ابی سرح تغییر داد پی برد که این قرآن نمی تواند کلام خدا باشد!!!؟

پرسش چهل و هشتم:

عبدالله بن ابی سرح کاتب وحی هم بود، او وقتی دید که پیامبر اسلام آیه ای از قرآن را به پیشنهاد خودش که مقام نبوت هم ندارد تغییر داد، پی برد که این قرآن کلام خدا نمی تواند باشد چرا که کلام خدا نباید با پیشنهاد یک انسان عادی تغییر پیدا کند؛ اما واکنش مسلمین و پیامبر اسلام در قبال این موضع وی چه بود؟ او را محکوم به اعدام کردند تا وقتی که از ترس جان خود توبه کرد؟

پاسخ:

آنچه در مورد ابن ابی سرح، در روایت شیعه آمده است، کاملاً برخلاف آنچه ملحد می گوید، می باشد و ثابت می کند که ملحد برای گمراه سازی مردم، از هیچ دروغگویی، ابا ندارد.

شیخ کلینی روایت می کند که ابو بصیر می گوید:

از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام پیرامون تفسیر این آیه شریفه: ﴿...وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ...﴾ پرسیدم. فرمود:

«این آیه در باره ابن ابی سرح نازل شد که عثمان او را به حکومت مصر گماشته بود، و او همان کسی است که در روز فتح مکه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هدر دانست. او از کسانی بود که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن می نوشت و چون خداوند از

آسمان نازل می فرمود: ﴿أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ او می نوشت: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. پیامبر اکرم به او می فرمود: این را ننویس و همان را بنویس که نازل شده، درست است که: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾، ولی همان را که به من نازل شده بنویس. ابن ابی سرح همان کسی بود که به منافقان می گفت: من از پیش خود مانند آنچه او [پیامبر] می آورد می گویم و او تغییرش نمی دهد، و از این رو خدا در باره اش این آیه را نازل فرمود: «چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید وحی بمن فرستاده شده در حالی که وحی به او نشده باشد، و کسی که بگوید من هم همانند آنچه خدا نازل کرده نازل می کنم...» (انعام ۹۳)^۱

می بینیم این روایت به زیبایی ادعای ملحد را رد می کند و تاکید می کند که پیامبر گرامی اصرار داشت هر آنچه که وحی شده است، نوشته شود، و ابن ابی سرح منافق، به دروغ ادعا می کرد که من مانند آنچه پیامبر می آورد را می آورم، اما پیامبر آن را تغییر نمی دهد، لذا آیه در مذمت او نازل شد.^۲

یا در تفسیر قمی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان بود، بعد از هجرت رسول خدا به مدینه آمد و به اسلام گرویده، و چون خط خوبی داشت هر وقت آیه ای نازل می شد رسول خدا او را می خواست تا آن آیه را بنویسد، رسول خدا وقتی املا می فرمود و می گفت تا بنویسد «و الله سمیع بصیر» او می نوشت «سمیع علیم» رسول خدا می گفت: «و الله بما تعملون خبیر» او به جای «خبیر» می نوشت «بصیر» و گاهی «تاء» را «یاء» می نوشت، و رسول خدا می فرمود، یکی است، عبد الله بالأخره از دین اسلام برگشت و به مکه مراجعت نمود، و به قریش گفت: به خدا سوگند محمد نمی فهمد چه می گوید، من مثل او حرف می زدم چیزی

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۱

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۱۰

نمی‌گفت، پس این آیه در حقیقت نازل شد؛ «چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید وحی بمن فرستاده شده در حالی که وحی به او نشده باشد، و کسی که بگوید من هم همانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم»^۱ در این روایت هم می‌بینیم که ابن ابی سرح به دروغ ادعا می‌کرد که من هم مانند پیامبر حرف می‌زنم... و آیه در مذمت و دروغگوئی او نازل شد، و پیامبر گرامی به او می‌فرمود آنچه تو می‌گویی، با آنچه نازل شده است، از نظر معنایی و کلی یک مفهوم را می‌رساند، اما مطابق روایت اول، پیامبر گرامی او را مامور می‌کرد که همانی را که نازل شده است را بنویسد.

شیخ صدوق در تفسیر فراز «هو واحد» می‌نویسد؛

«جز این نیست که پیغمبر آنچه را عبد الله تغییر می‌داد به او می‌فرمود: «هو واحد هو واحد» تا اینکه نوشته نگردد آنچه را عبد الله اراده کرده، تا فقط آنچه را پیغمبر دیکته می‌کند، او بنویسد. پس می‌فرمود: «او یگانه است، تغییر دهی او را یا تغییر ندهی» نوشته نمی‌گردد، آنچه تو می‌نویسی، بلکه آنچه را که من از جانب وحی املا کرده‌ام نوشته می‌شود»^۲

از آنچه گذشت، کذب و دروغگوئی ملحد در جریان ابن ابی سرح، روشن می‌شود.

۴۹. برخی ادعا می‌کنند داستان نوح نبی در قرآن برگرفته از افسانه گیلگمش است!!؟

پرسش چهل و نهم:

پرسش من این است که برخی ادعا می‌کنند داستان نوح نبی برگرفته از افسانه

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۰

۲. معانی الاخبار، ترجمه محمدی، ج ۲، ص ۳۱۳

گیلگمش است و برای ادعای خود به شباهت غیرقابل انکار برخی از این داستان با جریان نوح نبی استناد می‌کنند. شما چه دلیلی برای رد این ادعا دارید!!!؟
پاسخ:

بر اساس برآوردهای تاریخی و مویدات عقلی، از عمر آدم علیه السلام حدود هفت هزار سال یا بیشتر می‌گذرد، چنان که در تفسیر المیزان می‌خوانیم؛
«در تاریخ یهود آمده است که عمر نوع بشر از روزی که در زمین خلق شده تا کنون، بیش از حدود هفت هزار سال نیست که اعتبار عقلی هم کمک و مساعد این تاریخ است، برای اینکه اگر ما از نوع بشر یک انسان مرد و یک زن را که با هم زن و شوهر باشند فرض کنیم که در مدتی متوسط نه خیلی طولانی و نه خیلی کوتاه با هم زندگی کنند، و هر دو دارای مزاجی معتدل باشند، و در وضع متوسطی از حیث امنیت و فراوانی نعمت و رفاه و مساعدت و... و همه عوامل و شرایطی که در زندگی انسان مؤثرند قرار داشته باشند و از سوی دیگر فرض کنیم این دو فرد در اوضاعی متوسط توالد و تناسل کنند، و باز فرض کنیم که همه اوضاعی که در باره آن دو فرض کردیم در باره فرزندان آن دو نیز محقق باشد، و فرزندانشان هم از نظر پسری و دختری بطور متوسط به دنیا بیایند، خواهیم دید که این انسان که در آغاز فقط دو نفر فرض شده بودند، در یک قرن یعنی در رأس صد سال عددشان به هزار نفر می‌رسد، در نتیجه هر یک نفر از انسان در طول صد سال پانصد نفر می‌شود. آن گاه اگر عوامل تهدیدگر را که با هستی بشر ضدیت دارد (از قبیل بلاهای عمومی، یعنی سرما، گرما، طوفان، زلزله، قحطی، و با، طاعون، خسف، زیر آوار رفتن، جنگهای خانمان برانداز و سایر مصائب غیر عمومی که احیانا به تک تک افراد می‌رسد) در نظر بگیریم و از آن آمار که گرفتیم سهم این بلاها را کم کنیم، و در این کم کردن حد اکثر را در نظر بگیریم یعنی فرض کنیم که بلاهای نامبرده از هر هزار نفر انسان نهصد و نه نفر را از بین

ببرد، و در هر صد سال که بر حسب فرض اول در هر نفر هزار نفر می‌شوند، غیر از یک نفر زنده نماند.

و به عبارت دیگر، عامل تناسل که باید در هر صد سال دو نفر را هزار نفر کند تنها آن دو را سه نفر کند، و از هزار نفر تنها یک نفر بماند، آن گاه این محاسبه را به طور تصاعدی تا مدت هفت هزار سال یعنی هفتاد قرن ادامه دهیم، خواهیم دید که عدد بشر به دو بلیون و نیم می‌رسد، و این عدد همان عدد نفوس بشر امروزی است، که آمارگران بین المللی آن را ارائه داده‌اند.^۱

بنابراین از عمر آدم ﷺ تا کنون، حدود هفت هزار سال یا بیشتر می‌گذرد. نوح نبی ﷺ اولین پیامبر صاحب شریعت است که حدود هزار سال بعد از آدم ﷺ می‌زیسته است، زیرا نوح نبی، تقریباً هشتمین جانشین آدم ﷺ بوده است و حد اکثر فاصله او با آدم هزار سال می‌تواند قلمداد شود، چنان که در نقلی پیامبر گرامی فرمود:

«آدم به شیث وصیت کرد و شیث به فرزندش شبان و شبان به محلث، و محلث به محوق، و محوق به عمیثا و عمیثا به اخنوع (ادریس) و ادریس به ناحور و ناحور به نوح نبی...»^۲

بنابراین نوح نبی حدود شش هزار سال قبل می‌زیسته است. آنچه که تحت عنوان افسانه گیلگمش یاد می‌شود، اشاره به جریانی است که طبق تصریح باستان شناسان مربوط به هفتصد سال پیش از میلاد مسیح است، یعنی حدود، دو هزار و هفتصد سال پیش.

بنابراین افسانه گیلگمش، حدود سه هزار سال پس از زمان نوح نبی، مورد

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۲۱

۲. الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۶؛ امالی صدوق، ص ۴۰۲؛ امالی طوسی، ص ۴۴۲؛ مناقب آل ابی طالب،

ج ۱، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۷

تقریر قرار گرفته است، چنان که می‌نویسند؛

«در سال ۱۸۵۳ میلادی ه. رسام به نسخه‌ای از روایت بابلی طوفان دست یافت که در کتابخانه مشهور آشوربانیپال (۶۶۸-۶۲۶ ق. م) در پایتخت آشور، نینوا کشف شده و به قرن هفتم قبل از میلاد بر می‌گردد.

در سوم دسامبر ۱۸۷۲ م، باستان شناس دیگری به نام سیدنی اسمیت اعلام داشت که به اشعاری از گیلگمش در دوازده لوح دست یافته که یازدهمین لوح آن درباره داستان طوفان نوح است.

گیلگمش یکی از پادشاهانی است که اسمشان در ثبت ملوک و رکاء در عهد خاندان اولیه آمده و حاکم بر عراق در شهر و رکاء بوده‌اند.

دکتر جان الدر می‌نویسد؛

«اشعار کشف شده گیلگمش دارای ۲۰۵ بیت است که در آن به طوفان عظیمی اشاره می‌کند: ائو خدای زمین از طوفان قریب الوقوعی، اوت نا پیشیتیم را مطلع می‌سازد و به او می‌گوید با ساختن سفینه‌ای جهت خود و خانواده آماده استقبال سیل گردد. اوت کشتی می‌سازد و برای جلوگیری از نفوذ آب آن را با زفت اندود می‌کند و خوراک و آشامیدنی در آن جای می‌دهد و از همه موجودات زنده در آن گرد می‌آورد و خانواده را با جمعی کارگر و یک نفر ناخدا سوار کشتی می‌کند. شماش، خدای خورشید تاریخ وقوع طوفان را تعیین می‌کند، ارواح زمین با مشعله‌ای خود زمین را منور می‌سازند....»

شش شبانه روز باد می‌وزد و سیل و طوفان زمین را فرا می‌گیرد، روز هفتم طوفان فرو می‌نشیند و دریا عقب می‌کشد و باد شوم پایان می‌پذیرد و کشتی بر زمین نیسر می‌نشیند.»^۱

۱. باستان شناسی کتاب مقدس، دکتر جان الدر، ص ۳۱، ۳۴ (به نقل از باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، متن، ص ۳۷)

بنابراین باید بگوییم، آنچه که تحت عنوان افسانه گیلگمش از آن یاد می‌شود، برگرفته از جریان طوفان نوح است، که سینه به سینه مردمان آن را نقل می‌کردند، اما به مرور زمان، آنان در نقل واقعه طوفان نوح تحریفاتی را ایجاد کردند و هر ملتی مطابق آراء و اهواء خود، آن را شرح و تفصیل داده و افسانه‌سازی کرده و نقل کرده‌اند و آنان اصل واقعه را دچار تحریف و زیاده و نقصان کردند و موهومات و افسانه‌های خود را وارد بر آن کردند، چنان که صاحب تفسیر المنار از اقوام گوناگون بشری که حتی قبل از زمان مسیح ﷺ می‌زیستند، نقل می‌کند که آنان به نوعی جریان طوفان نوح را نقل می‌کردند، اما نقل آنها همراه با افسانه‌سازی و تحریفات عدیده‌ای بوده است، بنابراین افسانه گیلگمش برگرفته از جریان نوح نبی ﷺ است نه آنکه داستان نوح نبی ﷺ برگرفته از افسانه گیلگمش باشد.^۱

۵۰. پاسخ به ادعای تناقض در قرآن در مورد سرنوشت نهایی پیامبر اسلام!!!؟
پرسش پنجاه:

محمد خود را شفیع بندگان در قیامت معرفی می‌کند در حالی که در قرآن (احقاف/۹) به صراحت اقرار می‌کند که حتی خبر ندارد در آخرت جزو رستگاران است یا خیر!

محمد در آیه ۹ سوره احقاف به صراحت اعتراف می‌کند که نمی‌داند در آخرت با وی چگونه رفتار می‌شود: ﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾ «نمی‌دانم با من و شما (در دنیا و آخرت) چه خواهد شد» این در حالی است که در آیه ۵ سوره ضحی محمد خود را جزء رستگاران و شفیعان مردم در قیامت معرفی می‌کند! ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ «و پروردگارت به زودی به تو (مقام شفاعت) میبخشد و خشنود میشوی»؟!؟

پاسخ:

آیه‌ای که مورد استناد معاند قرار گرفته است، این آیه شریفه است که می‌فرماید:

«بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم، و نمی‌دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟ من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که بر من وحی می‌شود، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم.» (احقاف ۹)

این جمله‌های کوتاه و پرمعنی، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان، از جمله اینکه گاه از بعثت پیامبر ﷺ به عنوان اینکه یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند تعجب می‌کردند. گاه می‌گفتند: چرا او غذا می‌خورد و در کوچه و بازار راه می‌رود؟ گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند، و هر یک تمنایی می‌نمودند. گاه انتظار داشتند که پیامبر ﷺ کانونی از علم غیب باشد و همه حوادث آینده را برای آنها بازگو کند. و بالاخره گاه از اینکه او دعوت به توحید و یگانگی معبود می‌کند تعجب می‌کردند. این آیه اشاره‌ای اجمالی به پاسخ همه این گفتگوها و بهانه جوئی‌ها است.

می‌گوید، من نخستین پیامبر نیستم که دعوت به توحید کرده‌ام، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند، لباس می‌پوشیدند و غذا می‌خوردند، هیچیک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبود، بلکه می‌گفتند ما از حوادث غیب آن مقدار می‌دانیم که خدا به ما تعلیم داده است. و هیچیک از آنها در برابر «معجزات اقتراحی» و پیشنهادهای هوس آلود مردم تسلیم نشدند. تا همگان بدانند پیامبر ﷺ نیز بنده‌ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می‌خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است، اینها واقعیت‌هایی است که می‌بایست مردم بدانند تا به ایرادهای نابجا پایان دهند. اینها همه به دنبال بحثی است که در آیات قبل آمد که گاه پیامبر ﷺ

را به سحر متهم می‌ساختند، و گاه به افتراء، که سرچشمه این نسبت‌های ناروا نیز همان توهماتی بودند که با این آیه به آن پاسخ گفته شد.^۱ از اینجا روشن می‌شود که مفاد این آیه با آیات دیگری که نشان می‌دهد پیامبر ﷺ از غیب آگاهی دارد، مانند آنچه در سوره فتح در باره فتح مکه، و ورود در مسجد الحرام آمده (آیه ۲۷ سوره فتح) و یا آنچه در مورد مسیح عَلَيْهِ السَّلَام آمده که می‌فرمود: «من شما را به آنچه می‌خورید و در خانه‌ها ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم» (آل عمران ۴۴) و امثال اینها منافات ندارد، چرا که؛

آیه مورد بحث نفی «علم غیب مطلق» می‌کند، نه «مطلق علم غیب» یعنی این آیه نفی علم غیب استقلالی می‌کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می‌گویند.

شاهد این گفتار آیه ۲۶ و ۲۷ سوره «جن» است؛ «خدا عالم الغیب است، و هیچکس را بر مکنون علم خود آگاه نمی‌کند مگر رسولانی که مورد رضایت اویند» بنابراین؛

۱. مطابق آیه شریفه سوره احقاف، پیامبر گرامی می‌گوید من مستقلا از سرانجام و سرنوشت خود و شما و آنچه که خداوند با من و شما می‌کند، مطلع نیستم، و علم غیب استقلالی نداریم، مگر آنکه خداوند چیزی در این رابطه را به من وحی کند، و مرا از غیب آگاه کند «ان اتبع الا ما یوحی الی»

۲. در آیه‌ای دیگر، خداوند پرده را می‌گشاید و پیامبرش را از غیب و سرنوشت او در قیامت آگاه می‌کند که او حائز مقام شفاعت است و به رستگاری می‌رسد، و می‌فرماید؛

«به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می‌کند که خشنود شوی» (ضحی ۵)

بر همین اساس پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند، آیه‌ای امید بخش تر از این آیه بر من نازل نکرده است: «و به زودی، پروردگارت، به تو عطا خواهد داد، تا خرسند گردی». این را برای امتم در روز قیامت اندوخته است.»^۱

خلاصه آنکه، بر خلاف تصور معاند، میان دو آیه تضادی نیست، در یک آیه سخن از نفی علم غیب استقلالی از پیامبر گرامی است و در آیه دیگر، اثبات علم غیب غیر استقلالی و موهبتی از جانب خداوند، به پیامبرش می‌باشد.

۵۱. آیا بودن الفاظ غیر عربی در قرآن با فصاحت و بلاغت آن در تضاد است؟

پرسش پنجاه و یکم:

برخی شبهه می‌کنند که اگر قرآن در اوج فصاحت است پس چرا در آن الفاظ غیر عربی است؟ آیا بودن الفاظ غیر عربی در قرآن، با فصاحت و بلاغت قرآن تضاد ندارد!!!؟

پاسخ:

استاد، محمد هادی معرفت در این رابطه پاسخ می‌دهد:

«در لغت عرب واژه‌هایی وجود دارد که ریشه عربی ندارند و از لغت‌های مجاور گرفته شده است، و این یک امر طبیعی به شمار می‌رود و در تمامی زبان‌های زنده و گذشته بر اثر مجاورت و رفت و آمدها، لغات نیز دادوستد می‌شدند.

البته شکل واژه‌های اجنبی همواره با تغییراتی مواجه می‌شده است و به مرور زمان رنگ و بوی لغت میزبان را به خود می‌گرفته و هم‌ساز آن لغت می‌گردیده است (مانند: لجام: دهانه اسب، که در اصل لگام بوده. جناح: که در اصل گناه بوده. دیباج: دیبا. فالودج: پالوده).

به این گونه تغییرات در واژه‌های بی‌گانه اصطلاحاً «معرب» - عربی شده - می‌گویند. در این زمینه کتاب‌های فراوانی نوشته شده؛ از جمله به کتاب «المعرب» نوشته ابو منصور جوالیقی، موهوب بن احمد بن محمد (متوفای ۵۴۰) می‌توان اشاره کرد.

این کتاب بیشتر به واژه‌های فارسی تعریب شده پرداخته و این گونه کلمات را در اشعار اصیل عربی آورده است. اخیراً این گونه واژه‌های وارد شده را «دخیل» - داخل شده - گویند و در المنجد، این اصطلاح زیاد به کار رفته است. در این مورد گفته می‌شود: «و الکلمة من الدخیل؛ این کلمه از کلمات داخل شده در زبان عرب است».

وارد شدن واژه‌های دیگر در هر لغت و در هر زبانی یک امر طبیعی است و هرگز به عنوان عیب یا نقص شمرده نمی‌شود. وجود این گونه لغات به خالص بودن آن زبان یا آن لغت نیز صدمه‌ای وارد نمی‌سازد، یعنی زبان عربی، عربی است گرچه برخی لغات غیر عربی - که رنگ و بوی عربی به خود گرفته - در آن یافت شود، زیرا لغت تازه وارد تا خلق و خوی آن زبان را به خود نگیرد، امکان کاربرد نمی‌یابد. لذا استعمال چنین الفاظ و کلمات غیر عربی، به عربی بودن کلام، چه شعر و چه نثر، خللی وارد نمی‌آورد و این شیوه - استفاده از کلمات اجنبی - در اشعار قدیم عربی و گفته‌های اصیل پیش از اسلام، متعارف بوده و عیب و نقصی شمرده نمی‌شده است. (به کتاب المعرب جوالیقی مراجعه شود) بلکه در هیچ لغتی به کار نگرفتن لغات غیر شرط نیست. حتی در اثری مانند شاهنامه فردوسی که سعی بر آن بوده تا صرفاً واژه‌های فارسی به کار رود، بسیاری از واژه‌های آن ریشه فارسی ندارند، بلکه ریشه عربی و ترکی و غیره داشته و در عین حال فارسی کامل به شمار می‌روند.

قرآن نیز که یک سخن عربی کامل است، از این جهت جدا نیست. واژه‌های

غیر عربی - که ریشه عربی ندارند ولی شکل عربی به خود گرفته و معرّب گردیده - در آن وجود دارد. در این زمینه بالخصوص نیز کتاب‌هایی نوشته شده؛ از جمله کتاب «المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرّب» نوشته جلال الدین سیوطی، که خلاصه‌ای از آن را در «الاتقان» آورده است.

لذا جای تردید نیست که قرآن کلام عربی است و از جهت عربی بودن در سر حدّ کمال است و هرگز کسی یا گروهی در عربیت آن شک نبرده است، قرآن می‌گوید: «این (قرآن) زبان عربی آشکار است» (نحل ۱۰۳) و آیات دیگر که صراحتاً قرآن را عربی معرفی می‌کند؛ (یوسف ۲ - طه ۱۱۳ - فصلت ۳ - شوری ۷ - ...)^۱

۵۲. در قرآن به جای کلمه سینا از کلمه سینین استفاده شده که از نظر ادبی کاملاً اشتباه است!؟؟؟

پرسش پنجاه و دوم:

قرآن یک بار در آیه ۲۰ از سوره مومنون، واژه‌ی طور سینا را به کار برده است:

﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ﴾

اما برای اینکه این کلمه با کلمات تین و امین، سجع داشته باشد، به جای کلمه سینا، از کلمه سینین استفاده شده است که از نظر ادبی کاملاً اشتباه است. در واقع چیزی به نام طور سینین وجود ندارد و تنها برای رعایت قافیه این کلمه به کار رفته و صد البته مفسرین قرآن نیز در این باره دچار تناقض‌های شدیدی شده‌اند!

پاسخ:

«سینین» در لغت به معنای «کثیر الخیر و البرکة» «پر خیر و برکت» است، «سینا» و «سینین» که به عنوان وصف کوه طور به کار برده می‌شود هر دو به یک

معناست.^۱

و علت اینکه کوه طور را «سینین» یا «سینا» نامیده‌اند، امور مختلفی ذکر شده است، از جمله؛

۱. با توجه به اینکه در آن مکان مقدّس بر حضرت موسی علیه السلام وحی نازل می‌شد آنجا را پر خیر و برکت‌ها، نامیدند. و روشن است که وحی با برکت تر از هر چیزی است.

۲. کوه طور مملوّ از درختان است، به گونه‌ای که درختان سطح این کوه را پوشانیده‌اند؛ بدین جهت کوهی با برکت‌های زیادی، است.

۳. از آنجا که درختان موجود در کوه طور همگی درختان میوه بوده، بنابراین آن مکان را «طور سینا» یا «طور سینین» و کوه پر خیر و برکتها دانسته‌اند. نتیجه اینکه سینین به معنای پر خیر و برکت است، و علت آن یکی از امور سه گانه فوق است.^۲

بر این اساس، مرحوم محمد هادی معرفت، به اشکال ملحد به زیبایی پاسخ داده و می‌گوید؛

«یکی دیگر از پندارهای هاشم العربی این است که ساختار آیه ﴿وَطُورِ سَيْنِينَ﴾ نادرست است؛ زیرا برای مراعات «روی»، واژه سینین را به کار برده که درست آن «سیناء» است؛ همان گونه که در آیه ﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ﴾ (مومنون ۲۰) آمده است.

این سخن حاکی از جهل و ناآگاهی وی نسبت به کاربرد این دو واژه در تورات است؛ زیرا بنی اسرائیل پس از عبور از دریای سرخ و مناطق «شور» و «ایلیم» به طرف صحرائی به نام «سین» رفتند که به کوه سینا منتهی می‌شد.

۱. المحکم و المحيط الاعظم، ج ۸، ص ۵۸۰

۲. سوگندهای پر بار قرآن، مکارم شیرازی، ۲۱۲

در سفر خروج چنین آمده است؛ «پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده به صحرای «سین» که میان ایلیم و سیناست، ... رسیدند»^۱
«سینا» (به کسر سین) نام کوه «حوریب» (قاموس کتاب مقدس، ص ۴۹۸ ماده سیناء) است که از آن به سینیم نیز تعبیر شده است؛ همان گونه که این منطقه نیز سینا نامیده شده است.

سفر خروج، باب ۱۹، شماره ۱-۳؛ «و در ماه سیم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از سرزمین در همان روز به صحرای سینا آمدند ... و در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند». نیز ر. ک: همان، شماره ۱۸؛ «و در پایان کوه ایستادند و تمامی کوه سینا را دود فرا گرفت؛ زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد» (کتاب مقدس، ص ۱۱۴) وجه تسمیه سینیم، برخاسته از عظمت کوه سیناست که در آن منطقه قرار دارد. در سفر اشعیا چنین آمده است: «اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینیم»^۲

جیمز هاکس می نویسد؛ «برخی دیگر ... آن را اسم دشت سین و سینا دانسته اند. گویند لفظ سینیم با الفاظ مرقوم [در کتاب] مناسبت کلی دارد»^۳
همانطور که ملاحظه شد، لفظ «سینین» معرب «سیناء» (به فتح سین) و «سینین» با قلب میم به نون، در قرآن به کار رفته است؛ زیرا عرب را رسم بر این است که «میم» را به «نون» تبدیل می کنند.

بدین ترتیب روشن شد که برداشت این مستشکل، پنداری بیش نیست.
بیفزایم که به احتمال زیاد «سینیم» جمع «سین» است؛ زیرا واژه ها در زبان عبری با «یاء» و «میم» جمع بسته می شود؛ مانند «جَمَلِیم»، «حَمُورِیم» و «رُكُبِیم»

۱. سفر خروج باب ۱۶ شماره ۱

۲. سفر اشعیا، باب ۴۹، شماره ۱۲. کتاب مقدس، ۱۰۷۰.

۳. قاموس کتاب مقدس، ص ۵۰۴

که به ترتیب جمع «جَمَل»، «حُمُور» و «رُكْب» است.^۱
لیکن قرآن واژه «سین» را براساس قواعد زبان عربی، با «یاء» و «نون» جمع بسته است و بدین ترتیب، بی‌آنکه نیازی به تکلف باشد، آرایه «روی» مراعات شده است؛ مطلبی که بر به اصطلاح مستشکل، گران آمده بود. ناگفته نگذارم که نمونه‌های این کاربرد، فراوان است، اما برخی، جاهلانه آنها را به عنوان کاستی ادب قرآنی می‌پندارند.^۲

۵۳. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن در مورد خلقت آسمان و زمین و اینکه نخست آسمان خلق شد یا زمین؟!
پرسش پنجاه و سوم:

اول آسمان خلق شد یا زمین؟ کدامیک را الله زودتر آفرید؟ الف: اول زمین و بعد آسمان (سوره بقره آیه ۲۹) ب: اول آسمان و بعد زمین (سوره نازعات آیه‌های ۲۷ تا ۳۰)!!؟

پاسخ:

آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود، آفرینش زمین قبل از خلقت آسمان بوده است اما گسترانیدن زمین از زیر آبها، بعد از خلقت آسمان بوده است، بر این اساس هیچ تضادی میان آیات مورد اشکال معاند نمی‌باشد.

علی علیه السلام فرمود:

«خداوند عز و جل زمانی که زمین‌ها را آفرید، آنها را پیش از آسمان‌ها آفرید.»^۳

و فرمود:

۱. ر.ک: الرحله المدرسیه، ج ۱، ص ۷۴-۷۵

۲. التمهید فی علوم القرآن، ج ۷، ص ۴۰۵؛ شبهات و ردود حول القرآن الکریم، ص ۳۷۹

۳. قصص الانبیاء، راوندی، ص ۳۶؛ بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۸۵

«خداوند - که یادش پر شکوه و نام‌هایش پاک باد - زمین را پیش از آسمان آفرید. سپس برای تدبیر کارها بر عرش قرار گرفت.»^۱
امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

«خداوند عز و جل پیش از آن که آتش را بیافریند، بهشت را آفرید، و پیش از آن که معصیت را بیافریند، طاعت را آفرید، و گذشت را پیش از خشم آفرید، و نیکی را پیش از بدی آفرید، و زمین را پیش از آسمان آفرید»^۲
امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«خداوند زمین را قبل از آسمان خلق کرد»^۳
خداوند نیز می‌فرماید:

«او خدایی است که همه آنچه در زمین وجود دارد، برای شما آفریده سپس به آسمان پرداخت، و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و او به هر چیز آگاه است» (بقره ۲۹)

بنابراین، از این آیه شریفه و روایات فوق‌الذکر، استفاده می‌شود که ابتداء زمین خلق شد، سپس آسمان، حال آنچه مورد اشکال قرار می‌گیرد، این آیه شریفه است که می‌فرماید:

«آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکلتر است یا آفرینش آسمانی که خداوند بنا نهاد؟! - سقف آن را برافراشته و آن را منظم ساخت - و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود - و زمین را بعد از آن گسترش داد - آبش خارج کرد و چراگاهش را آماده ساخت - و کوه‌ها را ثابت و محکم نمود - همه اینها برای بهره‌گیری شما و چهارپایان شما است» (نازعات ۲۷-۳۱)

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۸۹

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵؛ الوافی، ج ۲۶، ص ۴۷۲

۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۰۳

می‌گوید از آیه استفاده می‌شود که زمین پس از آسمان آفریده شده است، در حالی که خداوند می‌گوید:

﴿وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾ «یعنی زمین پس از خلق آسمان گسترش پیدا کرد نه آنکه آفریده شده باشد»

«دحا» از ماده دحو، به معنی گستردن است بعضی نیز آن را به معنی تکان دادن چیزی از محل اصلیش تفسیر کرده‌اند و چون این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگرند به یک ریشه باز می‌گردد.

به هر حال منظور از «دحو الارض» این است که در آغاز تمام سطح زمین را آبهای حاصل از بارانهای سیلابی نخستین فرا گرفته بود این آبها تدریجا در گودالهای زمین جای گرفتند و خشکیها از زیر آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده تر شدند تا به وضع فعلی در آمد و این مساله بعد از آفرینش زمین و آسمان روی داد.^۱

در دعای پیامبر گرامی نیز می‌خوانیم؛

«ای کسی که در آسمان، سدی از هوا قرار داد، و زمین را بر روی آب گسترانید»^۲

بنابراین، ابتدا زمین خلق شد، و سپس آسمان و پس از خلقت آسمان، دحو الارض رخ داد و زمین از زیر آب گسترش پیدا کرد و به شکل کنونی در آمد و هیچ تضادی میان آیات مورد بحث نمی‌باشد.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۹۷

۲. جمال الاسبوع، ص ۱۱۸؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۶

۵۴. توضیحی در مورد فصاحت و بلاغت قرآن و فرق غیب گویی قرآن با اخبار
مرتاضان؟؟

پرسش پنجاه و چهارم:

اخیرا یکی از دوستان هم لباس شما گفت که این مطالبی که بعضیها به عنوان معجزه علمی قرآن یاد میکنند معجزه نیست او می گفت اینها بیان اخبار غیبی است و این کار را بسیاری از مرتاضان هندی انجام می دهند پس کار قرآن صرفا گفتن یک سری اخبار غیبی بوده آیا این حرف درست است؟؟ من تا به حال برای اثبات معجزه بودن قرآن به این نکات علمی اتکا کرده بودم چون نمی توانستم جنبه های دیگر آن را به خوبی درک کنم و نمیتوانم به معجزه بودن قرآن از نظر فصاحت و بلاغت پی ببرم چون عرب زبان نیستم و ادبیات عرب نیز نخواندم!!!!

پاسخ:

یکی از وجوه اعجازی قرآن، اعجاز از نظر اخبار غیبی است که در ذیل
پیرامون آن بحثی داشته ایم؛

حال کاربر، سوال کرده است که فرق اخبار غیبی که قرآن می دهد، با اخبار غیبی که کاهنان و مرتاضان می دهند چیست آیا چنین خبرگویی غیبی برای قرآن فضیلت است در حالی که مانند آن را کاهنان و مرتاضان نیز انجام می دهند پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که پیشگویی های مرتاضان و اخبار غیبی کاهنان هیچگاه اخبار مطمئن و خالی از اشتباه نبوده و نیست، گاه درست از آب در می آمده و گاهی خطا، و هر دو نمونه های فراوانی دارد، بنابراین اخبار و اطلاعات آنها را هرگز نمی توان به عنوان علم غیب معرفی کرد، لذا گاه خود آنها نیز اعتراف می کنند که اطلاعات ما از طریق شیاطین است و آنها همیشه به ما راست نمی گویند.

یا به تعبیر دیگر آنها بر اثر ریاضت اشباحی را در افق ذهنشان از دور می‌بینند، و این اشباح را پیش خود تفسیر می‌کنند، گاه این تفسیرها درست است و گاه خطا، همچون خواب‌هایی است که افراد می‌بینند که گاه تعبیر آنها درست و گاه نادرست می‌باشد. این آگاهی‌های آمیخته با شک و مطالب نادرست هرگز نمی‌تواند به عنوان علم غیب تلقی شود.^۱

در گذشته در رابطه با فرق معجزات با کارهایی که کاهنان و مرتاضان انجام می‌دهند، توضیحاتی ارائه کرده‌ایم؛^۲

در رابطه با اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت و فهم این اعجاز برای کسانی که از زبان عربی اطلاع ندارند نیز باید توجه کرد که ما می‌بینیم بزرگان سخنور عرب در برابر فصاحت و بلاغت قرآن، اظهار عجز و ناتوانی کرده‌اند، شکست آنان در برابر قرآن، دلیل روشنی بر الهی بودن این کتاب و اعجاز آن از نظر فصاحت و بلاغت است و این مساله‌ای است که برای غیر عرب زبانان نیز قرینه روشنی بر الهی بودن این کتاب محسوب می‌شود.

نقل می‌کنند؛

هنگامی که آیات سوره غافر نازل شد؛ پیامبر اسلام در مسجد الحرام به نماز ایستاده بود، ولید بن مغیره مخزومی - مرد معروف و سرشناس مکه که سران قریش به عقل و درایت او اعتقاد داشتند و در مسائل مهم با او به شور می‌پرداختند - نزدیک حضرت بود و تلاوت آیات را گوش می‌داد. هنگامی که پیامبر متوجه این معنا شد، آیات را تکرار کرد، این آیات سخت ولید بن مغیره را تکان داد و هنگامی که به مجلس قومش (طایفه بنی مخزوم) بازگشت؛ گفت: «به خدا قسم! هم اکنون کلامی از محمد شنیدم که نه شباهت به سخن انسان‌ها دارد؛ و نه به

۱. پیام قرآن، ج ۷، ص ۲۲۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/2389

سخنان پریان»، «گفتار او شیرینی و زیبایی و طراوت فوق العاده‌ای دارد؛ شاخه هایش پر میوه و ریشه هایش پر مایه؛ و سخنی است که از هر سخن دیگر بالاتر می‌رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی‌یابد. این را گفت و به منزلش بازگشت»^۱ یا در نقل دیگر آمده است که سه نفر از سران قریش (ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق) شبی از شب‌ها برای شنیدن آیات قرآن به صورت مخفیانه نزد خانه پیامبر آمدند که آیات قرآن را تلاوت می‌کرد هر کدام در گوشه‌ای پنهان شدند، بی‌آنکه دیگری با خبر شود و تا صبح گوش به تلاوت قرآن سپردند و هنگام طلوع فجر متفرق شدند. به زودی در جاده، یکدیگر را دیدند و هر کدام به نحوی، دیگری را سرزنش کرد دیگر این کار را تکرار نکنید که اگر بعضی از سفیهان شما این منظره را ببینند؛ افکاری برای آنها پیدا می‌شود! شب دیگر همین کار را تکرار کردند و صبح هنگامی که یکدیگر را مشاهده کردند همان سخنان شب قبل و همان سرزنش‌ها و قرارداد عدم تکرار چنین کاری را مطرح کردند، و به خانه‌های خود رفتند؛ اتفاقاً شب سوم نیز همین مسأله دقیقاً تکرار شد، و صبح هنگامی که یکدیگر را بار دیگر ملاقات کردند، بعضی گفتند: «ما از اینجا تکان نمی‌خوریم تا عهد و پیمان ببندیم و برای همیشه این کار را ترک کنیم»، سرانجام پیمان بستند و متفرق شدند»^۲

۵۵. قرآن می‌گوید که الله مسلمانان انسانها و جنیان را آفریده تا جهنم را پر کند!!!؟

پرسش پنجاه و پنجم:

الله در آیه ۱۳ از سوره سجده، نیت و تصمیم خود را برای پر کردن جهنم نشان

۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۸۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۲۵۹

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۷

داده است: ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾ «و اگر می خواستیم به هر انسانی هدایت لازم را می دادیم؛ ولی سخن و وعده ام حق است که دوزخ را از جن و انس پر کنم!» این آیه، نیت و تصمیم خدای قرآن برای پر ساختن جهنم است. الله برای پر کردن جهنم نیت و تصمیمی به این قاطعیت دارد ولی حتی یک آیه در قرآن نیست که حاکی از تصمیم خداوند برای پر کردن بهشت باشد. به عبارت بهتر اولویت خدای قرآن پر کردن جهنم است تا پر کردن بهشت، چنانچه در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می گوید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾ «به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم»

دقیقا مشخصه های سادیسیم در الله نمایان است؛ الله خود جن و انسان خلق می کند تا در جهنم عذابشان دهد؟!!!!

پاسخ:

از آیات و روایات متعددی استفاده می شود که خداوند بندگان را برای به کمال و سعادت رسیدن و بهره مندی از رحمت الهی و رسیدن به بهشت آفریده است، چرا که خداوند چشمه ای است فیاض و مبدئی است نعمت آفرین که موجودات را در کنف حمایت خود می گیرد، و آنها را پرورش داده، از نقص به کمال می برد، و اساسا همین است هدف واقعی عبودیت و بندگی ما، و همین است فلسفه عبادات و نیایشهای ما که همگی کلاسهای تربیت برای تکامل ما است، به این ترتیب نتیجه می گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل هستی ما است.^۱

در روایتی آمده است که خداوند در صحف حضرت موسی چنین فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۹۲

«ای بندگان من شما را نیافریدم (و تکلیف نکردم) تا بدین وسیله از تنهایی و کمی در آمده و صاحب یاور و جماعت زیادی شوم و نه با شما انس گرفته تا به واسطه آن وحشت نکنم و نه به کمک شما عجز خود را ترمیم نمایم همین قدر بدانید که اگر تمام مخلوقات من در آسمان و زمین پشت به هم داده و اطاعت و عبادت من کنند و شب و روز مرا پرستش کنند به سلطنت و قدرتم چیزی اضافه نمی شود چه آن که ساحت من والاتر از آن بوده و از این نواقص مبرا است»^۱
امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند از روی بازی و بازیچه بندگان را نیافریده (و تکلیف نکرده است) بلکه آنان را آفریده و تکلیف به طاعت کرده تا از این طریق (به تکامل رسیده) و مستوجب بهشت و رضایت او شوند و آنان را خلق (و تکلیف) نکرده است تا به واسطه آنان منفعتی بدست آورده یا ضرری را از خود دفع کند بلکه آنان را خلق کرد (و تکلیفشان کرد) تا به آنان نفع برساند و آنان را در جایگاه نعمت های ابدی قرار دهد»^۲

لذا می بینیم که خداوند می فرماید؛

﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ «مگر آنچه پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت و در سایه آن تکامل و رسیدن به بهشت) آنها را آفرید»
(هود ۱۱۹)

به بیان دیگر؛

در باره هدف آفرینش در آیات قرآن بیانات مختلفی آمده است که در حقیقت هر کدام به یکی از ابعاد این هدف اشاره می کند، از جمله و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ «من جن و انس را نیافریدیم مگر اینکه مرا پرستش

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳

۲. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۱۳

کنند» (ذاریات - ۵۶) یعنی در مکتب بندگی و عبادت تکامل یا بند، و به عالیترین مقام انسانیت در این مکتب برسند. در جای دیگر می‌خوانیم ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ «آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می‌کنید» (یعنی آزمایشی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل) - (سوره ملک آیه ۲)

در آیه مورد اشاره می‌فرماید ﴿وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ «برای پذیرش رحمت، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم‌گیری، مردم را آفرید» همانگونه که ملاحظه می‌کنید، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می‌شود و آن پرورش و هدایت و پیشرفت و تکامل انسانها و رسیدن به بهشت است که هدف نهایی آفرینش محسوب می‌شود.

حال ملحد می‌گوید که اگر غرض خداوند از خلقت بندگان، رسیدن آنان به بهشت و سعادت است، چگونه خداوند می‌گوید جهنم را از جن و انس پر می‌کنم، چنان که می‌فرماید؛

«اگر ما می‌خواستیم به هر انسانی (از روی اجبار) هدایت لازمش را می‌دادیم، ولی (من آنها را آزاد گذارده‌ام) و مقرر کرده‌ام که دوزخ را (از انسانهای بی‌ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پر کنم» (سجده ۱۳)

در حالی که توجه ندارد که خداوند می‌گوید آنانی که جهنمی می‌شوند، با سوء اختیار خود این راه را طی کرده‌اند و مستحق مجازاتند، و ما هم اراده قاطع داریم بر اینکه دوزخ را از آنان پر کنیم، روشن است که در این صورت خداوند ظلمی در حق آنان نکرده است، بلکه آنان خودشان هستند که با اعمالشان خود را دوزخی می‌کنند.

جمله قاطع و کوبنده فوق اشاره به این است که مبدا تصور کنید، رحمانیت و رحیمیت خداوند، مانع از مجازات مجرمان آلوده و ستمگر است، مبدا به

آیات رحمت مغرور شوید و خود را از مجازات الهی معاف بشمرید که رحمت او جایی دارد و غضب او جایی. او مسلماً - مخصوصاً با توجه به لام قسم در جمله «لأملأن» و نون تاکید در آخر آن - به این وعده خود وفا خواهد کرد، و دوزخ را از این دوزخیان پر می‌کند، که اگر نکند بر خلاف حکمت است.^۱

در ذیل مفصل توضیح داده‌ایم که ملغی کردن جهنم و برابر قرار دادن انسان نیکوکار و بدکار، خلاف حکمت و عدالت خداوند است؛^۲ ملحد در ادامه می‌گوید که اگر غرض از خلقت، تکامل و سعادت بندگان است، چگونه است که خداوند می‌گوید بسیاری از جن و انس برای دوزخ آفریده شده‌اند، چنان که می‌فرماید:

«به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلاند (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند).» (اعراف ۱۷۹)

در حالی که ما خواندیم که هدف خلقت تکامل و سعادت و بهشتی شدن بندگان است، بر این اساس در مورد آیه مورد اشکال که می‌گوید بسیاری از جن و انس برای دوزخ آفریده شده‌اند می‌گوییم؛

۱. این تعبیر درست به آن می‌ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوبهایی را که فراهم ساخته‌ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش، چوبهایی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می‌کنم، و چوبهای ناصاف و بد قواره و سست و تکه پاره را در

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۳۸

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5927
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9204

قسمت دوم، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد؛

یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او در همین راه مصرف می‌شود، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی‌خورد، ناچار آن را برای سوزاندن کنار می‌گذارد، این هدف تبعی است نه اصلی (دقت کنید)

خداوند نیز هدف اصلیش از خلقت بندگان، سعادت و بهشتی شدن آنان است، اما زمانی که ببیند، بندگان با اعمال ناشایست در مسیر انحراف قدم بر می‌دارند، آنان را به جهنم اختصاص می‌دهد، تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوبها با یکدیگر اختیاری نیست، ولی تفاوت انسانها بستگی به اعمال خودشان دارد و در اختیار خود آنها است.

بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیات فوق می‌خوانیم که نشان می‌دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه بندی می‌باشد.

۲. و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می‌کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود، خود را نامزد بهشت می‌سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است، هدف اصلی خداوند از خلقت بندگان، سعادت و تکامل آنان است، اما ناگزیر زمانی که آنان قدم در مسیر انحراف بگذارند، در مسیر دوزخ قدم گذاشته و خداوند نیز آنان را وارد دوزخ می‌کند که این به هدف فرعی و تبعی خداوند است.^۱

بنابراین، هدف اصلی آفرینش، خداپرستی و عبودیت است، ولی نتیجه‌ی

کار بسیاری از انسان‌ها در اثر عصیان، طغیان و پایداری در کفر و لجاجت، دوزخ است، گویا که در اصل برای جهنم خلق شده‌اند. حرف «لام» در «لِجَهَنَّمَ»، برای بیان عاقبت است. مانند نجار که هدف اصلی او از تهیه کردن چوب، ساختن در و پنجره‌های زیباست، ولی کار به سوزاندن چوب‌های بی‌فایده در بخاری می‌انجامد که آن هدف فرعی است.

ممکن است کسی بگوید که وقتی خداوند می‌داند که نتیجه کار افرادی دوزخ است، چرا آنان را خلق می‌کند تا به هدف تبعی آنان را وارد دوزخ کند، در ذیل پاسخ این پرسش را داده‌ایم^۱

و ممکن است کسی بگوید که من اصلاً نمی‌خواستم به دنیا بیایم تا به بهشت یا جهنم بروم، چرا خداوند جبراً مرا آفرید تا مثلاً جهنمی شوم، پاسخ این اشکال را نیز در ذیل داده‌ایم^۲

۵۶. پاسخ به شبهه تناقض در قرآن در مورد وجود نور و سایه در بهشت!!!

پرسش پنجاه و ششم:

در یک پیام می‌گویید، بهشتیان گرما و حرارت آزار دهنده ایی نمی‌بینند و در پیام دیگر در بهشت خبری از آنها (ماه و خورشید) نیست؟ یعنی چه؟؟ سرانجام خبری از آنها هست یا نه؟!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند، نه سرما را. و در حالی است که سایه‌های آن (درختان بهشتی) بر آنها فرو افتاده، و چیدن میوه هایش بسیار آسان است.» (انسان ۱۳-۱۴)

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5200

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9059

در این آیات وجود خورشید و آفتاب در بهشت نفی شده است، ولی در آیات بعد، از سایه درختان بهشتی سخن به میان آمده است. اگر آفتابی در بهشت وجود ندارد، چگونه سایه درختان مورد بحث قرار گرفته است، آیا این آیات با هم تناقض ندارند

استاد مکارم شیرازی پاسخ می‌گوید:

اولاً: قرآن نمی‌گوید: «در بهشت آفتاب وجود ندارد» بلکه می‌فرماید آفتاب قابل رؤیت نیست، یعنی درختان بهشتی آن قدر متراکم و انبوه هستند که بهشتیان از لابه لای این درختان آفتاب را نمی‌بینند.

ثانیاً: منظور از این که می‌فرماید: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا﴾ این است که آفتاب داغ و آزار دهنده‌ای وجود ندارد، اما وجود آفتاب معتدل را نفی نمی‌کند. بنابراین، تناقضی در آیات فوق به چشم نمی‌خورد.^۱

اما آنچه به نظر ما صحیح تر است، آن است که در بهشت خبری از خورشید نیست و خورشید و ماه و ستارگان در آستانه قیامت در معرض زوال و نابودی و خاموشی قرار می‌گیرند، چنانکه قرآن می‌گوید: «در آن هنگام که طومار خورشید در هم پیچیده شود و ستارگان تاریک گردد. ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ (تکویر ۱-۲)

در سوره قیامت نیز می‌خوانیم: «در آن هنگام که چشم‌ها در شدت وحشت به گردش درمی‌آید، و ماه بی‌نور می‌گردد، و خورشید و ماه یکجا جمع می‌شود، و انسان می‌گوید راه فرار کجاست» (قیامت ۷-۱۰)

و می‌فرماید:

«هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند» (مرسلات ۸)

پیامبر گرامی فرمود:

«بهشت، یک خشتش از طلاست و یک خشتش از نقره. ریگ هایش یاقوت و زمرد است. ملاطش مشک تند و خاکش زعفران است. جوی هایش روان، میوه هایش آویزان و مرغانش آوازخوان اند. در آن جا نه آفتابی هست و نه سرمای سوزناکی»^۱

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند هستند که مطیع امر خداوند بوده و نورشان از نور عرش خداوند است ... زمانی که قیامت شود، نورشان به عرش بازگشت می کند و دیگر خورشید و ماهی وجود ندارد»^۲

حال پرسش اینجاست که اگر در بهشت خورشید نیست، پس چگونه قرآن خبر از وجود سایه در بهشت می دهد، چنان که می فرماید؛

«در آن روز [قیامت]، اهل بهشت، کار و باری خوش در پیش دارند. آنها با همسرانشان در زیر سایه ها بر تخت ها تکیه می زنند» (یس، ۵۵-۵۸ - النساء: ۵۷؛ الرعد: ۳۵؛ المرسلات: ۴۱؛ الواقعة: ۳۰)

پاسخ روشن است. بهشت منبع روشنایی است، نه ظلمت و تاریکی، هیچ مانعی نیست که منابع نورانی غیر از خورشید و ماه، در بهشت باشند که از نور آنان سایه ایجاد شود و بهشتیان در سایه های ایجاد شده استراحت کنند. اولیاء الهی با نور وجودشان بهشت را نورانی می کنند، چنان که قرآن می فرماید؛

«(این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها

۱. تفسیر فرات، ص ۹۵۷؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۸۶

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۳۰

می‌گویند) بشارت باد بر شما امروز، به باغهایی از بهشت که نهرها زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی بزرگی است - روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما شعله‌ای بگیریم، به آنها گفته می‌شود: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!، در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب» (حدید ۱۲-۱۳)

منظور از این نور، همان تجسم نور ایمان است، و جای تعجب نیست، چرا که در آن روز عقائد و اعمال انسانها تجسم می‌یابد، ایمان که همان نور هدایت است به صورت روشنایی و نور ظاهری مجسم می‌گردد، و کفر که تاریکی مطلق است، به صورت ظلمت ظاهری مجسم می‌گردد، و لذا در آیه ۸ سوره تحریم می‌خوانیم؛

«در آن روز که خداوند پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی‌کند، نورشان پیش روی آنها حرکت می‌کند»
امام صادق علیه السلام فرمود:

«روز قیامت، دوستان در راه خدا بر منبرهایی از نور قرار دارند و نور چهره هایشان و نور پیکرهایشان و نور منبرهایشان، همه چیز را روشن کرده و بر آنها تابیده است، تا آنجا که با این نور شناخته می‌شوند و گفته می‌شود: «اینان، دوستان در راه خداوند هستند»^۱.

یا در نقل دیگری آمده است؛

«بر اهل بهشت ساعتی می‌گذرد که در آن نور خورشید و ماه را می‌بینند، بهشتیان می‌گویند خداوند به ما وعده داد که خورشید و ماه را نمی‌بینیم (پس این چه نوری است!) منادی ندا می‌دهد که پروردگار شما وعده صدقی به شما داده

است، شما خورشید و ماه را نمی بینید، اما این فرد (و منبع نور) مردی از شیعیان علی علیه السلام است که از غرفه ای به غرفه دیگر می رود، این روشنایی که شما می بینید از نور صورت او است»^۱

اولیاء الهی به تناسب ایمان و اعمالشان از نور برخوردارند، چنان که در نقلی پیامبر گرامی فرمود:

«پس، آنان سرهایشان را بالا می گیرند و خداوند به اندازه اعمالشان به آنها نور می دهد؛ به یکی نوری می دهد به اندازه یک کوه بزرگ که پیشاپیش او می دود، به یکی نوری کوچکتر از آن داده می شود، به یکی نوری داده می شود که چون درخت خرمایی به دست می گیرد و به دیگری نوری کوچکتر از آن داده می شود. تا آنکه به آخرین نفر آنها نوری به اندازه شصت پاهایش داده می شود که گاه می درخشد و گاه خاموش می شود.»^۲

راهنمایان مومنین چون ائمه علیهم السلام از نور کامل برخوردارند، چنان که در نقلهای شیعه و سنی آمده است؛

«هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند ناگهان نوری همچون نور آفتاب مشاهده می کنند که صحنه بهشت را روشن ساخته، بهشتیان به رضوان (فرشته مامور بهشت) می گویند: این نور چیست با اینکه پروردگار ما فرموده در بهشت نه آفتاب را می بینند و نه سرما را؟! او در پاسخ می گوید؛ این نور خورشید و ماه نیست، ولی علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام خندان شده اند و بهشت از نور دندانشان روشن گشته است»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. بشاره المصطفی، ص ۱۵۹؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۴۹

۲. میزان الحکمه، ج ۱۲، ص ۴۶۱

۳. روح المعانی، آلوسی، ج ۲۹، ص ۱۵۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۱

«نور امامان مومنین در روز قیامت در مقابل و جانب راست مومنین با سرعت حرکت می‌کند تا مومنین وارد منازل بهشتی خود می‌شوند»^۱

به هر حال ما همین اندازه می‌دانیم که در بهشت منابع نورانی هستند که بهشت از نور وجودشان روشن شده و از همان نور، سایه ایجاد می‌شود، اما از جزئیات و کیفیت آن اطلاع دقیقی نداریم، چرا که همه چیز سرای آخرت با دنیا فرق دارد. آن جا جهان دیگری است با قوانین خاص خودش چنان که پیامبر گرامی فرمود:

«مانند بهشت هیچ چشمی ندیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است»^۲

۵۷. مدرکی محکم از قرآن که ثابت می‌کند آموزه‌های قرآن تنها برای اعراب است نه ایرانیان؟؟؟!

پرسش پنجاه و هفتم:

اگر به قرآن باور دارید که قرآن را خدا یا همان الله فرستاده است و محمد ابن عبدالله رسول الله است، بدانید که بر اساس گفته الله ما ایرانیها باید زرتشتی بمانیم. این گفته آشکار الله است و چندین بار آن را در قرآن تکرار کرده است تا جای هیچ تردیدی نباشد که ایرانی‌ها نباید از محمد پیروی کنند و باید از پیغمبر خودشان که زرتشت است پیروی کنند. در زیر آیه‌های قرآن با آدرس آن برای شما آورده شده تا باور کنید:

سوره ابراهیم، آیه ۴: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيَسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ «ما برای هیچ قومی پیغمبری نفرستادیم بغیر از پیغمبری که به زبان آنان سخن بگوید.»

۱. تاویل الایات، ج ۲، ص ۶۵۹؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۸۴

۲. بحارالانوار، ج ۸، ص ۸۶

بنابراین محمد برای ما پارسی زبانان فرستاده نشده است. پیامبر پارسی زبان زرتشت بود!!!

سوره نحل آیه ۳۶: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ «ما برای هر جامعه‌ای رسولی فرستادیم، می‌گفت: خدا را بپرستید و از پرستش هرگونه بتی اجتناب کنید» «برای ما ایرانیان این رسول زرتشت بود که پیام یکتا پرستی را هماهنگ با خوی ایرانی آورد.»

سوره شعراء آیه ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹: ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ، فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾

قرآن به زبان عربی است یعنی برای عرب زبانها آمده است. نه برای ما پارسی زبانها.

سوره سجده آیه ۳:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾ «ای محمد قرآن را برای قوم تو فرستادیم چون پیش از تو رسولی برای آنها نیامده بود تا تو بر آنان رسالت کنی و شاید که هدایت شوند.»

سوره انعام آیه ۹۲: ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ «این نیز کتاب آسمانی مبارکی است که ما نازل کرده‌ایم، تصدیق کننده کتب آسمانی پیشین. باشد که به مهم‌ترین جامعه (مکه) و به مردم حوالی آن (ام القراء) هشدار دهی. آنان که به آخرت ایمان دارند، به این (کتاب) ایمان می‌آورند و نمازها (ارتباط با خدا) را به جا می‌آورند.»

این آیه ثابت میکند که محمد فقط برای پیامبری مکه و اطراف آن فرستاده شده.

بنابراین حتی ایرانیانی که خود را عرب زبان میدانند نباید از او پیروی کنند

چون آنها در ایران زندگی میکنند، نه در مکه و حوالی!!!؟

پاسخ:

با تامل در آیات و روایات فراوانی، به وضوح بدست می‌آید که اسلام آیینی جهانی بوده و رسالت پیامبر اسلام تا روز قیامت باقی خواهد بود و مخاطب دعوت ایشان تمام مردمان می‌باشد.

خداوند می‌فرماید؛

«ما تو را به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستادیم»^۱

«پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا برای جهانیان منذر باشد»^۲

«(بگو) قرآن بر من وحی شده است تا شما و هرکس که دعوتم به او برسد را انداز دهم»^۳

توضیحات بیشتر را در ذیل بخوانید؛^۴

حال پاسخ به اشکالات؛

۱. خداوند می‌فرماید؛

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد» (ابراهیم ۴)

معاند می‌گوید بر اساس این آیه چون پیامبر اسلام عرب زبان بوده است، پس پیامبر ما ایرانیان نیست، در حالی که آیه می‌گوید هر پیامبری به لغت قومش تکلم می‌کرده است، زیرا پیامبران در درجه اول با قوم خود، همان ملتی که از میان

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷

۲. سوره فرقان، آیه ۱

۳. سوره انعام، آیه ۱۹

آنها برخاسته‌اند، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی وسیله پیامبران بر آنها می‌تابید، و نخستین یاران و یاوران آنها از میان آنان برگزیده می‌شدند، بنا بر این پیامبر باید به زبان آنها و لغت آنها سخن بگوید تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد.

بنابراین آیه می‌گوید لسان پیامبر با لسان قومش هماهنگ است نه آنکه لسان پیامبر باید با لسان همه کسانی که برای هدایت آنان مبعوث شده است هماهنگ باشد چرا که ممکن است که افرادی که مامور به تبلیغ به سوی آنان شده است وسیع تر از قومش باشند، لذا می‌بینیم ابراهیم نبی مامور به دعوت مردم حجاز شد، اما از حجازیان نبود، بلکه سریانی بود و یا موسی نبی مامور به دعوت قبطیان شد، در حالی که خودش عبری زبان بود.^۱

اگر هم بگوییم بر اساس آیه، پیامبر باید با تمام اقوامی که به سوی آنان مبعوث شده است، هم زبان باشد، باز هم روشن است که پیامبر گرامی اسلام آگاه به تمام زبان‌ها بوده است، و زبان تمام اقوام جهان که مامور به هدایت آنان بوده است را به تعلیم الهی می‌دانست، و از این جهت رسالت ایشان را نمی‌توان زیر سوال برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«پیامبر اسلام علم گذشته و آینده تا روز قیامت را دارا بود و ما آن علم را از پیامبر به ارث بردیم»^۲

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خداوند بر اقوامی حجتی را منصوب نمی‌کند، در حالی که لغت و زبان آنان

۱. الالهیات، ج ۳، ص ۴۷۸

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۱

را نمی‌داند (حجت خدا آگاه به تمام زبانها است)»^۱

۲. معاند به آیاتی استناد کرده است که خداوند می‌گوید هر قومی پیامبری داشته‌اند، بنابراین ایرانیان نیز پیامبری داشته‌اند که آن زرتشت است، و دیگر نیازی به پیامبر دیگر ندارند.

ما هم می‌گوییم تمام اقوام دارای پیامبر بوده‌اند، اما با مبعوث شدن پیامبر اسلام، شرائع انبیاء گذشته نسخ شده و همه مامور به تبعیت از پیامبر اسلام هستند، چنان که خداوند می‌فرماید:

«هرکس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است» (ال عمران ۸۵)

و می‌فرماید:

«دین در نزد خدا اسلام است» (ال عمران ۱۹)

و می‌فرماید:

«او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و بر حق، تا او را بر همه دین‌ها پیروز گرداند» (توبه آیه ۳۳)

پیامبر گرامی فرمود:

«همانا خداوند کتاب مرا بر کتاب‌های آسمانی پیشین حاکم، و ناسخ آن‌ها قرار داده است».^۲

و در نقل دیگر آمده است:

«از بزرگی قَدْر او [پیامبر اکرم] این است که خداوند با شریعت او شریعت‌های پیشین را نسخ کرد، در حالی که شریعت او را نسخ نکرده است».^۳

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۲۸

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۹

۳. همان منبع، ص ۳۳۶

توضیحات بیشتر را در ذیل بخوانید؛^۱

۳. می‌گویید پیامبر ایرانیان زرتشت است، در حالی که بر اساس آثار مورخان، زرتشت بیشتر به شخصیتی افسانه‌ای شبیه است تا به واقعی.

تاریخ زرتشت به هیچ‌وجه روشن نمی‌باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته‌اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم.^۲

این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن نشان می‌دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است، توضیحات بیشتر را در ذیل بخوانید؛^۳

اساساً ایرانی بودن زرتشت نیز مشخص نیست و پیروان او معتقدند که ما از زادگاه زرتشت و زمان زندگی او اطلاعی نداریم و تنها می‌دانیم که نشر دعوت او ایران بوده است.

در کتاب ترجمه اوستا آقای جلیل دوستخواه می‌خوانیم؛

«درباره زمان زندگی زرتشت چندان نظریه‌های گوناگون و ناسازگار ابراز شده است که جوینده و پژوهنده را برآستی دچار سرگردانی می‌کند ... در مورد زادگاه زرتشت نیز گوناگونی نظریه‌ها کمتر از اختلاف آرا درباره زمان زندگی وی نیست و هوادارای نظریه‌ها دلیل روشنی و پذیرفتنی برای ثابت کردن گفته خود ندارند و بیشتر دلیل و توضیحاتی آنان ناهماهنگ و ناسازگار است، از خود اوستا خواه از گاهان، خواه از بخشهای اوستای نو، چیزی در این زمینه دریافت نمی‌شود ... بنابراین ناگزیر باید از بحث درباره زادگاه و بنیاد خانوادگی زرتشت بگذریم و به پذیرفتن نتیجه پژوهشهای بیشتر اوستا شناسان که جای نشر دعوت زرتشت را در خاور ایران می‌دانند بسنده کنیم...»^۴

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11456

۲. اعلام قرآن صفحه ۵۵۰.

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9460

۴. ترجمه اوستا، جلیل دوستخواه، ج ۱، ص ۱۴-۱۵-۱۶

همینطور، پیروان زرتشت او را یک انسان شاعر و اندیشه ور معرفی می‌کنند، نه یک پیامبر الهی، چنان که در کتاب فوق آمده است؛ «زرتشت کهن‌ترین دادگذار و شاعر و اندیشه ور»^۱ بر این اساس معرفی زرتشت به عنوان یک پیامبر ایرانی یا یک پیامبر الهی، مطلبی دروغین و بی‌اساس است.

۴. در ادامه برای نفی رسالت جهانی پیامبر به آیه‌ای استناد کرده است که بر مدعایش هیچ‌گونه دلالتی ندارد. خداوند می‌فرماید؛

«هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیر عرب) نازل می‌کردیم. و او آن را برایشان می‌خواند به آن ایمان نمی‌آوردند.» (شعراء ۱۹۸-۱۹۹)

یعنی نژادپرستی و تعصبهای قومی اعراب بقدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می‌شد، امواج تعصبها مانع از پذیرش آن می‌گردید، تازه حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی، و با بیانی رسا و گویا، نازل شده، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده، و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده‌اند، بسیاری از آنها ایمان نمی‌آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلاً چنین شرایطی را نداشت. (بنابراین آیه در صدد بیان شدت تعصب مردمان عرب جاهلی است و ارتباطی با دعوت جهانی پیامبر ندارد)^۲

۵. در ادامه گویی عربی بودن قرآن را دلیل بر آن گرفته است که آموزه‌های قرآن اختصاص به اعراب دارد، در حالی که خواندیم دعوت پیامبر گرامی اختصاص به اعراب ندارد. از آنجایی که پیامبر مبعوث الهی، باید دارای ویژگی‌ها و استعدادها خاصی باشد که در ذیل توضیح داده‌ایم؛^۳

۱. همان، ص ۱۶

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۵۱

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/2564
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9475

تنها فردی که حائز این ویژگی‌ها برای رسالت آخر الزمانی بوده است، پیامبر اسلام بوده که در منطقه‌ای عرب زبان زندگی می‌کرده است، لذا او از همان منطقه عربستان مامور به رسالت و دعوت جهانی عموم مردم می‌شود. بنابراین عرب بودن پیامبر اسلام و کتابش، دلیل بر انحصار دعوت او به عرب زبانان نمی‌باشد.

در کتاب پاسخ به پرسشهای مذهبی می‌خوانیم؛

«پیامبرانی که برای هدایت عموم اعزام می‌شده‌اند، از آن جا که در وهله اول با قوم خود، سر و کار داشتند، باید کتاب آسمانی آنها به زبان قوم آنان باشد؛ سپس باید از طرق مختلف معارف و برنامه‌های خود را در میان سایر اقوام و ملل منتشر سازند. امروز دانشمندان هر کشور سعی می‌کنند کتاب‌های خود را به زبان مردم همان کشور بنویسند، با آن که محتویات کتابشان به هیچ وجه اختصاصی به مردم محیط آنها ندارد. از آن جا که پیامبر اسلام از میان یک امت عربی برخاسته و در مرحله نخست، سر و کار او با اقوام و ملل عرب بوده از این نظر کتاب او به یکی از زبان‌های زنده و وسیع جهان (زبان عربی) بوده است، در صورتی که قوانین و احکام او مربوط به عموم جهانیان است.

اگر روز بعثت پیامبر اسلام یک زبان جهانی و بین‌المللی وجود داشت که همه مردم آن روز به آن زبان آشنایی می‌داشتند و با آن مکالمه می‌کردند، در این صورت جا داشتند کتاب آسمانی او به همان زبان بین‌المللی باشد، در صورتی که در آن روز چنین مطلبی وجود نداشته و تا کنون نیز این موضوع تحقق نپذیرفته است؛ بنابراین، عربی بودن قرآن هیچ‌گونه منافاتی با جهانی بودن اسلام ندارد.»^۱

۶. در ادامه نیز به آیاتی استناد می‌کند که پیامبر گرامی را مامور به هدایت مردمان شبه جزیره عربستان می‌کند، در حالی که روشن است آن آیات در صدد

بیان مراحل دعوت است که از خویشان آن حضرت شروع می‌شود و سپس به سایر اهل مکه و حوالی آن گسترش می‌یابد و سرانجام همه جهانیان را در بر می‌گیرد؛^۱ در تفسیر نمونه می‌خوانیم؛

«می‌دانیم اسلام تدریجا گسترش یافت؛

پیامبر نخست مامور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند، چنان که در آیه ۲۱۴ سوره شعرا می‌خوانیم ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ تا هسته بندی اسلام محکم شود، و آماده گسترش گردد.

سپس در مرحله دوم پیامبر مامور شد ملت عرب را تبلیغ و انذار کند، چنان که در آیه ۳ سوره فصلت آمده؛ ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ این قرآنی است عربی برای قومی که می‌فهمند و درک می‌کنند» و در آیه ۴۴ سوره زخرف نیز آمده است: «این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است»

هنگامی که پایه‌های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد پیامبر ماموریت گسترده تری یافت، و مامور انذار جهانیان شد، چنان که در آیه اول سوره فرقان می‌خوانیم؛ «جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند» (و آیات فراوان دیگر)

و به خاطر همین ماموریت بود که پیامبر نامه به سران بزرگ جهان آن روز در خارج از جزیره عربستان نوشت، و کسرها و قیصرها و نجاشیها را به اسلام دعوت کرد و نیز بر اساس همین خط و برنامه بود که پیروانش برای تبلیغ اسلام بعد از او به همه جهان گام نهادند، و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند»^۲

البته ما در مورد آیه شریفه ﴿لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ در گذشته بحث

۱. آموزش عقاید، مصباح، ص ۲۸۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۵۸

مفصل تری داشته‌ایم؛^۱

۵۸. بررسی تواتر قرآن نزد شیعه و اهل سنت!؟؟؟

پرسش پنجاه و هشتم:

شیعیان بدون اهل سنت نمی‌توانند تواتر قراءات قرآن را اثبات کنند و به اهل سنت نیاز دارند!!! از شهید ثانی سوال شده آیا می‌توان در قراءات قرآن از مخالفین تقلید کرد؟ و به نقل مخالفین اعتماد کرد؟ شهید ثانی می‌گوید: قراءات معروف قرآن متواتر است و مخالفین از جمله ناقلین آن هستند و اگر به مخالفین رجوع نکنیم، قرآن دیگر متواتر نیست چون مسئولیت حفظ قرآن در زمانهای مختلف توسط مخالفین صورت گرفته. (کتاب رساله فی العدالة، ص ۲۳۲)

دو نکته مهم:

۱. شیعیان ادعای تواتر قرآن دارند و در این زمینه محتاج اهل سنت هستند و اگر اهل سنت نبودند به مشکل بزرگی می‌خوردند و قرآن نزد شیعه از حالت تواتر خارج میشد.

۲. مخالفین شیعه در زمانهای گذشته قرآن را حفظ و نقل کردند.

پاسخ:

ما معتقدیم که قرآن متواتر است و مسلمین اعم از شیعه و سنی، نسل به نسل ناقل قرآن بوده‌اند و قرآنی را که پیامبر گرامی جمع‌آوری کرده بود، توسط مسلمین سینه به سینه ضبط شده تا به ما رسیده است و قرآن کنونی که به قرائت حفص از عاصم از ابوعبدالرحمان سلمی از علی رضی الله عنه است؛^۲

مطابق با همان قرائت مشهور مسلمین است که از پیامبر گرامی فرا گرفته بودند.

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5023

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5066

در تفسیر نمونه (در بیان تواتر قرآن) می خوانیم؛

«قرآن برای مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) همه چیز بوده قانون اساسی، دستور العمل زندگی، برنامه حکومت، کتاب مقدس آسمانی، و رمز عبادت، روشن می شود که اصولاً کم و زیاد در آن امکان نداشته است. قرآن کتابی بود که مسلمانان نخستین همواره در نمازها، در مسجد، در خانه، در میدان جنگ، به هنگام روبرو شدن با دشمنان و بعنوان استدلال بر حقانیت مکتب از آن استفاده می کردند حتی از تواریخ اسلامی استفاده می شود که تعلیم قرآن را مهر زنان قرار می دادند!، و اصولاً تنها کتابی که در همه محافل مطرح بوده و هر کودکی را از آغاز عمر با آن آشنا می کردند و هر کس میخواست درسی از اسلام به خواند آن را به او تعلیم می دادند همین قرآن مجید بود.

آیا با چنین وضعی کسی احتمال می دهد که دگرگونی در این کتاب آسمانی رخ دهد قرآن یک کتاب متروک در گوشه خانه و یا مسجد که گرد و غبار فراموشی روی آن نشسته باشد نبود تا کسی از آن کم یا بر آن بیافزاید.

مساله حفظ قرآن بعنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتی پس از آنکه قرآن به صورت یک کتاب تکثیر شد و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ که سبب شد این کتاب بعنوان پرنسخه ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز مساله حفظ قرآن بعنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ موقعیت خود را حفظ کرد، بطوری که در هر شهر و دیار همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هست»^۱

بنابراین خبر و نقل قرآن متواتر است و در نقل متواتر شیعه بودن ناقلین یا سنی بودن آنان اهمیتی ندارد، مهم آن است که تواتر قرآن توسط مسلمین اعم از شیعه و سنی اتفاق افتاده است.

حال شما وهابیون که می‌خواهید تواتر قرآن را به شیعه و سنی بودن ربط دهید و می‌گویید شیعه در تواتر قرآن مدیون اهل سنت است، روایاتی را در رابطه با گردآوری قرآن نقل کرده‌اید که از آنها اینطور فهمیده می‌شود که آیات قرآن بطور تواتر و نقل پیایی ثابت نشده بلکه توسط خبر واحد ثابت شده است، حال چگونه می‌گویید قرآن در نزد شما متواتر است بخاری از از زید بن ثابت نقل می‌کند که گفت؛

«... پس ابو بکر همواره نزد من می‌آمد و جمع آوری قرآن را خواستار می‌شد تا اینکه خداوند به من نیز شرح صدر عطا فرمود، در نتیجه به جستجو پرداختم و تمام قرآن را که بر روی سنگها و لیفهای خرما نوشته شده بود و در سینه افراد جای داشت، گردآوری کردم و آخر سوره توبه ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ﴾ تا پایان سوره براءة را فقط نزد ابو خزیمه انصاری پیدا کردم. و پیش هیچکس دیگر نیافتم. پس از جمع آوری قرآن، نوشته‌ها نزد ابو بکر بود تا وقتی که زندگی را به درود گفت. سپس تا عمر زنده بود، نزد وی قرار داشت و بعد از عمر، حفصه دختر عمر، آن را نزد خود نگهداری می‌کرد.»^۱

باز بخاری نقل می‌کند؛

«زید بن ثابت گفت: وقتی ما قرآن را نوشتیم این آیه را ﴿رَجُلًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ﴾ که از رسول الله شنیده بودم می‌خواند آنرا پیش کسی جز خزیمه انصاری پیدا نکردم»^۲

باز از زید بن ثابت نقل می‌کنند؛^۳

از یحیی بن عبد الرحمن حاطب نقل شده که گفت؛

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۰ باب جمع القرآن

۲. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳۷۴

۳. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۸؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۱۳۶

«عمر تصمیم گرفت قرآن را گردآوری نماید. لذا در بین مردم اعلام کرد: هر کسی که چیزی از قرآن را از رسول خدا، دریافت کرده، نزد ما بیاورد. راوی سپس افزود: مسلمانها، آیات را روی کاغذ و تخته سنگ و لیف خرما نوشته بودند. و عمر چیزی را به عنوان آیه قرآن نمی پذیرفت تا اینکه دو نفر گواهی نمایند. روزی خزیمه نزد عمر آمد و اظهار داشت: چنین بنظر می رسد که شما دو آیه را رها کرده، ننوشته اید! عمر پرسید: آن دو آیه کدام است؟ خزیمه گفت: از رسول خدا ﷺ بیاد دارم که: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ...﴾^۱

از انس بن مالک نقل می کنند که می گوید؛

«من در میان کسانی بودم که قرآن به آنها املاء می شد تا بنویسند بسا بود که در مورد یک آیه اختلاف نظر پیدا می شد و می گفتند: فلانی آن آیه (مورد اختلاف) را از پیامبر خدا شنیده و بخاطر دارد. ولی او در بین آن جمع نبود یا در بیابانها بود. لذا آیه قبل و بعد را می نوشتند و جای آن آیه مورد اختلاف را خالی می گذاشتند تا آن فرد بیاید یا اینکه کسی را می فرستادند که او را بیاورد.»^۲

از ابی داود بن زبیر نقل شده که ابو بکر به عمرو زید گفت؛

«جلوی درب ورودی مسجد بنشینید هر کس دو شاهد آورد که این آیه جزء قرآن است، آنرا بنویسید.»^۳

از ابن ابی داود نقل شده است؛

«عمر در مورد آیه ای از قرآن پرسش نمود به او گفته شد همراه فلانی بود که در جنگ یمامه کشته شد، عمر گفت: انا لله و سپس دستور داد قرآن جمع آوری

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۳۶۵؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۷۵؛ در المنثور، ج ۳، ص ۲۹۶

۲. جامع البیان، طبری، ج ۱، ص ۴۵؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۸۲

۳. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۴۴؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۷۳

گردد و او اول کسی بود که قرآن را یکجا گرد آوری کرد.^۱

این نوع روایات و نظیر آنها در کتب صحاح و غیره فراوان است و نتیجه پذیرفتن آنها در رابطه با گردآوری قرآن، قبول این واقعیت است که طبق عقیده شما به حسب این روایات جعلی، قرآن با نقل متواتر و پیایی ثابت نشده بلکه با خبر واحد ثابت گردیده است مثل گفته خزیمه، یا با دو شاهد، یا با نقل ابی بن کعب، یا با گفته کسی که در بیابانها بود و او را آوردند تا قرآن را برای گرد آورندگان بخواند، یا اینکه آیه قرآنی پیش کسی بود که در یمامه کشته شد، یا مسائل دیگری از این قبیل

بنابراین طبق روایات خودتان، قرآن با نقل متواتر ثابت نشده است، البته ما این روایات را جعلی می دانیم و معتقدیم که قرآن در زمان پیامبر گرامی ثبت و ضبط جمع آوری شده است و سینه به سینه و نسل به نسل منتقل شده است چنان که در ذیل توضیح داده ایم؛^۲

از این گذشته، شما مدعی هستید که قرآن نازل شده بر پیامبر گرامی را متواترا، نقل کرده اید، در حالی که عمر و عایشه و... معتقد بودند تمام قرآن نازل شده نقل نشده است و آیاتی در قرآن بوده است که ساقط شده است و به ما نرسیده است

۱. آیه رجم؛

عمر هنگام بازگشت از حج در ضمن خطبه ای گفت؛

«پرهیزید که در مورد آیه رجم هلاک شوید و یکی بگویند ما دو حدّ در کتاب خدا نمی بینیم، پیامبر خدا هم رجم کرد، ما هم رجم و سنگسار کردیم. سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر مردم نمی گفتند که عمر بر کتاب خدا افزوده

۱. الاتقان، سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۲

است چنین می‌نوشتیم: «الشیخ والشیخه اذا زینا فارجموهما البتة»؛ «پیرمرد و پیرزن زناکار را حتماً سنگسار کنید»، ما این آیه را خوانده ایم. «خداوند محمد را به حق نازل کرد و کتاب را بر او نازل کرد و در آنچه خدا بر او نازل کرد، آیه رجم بود»^۱

۲. آیه فراش؛

عمر بن خطاب، به ابی بن کعب گفت: مگر نه این که در آن چه از کتاب خدا از دست داده ایم، چنین می‌خواندیم: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»؟ «فرزند، مربوط به رختخواب است و برای زناکار، سنگ است.» ابی گفت: چرا.^۲

۳. آیه رغبت؛

بخاری روایت کرده است که عمر گفت: ما از جمله آن چه از کتاب خدا می‌خواندیم چنین بود: از پدرانتان اعراض و دوری نکنید که اعراض از پدرانتان کفر است «لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم»^۳

۴. آیه جهاد؛

به نقل سیوطی، عمر به پسر عوف گفت: آیا در آنچه بر ما نازل شده، نیافتی که «وان جاهدوا كما جاهدتم اؤل مرة؟»؛ «جهاد کنید، همان گونه که نخستین بار جهاد کردید» گفت: در آنچه از قرآن افتاده است، این هم از افتاده هاست.^۴

۵. آیه شیردادن؛

به روایت مالک از عایشه در کتاب «موطأ» عایشه گفت؛ «در آنچه از قرآن نازل شده بود، ده بار شیردادن معلوم بود که موجب حرمت می‌شد. آن ده بار نسخ شد به پنج بار «خمس معلومات» و پیامبر خدا هم

۱. صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۲۸۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۴، ص ۱۶۸

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶؛ الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۶۰۹

۳. صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۲۸۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۵۱

۴. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷

درگذشت، در حالی که در قرآنی که مردم می خواندند، ده بار بود.»^۱

۶. آیه رضاع کبیر؛

عایشه می گوید؛

«آیه رضاع کبیر و آیه رجم در قرآن بوده و در ضمن صحیفه ای زیر رختخوابم

بود و چون ما به موت پیامبر مشغول شدیم بزغاله آمد آن را خورد»^۲

۷. باز عایشه می گوید؛

«سوره احزاب ۲۰۰ آیه بود که از آن جز ۷۳ آیه باقی نماند»^۳

۸. دو آیه ای که از قرآن حذف شد؛

سیوطی از ابی سفیان کلاعی نقل می کند که مسلمه به آنها می گفت؛

«به من خبر دهید از دو آیه ای که در قرآن نوشته نشدند، آنان خبر ندادند،

مسلمه گفت این آیات است؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ

اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ، أَلَا أَبَشِرُوا أَنْتُمْ الْمَفْلُحُونَ. وَالَّذِينَ آوَوْهُمْ وَنَصَرُوهُمْ وَجَادَلُوا

عَنْهُمْ الْقَوْمَ الَّذِينَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، أَوْلَيْكَ لَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيُنُ

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۴

۹. آیه «لَوْ كَانَ لَابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ»

مسلم از ابوموسی اشعری نقل می کند؛

«ما سوره ای را می خواندیم که در طول و شدت شبیه سوره براءت بود که آن

سوره را فراموش کردم و تنها این آیه از آن یادم است «لَوْ كَانَ لَابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ

۱. الموطأ، مالک، ج ۲، ص ۶۰۸

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۱۳؛ در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰

۴. الاتقان، ج ۳، ص ۸۴

مال لا بتغی وادیا ثالثا، و لا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب»^۱

۱. عدد حروف قرآن؛

مطابق نقلهای اهل سنت، عدد حروف قرآن بسیار بیشتر از آنچه در قرآن کنونی است می باشد (قرآن کنونی را حدود سیصد هزار حرف ثبت کرده اند)

سیوطی از عمر نقل می کند که می گفت؛

«بسیاری از قرآن از نزد ما رفت و کسی از شما نگوید تمام قرآن در نزد من

است»^۲

عمر در نقل دیگری معتقد بود قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار آیه بوده

است «القرآن ألف ألف (و سبعة و عشرون ألف) حرف»^۳

بر این اساس چیزی بیش از سه برابر قرآن کنونی از دست رفته است.

جناب وهابی شما که معتقدید قرآن متواتر از پیامبر در نزد شما است،

تکلیف این آیاتی که از قرآن ساقط شده و از پیامبر به ما نرسیده است چه

می شود

ما تمام این نقلها را جعلی می دانیم که راویان فاسد اهل سنت آنها را نقل

کرده اند، اما این نقلها ثابت می کند؛

۱. اهل سنت چیزی به اسم قرآنی که متواترا نقل شده است ندارند.

۲. با توجه به آنکه روایات تحریف در کتب صحیح آنان آمده است، آنان

قاعدتا نه تنها قرآن متواتری ندارند بلکه معتقد به تحریف قرآن هم هستند.

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۲۶؛ در المنثور، ج ۶، ص ۳۷۸؛ جامع الاصول، ج ۲، ص ۵۰۰

۲. الاتقان، ج ۳، ص ۸۱

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۳؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۳۶۱؛ الجامع

الصغیر، ج ۲، ص ۲۶۴؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۵۱۷ و...

۵۹. آیا قرآن دستور به مثله کردن و سر بریدن دشمنان می دهد؟

پرسش پنجاه و نهم:

آیا می دانستید اعدام به روش سر بریدن توسط مدافعین حرم نیز انجام می شود؟
توحش اسلامی شیعه و سنی نمی شناسد! مادامی که همه‌ی این گروه‌های
جنایتکار پیرو این آیات قرآن اند:

سوره بقره آیه ۱۹۴: ﴿وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ
مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ «شکستن هر حرمتی را
قصاص است. پس هر کس به شما تجاوز کرد، به همان اندازه تجاوزش، بر او
تجاوز کنید. و از خدا بترسید و بدانید که او، با پرهیزگاران است.»

سوره نحل آیه ۱۲۶: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ «اگر خواستید
مجازات کنید، پس چنان مجازات کنید که شما را مجازات کرده اند»

سوره مائده آیه ۴۵: ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ
بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ﴾ «نفس در برابر نفس و چشم در برابر چشم و
بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را
قصاصی است.»

پاسخ:

اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می گوید:
«هر کس که به رخساره راست تو تپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او
بگردان»^۱

چنین دستوری را نمی دهد، چرا که این دستور انحرافی باعث جرأت و
جسارت ظالم و تجاوزگر است، حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین

دستوری عمل نمی‌کنند و کمترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر، که آن هم بر خلاف دستور اسلام است جواب می‌گویند.

اسلام می‌گوید در برابر متجاوز، باید ایستاد، و به هر کس حق می‌دهد که اگر به او تعدی شود، به همان مقدار مقابله کند، تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات، این است منطق اسلام.^۱

آیات مورد استناد معاند نیز می‌گوید که در برابر ظالم به همان اندازه‌ای که مورد ظلم واقع شده‌اید، حق مقابله دارید و اجازه تعدی را ندارید، اگر ظالم چشم شما را کور کرد، شما نیز حق قصاص و مقابله به مثل دارید و می‌توانید چشمش را کور کنید و همینطور در مورد سایر جراحاتی که بر شما وارد می‌کند، به همان اندازه حق مقابله و قصاص ثابت است.

حال اگر ظالم، مظلوم را مثله کرد، یعنی او را کشت و سرش را جدا کرد و اعضای بدنش را پس از مرگ تکه تکه کرد، آیا ما هم حق مقابله به مثل و مثله کردن را داریم یا خیر؟

از حکم مذکور که حق مقابله را اجازه می‌دهد، مثله کردن استثناء شده است، یعنی اگر ظالمی، مظلوم را کشت و مثله کرد، اولیاء مظلوم تنها حق قصاص و کشتن ظالم را دارند نه حق مثله کردن و تکه تکه کردن اعضای بدنش را.

خداوند می‌فرماید؛

«کس که مظلوم کشته شده برای ویش سلطه (حق قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکنند» (اسراء ۳۳)

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام سوال کرد که مقصود از اسراف در قتل که خداوند نهی کرده است چیست امام علیه السلام فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳

«خداوند نهی کرد که غیر قاتل بجای قاتل قصاص شود یا قاتل مثله و تکه تکه شود»^۱

یکی از صحابه می گوید؛

«رسول خدا هرگز خطبه ای برای ما (در مسیر میدان جهاد) ایراد نفرمود مگر اینکه در آن به صدقه دستور داد و از مثله کردن نهی نمود»^۲

در کتاب قرب الاسناد نیز چنین نقل شده است؛

«علی رضی الله عنه زمانی که مورد ضربه ابن ملجم قرار گرفت فرمود که این اسیر را حبس کنید و به او غذا بدهید و با او خوب رفتار کنید. اگر زنده ماندم خودم تصمیم می گیرم که چگونه با او برخورد کنم اگر بخواهم قصاص می کنم و اگر بخواهم می بخشم و اگر از دنیا رفتم امر دست شما است. اگر تصمیم بر قصاص گرفتید او را مثله نکنید»^۳

و در مورد نحوه قصاص ابن ملجم فرمودند؛

«ای فرزندان عبدالمطلب نکند بعد از شهادتم (به بهانه قتل من) در خون مسلمانان فرو روید و بگویید امیر مومنان کشته شد. آگاه باشید جز قاتل من را به سبب قتل من نکشید (درست) بنگرید هر گاه من از این ضربت از دنیا چشم پوشیدم، او را تنها یک ضربه بزنید تا یک ضربت در برابر یک ضربت باشد و او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای بدن او را جدا نسازید) که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود از مثله کردن پرهیزید هر چند نسبت به سگ گزنده باشد»^۴

روایاتی که از مثله کردن قاتل نهی می کند، متعدد است که محدث جلیل

۱. الکافی، ج ۷، ص ۳۷۰

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۱۶

۳. قرب الاسناد، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۷؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۲

۴. نهج البلاغه نامه ۴۷ بخش چهارم

القدر، شیخ حر عاملی، در باب ذیل روایات مذکور را نقل می‌کند؛^۱

در پرسشی از مراجع تقلید نیز سوال کردند؛

«اخیراً در منازعات بین مسلمین متأسفانه دیده می‌شود که سر افراد مسلمان بریده شده یا اجساد ایشان مثله می‌شوند و دشمنان اسلام نیز با انتشار و انعکاس وسیع تصاویر چنین اقداماتی در جهان موجب خدشه به وجهه اسلام و مسلمانان می‌شوند. دیدگاه شرع مقدس در این باره چیست؟

شبیری زنجانی؛

«بر طبق روایات متعدد، مثله کردن اجساد مقتولین، حرام است»

صافی گلپایگانی؛

«عمل مذکور خلاف شرع و حرام است و دیه دارد این عمل مربوط به اسلام

نیست دین مبین اسلام از چنین اعمال وحشیانه اکیدا منع نموده است.»

مکارم شیرازی؛

«اسلام با هیچ یک از این کارها موافق نیست و این شرارتی است که

تکفیری‌ها مرتکب می‌شوند و لطمه به حیثیت تمام مسلمین می‌زنند»

سبحانی تبریزی؛

«قتل انسان مسلمان گناه کبیره است و قاتل مخلد در آتش است و مثله

کردن گناهش فزون تر است. انتشار این نوع مظاهر دلخراش مایه‌ی وهن اسلام

است بنابراین از مجموع این کارها باید دوری جست.»^۲

بنابراین در اسلام مثله کردن حرام است و اگر افرادی از مدافعین حرم هم

چنین کاری را کرده باشند، کاری انجام داده‌اند که خلاف حکم قرآن و روایات

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۶ باب ۶۲ «باب در اینکه... مثله کردن جایز نیست، حتی اگر

قاتل مثله کند»

معصومین علیهم السلام و خلاف فتاوای مراجع تقلید بوده است.

۶۰. آیا قرآن می‌گوید که افراد بیگناه قوم هود نبی نیز عذاب شدند؟

پرسش شصت:

طبق آیه ۱۳۹ سوره شعراء خداوند درباره قوم هود می‌فرماید که ما اکثرهم مؤمنین. آگه مفهوم گیری کنیم یعنی می‌شود بخشی از آنها ایمان آوردند. فلذا سؤال این جاست که به چه علت خداوند عذابی فراگیر برای آنها نازل نمود و آنها را هلاک کرد؟

پاسخ:

«به عکس آنچه معروف است که عوام می‌گویند «آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد» در منطق عقل و تعلیمات انبیاء هیچ بی‌گناهی به جرم گناه دیگری مجازات نخواهد شد.»^۱

خداوند در این رابطه می‌فرماید:

«و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش در صدد اصلاح بوده باشند.» ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾ (هود ۱۱۷)

و فرمود:

«ما به آنها ستم نکردیم بلکه آنها خودشان بر خویشان ستم روا داشتند» ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ﴾ (هود ۱۰۱)

در مورد قوم هود نبی که به قوم عاد معروفند، می‌خوانیم:

«در دوران تاریخ بشر و احتمالاً در حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح یا قدیم‌تر، قوم دیگری به نام عاد وجود داشتند که در سرزمین «احقاف» یا «یمن»

زندگی می‌کردند. آنها دارای قامت‌هایی طویل و اندامی قوی و پر قدرت بودند، و به همین دلیل جنگ آورانی زبده محسوب می‌شدند. به علاوه از نظر تمدن تا حدود زیادی پیشرفته بودند، شهرهای آباد، زمینهای خرم و سرسبز، باغهای پرطراوت داشتند، آن چنان که قرآن در توصیف آنها می‌گوید ﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ﴾: «نظیر آن در بلاد جهان خلق نشده بود» (فجر آیه ۸) به همین جهت بعضی از مستشرقین گفته‌اند که قوم عاد در حدود برهوت (یکی از نواحی حضرموت یمن) زندگی می‌کردند و بر اثر آتشفشانهای اطراف بسیاری از آنها از میان رفتند و بقایایشان متفرق شدند.

به هر حال این قوم مدتی در ناز و نعمت به سر می‌بردند، ولی آن چنان که شیوه بیشتر متنعمان است مست غرور و غفلت شدند و از قدرتشان برای ظلم و ستم و استعمار و استثمار دیگران سوء استفاده کردند و مستکبران و جباران عنید را پیشوای خود ساختند، آئین بت پرستی را بر پا نمودند و به هنگام دعوت پیامبرشان هود با آن همه تلاش و کوششی که در پند و اندرز و روشن ساختن اندیشه و افکار آنان و اتمام حجت نسبت به ایشان داشت نه تنها کمترین وقعی ننهادند بلکه به خاموش کردن ندای این مرد بزرگ حق طلب برخاستند.

گاهی او را به جنون و سفاهت نسبت دادند و زمانی از خشم خدایان وی را ترساندند، اما او همچون کوه در مقابل خشم این قوم مغرور و زورمند ایستادگی به خرج داد، و سرانجام توانست گروهی در حدود چهار هزار نفر را پاکسازی کرده و به آئین حق بخواند، اما دیگران بر لجاجت و عناد خود باقی ماندند.

سرانجام چنان که در آیات سوره «ذاریات» و «حاقه» و «قمر» خواهد آمد، طوفان شدید و بسیار کوبنده‌ای به مدت هفت شب و شش روز بر آنها مسلط شد که قصرهایشان را در هم کوبید، و اجسادشان را همچون برگهای پائیزی بر امواج باد سوار کرد و به اطراف پراکنده ساخت، مؤمنان راستین را قبلاز میان آنان

بیرون برد و نجات داد، و زندگانی و سر نوشتشان درس بزرگ عبرتی برای همه جباران و خودکامگان گشت»^۱

چنانچه که گذشت همه قوم هود علیه السلام عذاب نشدند بلکه اکثریت آنان عذاب شدند و اقلیت ایمان آورنده نجات یافتند. خداوند در این رابطه فرمود:

«و هنگامی که فرمان ما فرا رسید هود و آنها را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات بخشیدیم و از عذاب شدید آنها را رها ساختیم.» **﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَحْنُ حَيِّنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَحْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾** (هود ۵۸)

به حسب دو روایت از امام صادق، ایمان آورندگان به هود نبی بازماندگان از نسل نوح علیه السلام بودند. دو نقل مذکور بر اساس روایت علامه مجلسی چنین است که امام علیه السلام فرمود:

«چون هنگام وفات حضرت نوح شد، شیعیان خود و تابعان حق را طلبید و فرمود: بدانید بعد از من غیبتی خواهد بود که در آن غیبت غالب خواهند شد پیشوایان باطل و سلاطین جابر، و حق تعالی آن شدت را از شما رفع خواهد فرمود به قائم از فرزندان من که نام او هود است، و او را هیئت نیکو و اخلاق پسندیده و سکینه و وقار خواهد بود، و شبیه خواهد بود به من در صورت و خلق، و چون او ظاهر شود خدا دشمنان شما را به باد، هلاک گرداند. پس شیعیان پیوسته انتظار قدوم هود علیه السلام می کشیدند تا آنکه مدت بر ایشان طولانی شد و دل‌های بسیاری از ایشان قساوت بهم رسانید، پس خدا هود را ظاهر گردانید در هنگامی که ایشان ناامید شده بودند و بالای ایشان عظیم شده بود، پس خدا هلاک کرد دشمنان ایشان را به باد عقیم که در قرآن یاد فرموده است» **﴿لَمَّا حَضَرْتُ نُوْحًا علیه السلام الْوَفَاةَ دَعَا السَّيِّعَةَ فَقَالَ لَهُمْ اَعْلَمُوا اِنَّهُ سَتَكُونُ مِنْ بَعْدِي غَيْبَةٌ تَطْهَرُ فِيهَا الظَّوْغِیْتُ وَ اَنَّ اللّٰهَ**

عَزَّ وَجَلَّ يُفْرِجُ عَنْكُمْ بِالْقَائِمِ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ هُودٌ...»^۱

«چون حق تعالی حضرت هود علیه السلام را مبعوث گردانید، اسلام آوردند به او عقب (و فرزندان) از فرزندان سام که اوصاف آن حضرت را ضبط نموده بودند، و اما دیگران پس گفتند: کیست که قوتش از ما بیشتر باشد؟ پس هلاک شدند به ریح عقیم، و هود علیه السلام وصیت نمود بسوی ایشان و بشارت داد ایشان را به مبعوث شدن حضرت صالح علیه السلام»

«لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هُودًا علیه السلام أَسْلَمَ لَهُ الْعَقِبُ مِنْ وُلْدِ سَامَ وَ أَمَّا الْأَخْرُونَ فَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً فَأَهْلِكُوا بِالرِّيحِ الْعَقِيمِ وَ أَوْصَاهُمْ هُودٌ وَ بَشَّرَهُمْ بِصَالِحٍ علیه السلام...»^۲

به حسب نقلی دیگر پس از هلاکت قوم هود نبی، ایشان به همراه ایمان آوردگان به مکه رفتند و همانجا نیز از دنیا رفتند: «لَحِقَ هُودٌ وَ مَنْ آمَنَ مَعَهُ بِمَكَّةَ فَلَمْ يَزَالُوا بِهَا حَتَّى مَاتُوا»^۳

۶۱. تناقض در قرآن در بیان جریان قوم لوط و پیشنهاد ازدواج آنان با دختران

لوط علیه السلام !!!

پرسش شصت و یکم:

در مورد ماجرای حضرت لوط در دو جای قرآن متفاوت آمده در سوره حجر بعد از نقل این داستان میگوید «هولا بناتی ان کنتم فاعلین» ولی در سوره هود میگوید «هولا بناتی هن اطهر لکم» آیا این نقل ها دو نقل متفاوتند؟ آیا اینجا تناقض نیست؟! پاسخ:

۱. حیاة القلوب، ج ۱، ص ۲۸۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۳۵

۲. حیاة القلوب، ج ۱، ص ۲۹۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۳۶

۳. قصص الأنبياء علیهم السلام (للراوندي)، ص ۹۰

لوط نبی علیه السلام از پیامبران بزرگ الهی بود که خداوند در قرآن در توصیف او فرمود:

«و لوط را (به یاد آور) که به او حکم و علم دادیم، و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می دادند رهایی بخشیدیم، چرا که آنها مردم بد و فاسقی بودند - و او را در رحمت خود داخل کردیم، او از صالحان بود.» ﴿وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَجَعَلْنَاهُ مِنَ الْقَرِيَّةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (سوره انبیاء آیه ۷۴-۷۵)

علامه مجلسی نقل می کند که پیامبر گرامی فرمود:

«لوط در میان قوم خود سی سال ماند که ایشان را بسوی خدا می خواند و حذر می فرمود ایشان را از عذاب الهی، و ایشان قومی بودند که خود را از غائط پاکیزه نمی کردند و غسل جنابت نمی کردند.

و لوط پسر خاله حضرت ابراهیم بود و ساره زن ابراهیم علیه السلام خواهر لوط بود، و حضرت لوط و ابراهیم علیه السلام دو پیغمبر مرسل بودند که مردم را از عذاب خدا می ترسانیدند، و لوط مردی بود سخی و صاحب کرم و هر مهمانی که بر او وارد می شد ضیافت می کرد و حذر می فرمود مهمانان را از شر قوم خود، پس چون قوم لوط این را از او دیدند گفتند: آیا تو را نهی نکردیم از عالمیان؟ مهمانی نکن مهمانی را که بر تو نازل شود، و اگر بکنی فضیحت می رسانیم به مهمانان تو، و تو را خوار و ذلیل می کنیم نزد ایشان.

پس لوط علیه السلام هرگاه او را مهمانی می رسید پنهان می کرد امر او را از بیم آنکه مبادا قوم او فضیحت نمایند به او، زیرا که لوط در میان ایشان قبیله و عشیره ای نبود و پیوسته لوط و ابراهیم علیه السلام متوقع نزول عذاب بر آن قوم بودند، و ابراهیم و لوط علیه السلام را منزلت شریفی نزد حق تعالی بود...»^۱

قوم لوط که گرفتار فاحشه لواط و همجنس بازی با مردان شده بودند، تصمیم داشتند به مهمانان لوط علیه السلام هم تعرض کنند، لوط علیه السلام برای آنکه از این واقعه شوم جلوگیری کند به افرادی از قوم خود پیشنهاد ازدواج با دخترانش را داد و در تعبیر و بیانی خطاب به آنان فرمود:

«دختران من حاضرند اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید و از گناه و آلودگی پرهیزید).» **﴿قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾**
(حجر ۷۱)

و جهت تاکید بیشتر بر این پیشنهاد، این موضوع را با بیانی رساتر ایراد کرد و فرمود:

«ای قوم من! اینها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع صرف نظر نمائید) از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانهایم رسوا مسازید، آیا در میان شما یک مرد رشید وجود ندارد؟!» **﴿قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَظْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ فِي صَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾** (هود ۷۸)

روشن است که میان این دو جمله تناقضی نیست بلکه هر دو جمله، بیان و تعبیری در یک موضوع یعنی پیشنهاد ازدواج است و لوط علیه السلام از هر دو تعبیر و بیان استفاده کرد و با بیانهای گوناگون بر موضوع پیشنهاد ازدواج تاکید کرد تا قومش را از عمل شنیع لواط منصرف و به سوی ازدواج حلال سوق دهد، چنانچه که در تفسیر نمونه می خوانیم:

«کار به جایی می رسد که پیامبر بزرگی همچون لوط حاضر می شود دختران خود را به ازدواج آنها در آورد تا از طریق حلال و مشروع اشباع شوند و از گناه و آلودگی و ننگ رهایی یابند اما باز هم آنها دست رد بر سینه او می گذارند! ضمناً این پیامبر بزرگ، این درس آموزنده را به ما می دهد که برای مبارزه با مفسد تنها روی نفی تکیه نکنید، بلکه روی اثبات هم باید تکیه کرد، یعنی باید غرائز بشر را

از طریق صحیح اشباع نمود تا به فساد نگراید، گرچه قوم لوط افراد فاسد استثنایی بودند که این برنامه در آنها مؤثر نیفتاد، ولی معمولاً این روش یکی از مؤثرترین روشهاست. هنگامی که بخواهیم با سرگرمیهای غیر سالم مبارزه کنیم باید در درجه اول بکوشیم و سرگرمی سالم برای مردم فراهم سازیم، همین گونه در برنامه‌های دیگر.^۱

دیگر تالیفات نویسنده

۱. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد اول)
 ۲. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد دوم)
 ۳. پاسخ به شبهات اعتقادی فضای مجازی (جلد اول)
 ۴. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد اول)
 ۵. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام (جلد اول)
 ۶. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام و شهادت ایشان (جلد اول)
 ۷. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام مهدی علیه السلام (جلد اول)
 ۸. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی (جلد اول)
 ۹. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد اول)
 ۱۰. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد دوم)
 ۱۱. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد سوم)
 ۱۲. پاسخ به شبهات اربعین و زیارت امام حسین علیه السلام
- جهت تهیه رایگان کتابهای فوق با آیدی نویسنده در شبکه‌های اجتماعی ارتباط بگیرید: